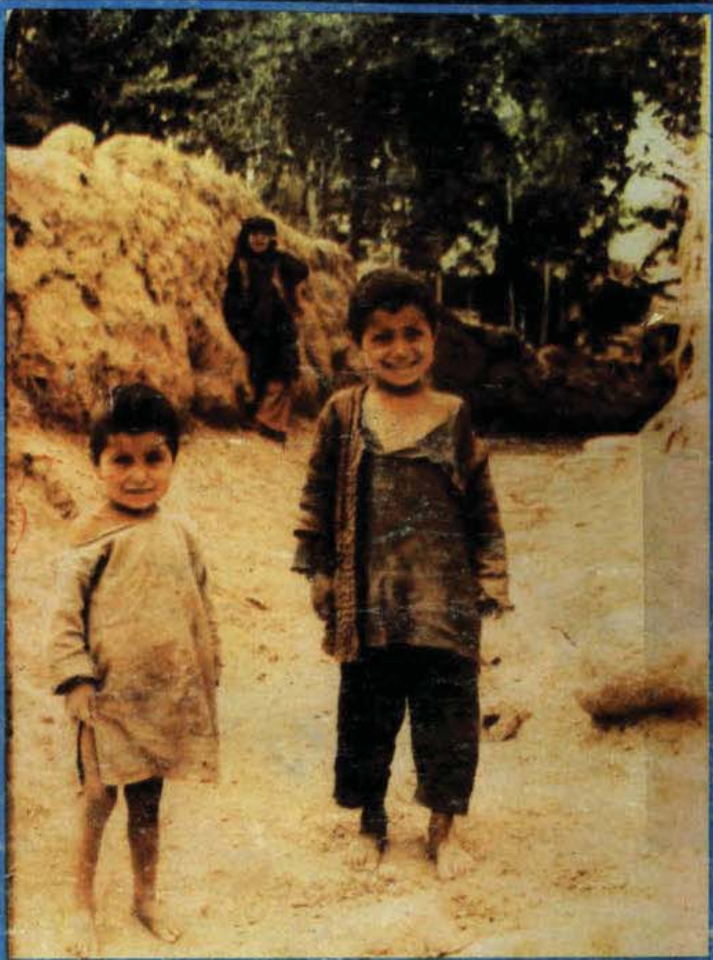
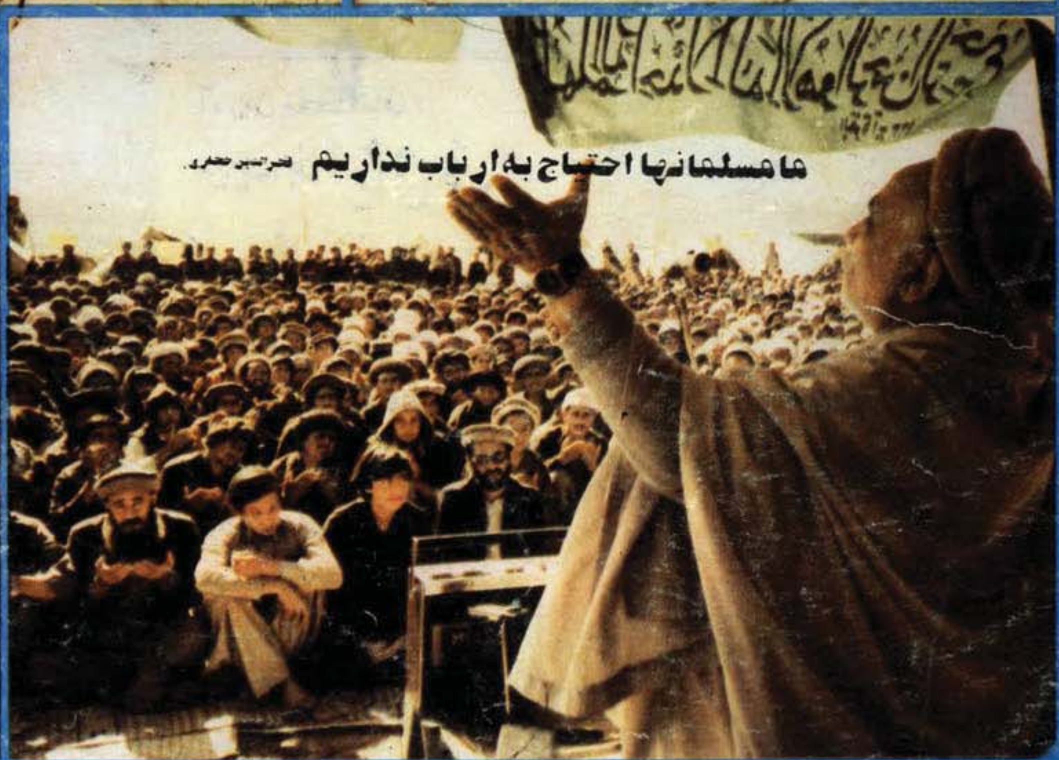
# میثاق خون

دور دوم نشراتی - سال اول - شماره دوم - ماه ثور ۱۳۶۵ هجری









بسم الله الرحمن الرحيم

## فرمان خدا جل جلاله

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَ
تَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ اللَّهُ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ
بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ
اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

سورة مجادلة آیه ۲۲

### ترجمه

هیچوقت مومنین واقعی، با دشمنان خدا و رسول دوستی نخواهند کرد. هرچند پدر و فرزند و برادر و خویشاوند آنها باشند. خدا ایمان را در دل آنان نقش و ثبت کرده و به روح قدس خود آنان را مؤید و منصور گردانیده و آنها را به بهشتی که در آن نهرهای آب زلال جاری است وارد میکند که تا ابد در آن باشند، آنها از خدا و خدا از آنها راضی هستند، اینها حزب خدا هستند و حزب خدا رستگار است.


آدرس مکاتباتی:

مدیریت مجله «میثاق خون»

کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان

پوست بکس ۳۴۵ - پشاور - پاکستان

P.O. BOX. 345

PESHAWAR _ (PAKISTAN)



مدیر مسؤل: عماد الدین «وثیق»

مهتمم: ناصر الدین «جمال»

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ



# میثاق خون

ارگان نشراتی کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان

دوردوم نشراتی ـ سال اول شماره دوم ـ ماه ثور ۱۳۶۵ هجری شمسی شعبان ۱۴۰۶ هـ ق نمبر مسلسل (۲۰)

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب — صفحه



**یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لوکره الکفرون ـ الصف ـ ۸**

ملت مسلمان و مجاهد افغانستان که درمسیر مبارزه وپیکار در توالی قرون و اعصار آبدیده شده است و در امتداد این مسیر هفت سال است که در کورهٔ آتشین مصائب و مشاکل آبدیده‌تر گردیده و بابزرگترین شیطان زمان یعنی روس جنایت کار در حال رزم و پیکار خونین است و این ملت آنچنانکه صفحات زرین مبارزاتش زینت بخش اوراق تاریخ بوده وباردیگر اوراق زرینتری بر طول و عرض تاریخ افزوده است و درین مقطع حساس روزگار که طاغیان و جباران زمین (استکبار جهانی) دست بدست هم داده و میخواهند در فرا راه شکوه و عظمت جهاد این ملت سدی از دسائس و توطئه ایجاد کنند و در تلاش اند که پر تو پردرخشش و تابناک و خورشید رزم و جهاد ملت مارا که دارد ستمگران و سرکشان سفاک را از فراز کاخ های ظلم و تجاوز بزیر میکشد با طرح‌های افسونگرانه وحیله‌های شیطانی خاموش سازند و فریاد اعتراض مظلومین را در گلوگاه شان خفه نمایندو مشت های گره‌کردهٔ جان بازان سنگرنشین اسلام را کنار زنند ، ملت مجاهدما یکپارچه واستوار ، با عزم قاطع و ارادهٔ آهنین و با تجدید میثاق خون در برابر پروردگار و باصدای رسا و تند و با فریادهای خروشان تا نابودی کامل دشمن و محو ظلم و ستم خواهد رزمید و تاآن لحظه که بر فراز خرابه‌ها و ویرانه های کشور اسلامی مان لوای شکوهمند اسلام در اهتزاز نیاید ولو یک فرد مسلمان زنده بماند سنگر جهاد همچنان داغ وجوشان و خروشان باقی خواهد ماند وهیچ نیروی جبار وستمگر نمیتواند در فرا راه نور خدا سدواقع شود واز نفوذ وگسترش آن جلوگیری کند ـ (اداره)




اخیراً با آمد و شد مکرر کوردویز فرستاده‌ی ملل متحد میان اسلام آباد وکابل، باز آوازهٔ حل سیاسی قضیهٔ افغانستان بالا گرفته است، و امیدو بیم های تازه ئی رونما گردیده. گفته می شود هفتمین دور مذاکرات فیصله کن و سر نوشت ساز است، فرستادهٔ ملل متحد مانند همیشه اظهار خوشبینی می نماید، و حرفهای امید بخش را اظهار می‌کند. در دورهٔ ششم مذاکرات ژنیو از جمله چهار فقرهٔ اجند ای مورد بحث در موضوع چهارم خروج قوای اشغالگر، جدال و اشکالی بمیان آمد؛ عمال روسیه در افغانستان نمایندگان ببرک از پاکستان تقاضای مذاکرات مستقیم را نمود، اما دولت پاکستان این تقاضا را نپذیرفت، عمال روسی مذاکرات را تحریم نمودند، و اخطار نمودند تا آنکه پاکستان به مذاکره مستقیم تن در ندهد دیگر آمادهٔ مذاکره نیستند، از طرف دیگر فشار های نظامی و سیاسی بر دولت پاکستان زیا دشد اما سر انجام بعد از دیدو وادیدهای فرستاده ملل متحد به مذاکرهٔ غیر مستقیم تن دادند و حرف خود را پس گرفتند، در اینجا باید پرسید: آخر پشت پرده و دروازه های بسته چه می گذزد، آیا می توان سرنوشت ملتی را که در راه دفاع از معتقدات ی و به خاطر استرداد

**آیا می توان سرنوشت ملتی را که در راه دفاع از معتقدات دینی و به خاطر استرداد آزادی کشورش یک ملیون شهید داده بدون اطلاع واخذرای و موافقه تعیین نمود؟**

آزادی کشورش یک ملیون شهید داده بدون اطلاع و اخذ رای و موافقه تعیین کرد ؟

اکنون برمی گردیم به این مطلب که حل سیاسی از نظر روس های تجاوز گرچیست ؟ منظور شان از عدم مداخله؛مداخلۀ کدام جهت است؟ چه درحال‌حاضرجز قشون اشغالگر روسی کسی دیگری مداخله نکرده است‌وهدف شان از ضمانت بین المللی تضمین برای کیست ؟ و حل سیاسی برای مردم افغانستان چه مفهوم دارد ؟ تاریخ گواه است که دجالان خون آشام کرملین ملتهائیرا که از راه جنگ نتوانسته اند در زنجیر غلامی خویش بکشانند، دام تزویر و توطئه را هموار نموده و آنها را به اسارت کشانده اند. فاجعۀ دردناک مسلمانان آسیای‌مرکزی شاهد این مدعاست .

همچنان مردم پولیند را از راه شریک ساختن کمونستها در حکومت ملی گرایان از آزادی محروم ساختند، ملت مغولستان از راه همین نوع نیرنگها محکوم شد . و مردم فنلند در اثر چنین بند وبستهای بین المللی و تزویر روسها از ارادۀ آزاد و حق تعیین سرنوشت مستقل محروم گشتند.

روسها که با ده ها هزار تن از قشون تا دندان مسلح خویش به افغانستان حمله ورشدند ، و کشور ما را به حمام خون و هیر و شیهای زمان معاصر تبدیل کردند و با این وحشت و بیرحمی می خواستند ملت ما را برای همیش در کام اژد های کمونیزم سقوط داده ، ساز افغانستان بحیث پایگاه‌تجاوز وکشورکشائی به‌سوی کشور های دیگر یورش برهند ، راه مقاومت جانبازان اسلام در سر زمین خون و شهادت مانع پیاده شدن آرمان شوم تزاران سرخ گشت.

اکنون که دیگر نشد از راه قتل و غارت به اهداف نا پاک خود برسند ، تصمیم دارند از طریق براه انداختن آوازۀ آماده‌گی به حل سیاسی ، ملت قهرمان ما را در حالت بی تصمیمی و انتظار قرار بدهند، و در حلقه های مجاهدین و آو ارگان جدال و کشمکش را بنام طرفداران مقاومت مسلح و هوا خواهان حل سیاسی گرم ساخته و فضای اختلافات جدیدي را مهیا سازند .

و در عین حال فشار سیاسی جهانی را بر خود کم ساخته و در فضای آرام و بی دغدغه و تشویش برای نا بودی مقاومت جهادی ملت مؤمن ما بر نامه ریزی نمایند .

وازطرفی‌هم‌میخواهندبرای‌حکومت‌مزدور خود در شهر کابل که در نظر جهانیان شاهد زندۀ جنایات روسیه‌است شرایط اعتراف رسمی کشور ها را فراهم سازد ، و بحیث یک حکومت‌شناخته شده و قانونی درپهلوی سایر دولتها جازند ،

و الا اگر روسها براستي در حل سیاسی قضیۀ افغانستان و پایان بخشیدن به این فاجعۀ درد انگیز مخلص و صادق باشند چرا خود پا پیش نمی گذارند تا مشکل را حل نمایند ، زیرا خود روسها عامل این فاجعه اند و خود شان قدرت به حل مشکل دارند ، و برای چه ببرک را که هیچ کاره نیست پیش پیش می کنند ، آخر ببرک چه کاره است ، همین روسها که به افغانستان لشکر کشی می نمودند چه وقت از ببرک نظرخواستند که اکنون درمورد اخراج قوای خویش موضوع را به او مربوط بسازند؟ او بهنگام تجاوز قوای اشغال گر روسی ارزشی بیش ازین نداشت که مانند ساز و برگ نظامی و سگهای پولیس در میان تانکها و نفر

برهای نظامی انباشته شده و به کابل انتقال داده شد. او که دشمن مردم افغانستان است کجا حق دارد از ملت ما نمایندگی کند پس طرف قرار دادن او بحیث یکی از اطراف ذیدخل در قضیه، مشکلی را حل نمی کند، بلکه مفهوم تجاوز بر حق حاکمیت وتعیین سرنوشت توسط خود مردم افغانستان را میدهد.

و چرا روسها دولت میزبان آوارگان و مهاجرین افغان را بحیث یک طرف قضیه قرار میدهند درحالیکه همه کار دولت اسلامی پاکستان در این نقطه خلاصه می گردد که مردم مظلوم افغانستان رابحکم احساس انسان دوستی و اخوت اسلامی پناه داده است، و مسئلهٔ حق تعیین سرنوشت ملت افغان مربوط به خود مردم افغانستان است، دیگران در این موضوع حقی ندارند.

اینکه روسها در موضوع عدم مداخلهٔ خارجی ضمانت بین المللی می خواهند این تضمین را برای چه کسی مطالبه دارند؟

راه رسیدن به آن صدها هزار تن شهید داده تشکیل بدهد، و در چنین دولتی یقیناً برای وطن فروشان ملحد جای پائی باقی نخواهد ماند.

پس روسها درچنین مرحله ئی برای چه کسی ضمانت عدم مداخله را مطالبه می نمایند؟ برای دولت اسلامی که توسط مردم افغانستان پایه گذاری می شود؟! ما فکر نمی کنیم هیچ کسی اینقدر خوش باور شود که یگانه سودای روسها اینست که دولت اسلامی و مستقل افغانستان از گزند مداخلات خارجیان در امن ماند.

پس به عقیدهٔ ما هدف روسها از مطالبهٔ ضمانت بین المللی تضمین بقای دولت مزدور کمونستی پرچمی ها در افغانستان است و این مطلب را مردم افغانستان قاطعانه رد نموده ودیگراجازه نمیدهند که وطنفروشان خاین، پاسداران میهن شان گردد.

واساسا مبارزهٔ مسلح مردم مسلمان افغانستان علیه همین مزدوران آغاز شده است، و بار دیگر حاضر

بین المللی وازین همه رسوائیهای سیاسی و نظامی چیست؟ و از همینجاست که سوالات مختلفی در مورد حل سیاسی که روسها به آن دلچسپی داشته باشند پیدا می شود.

فکر می شود که منظور روسها از قبول اینهمه درد سر این باشد که یکبار مزدوران خویش را در کابل به حیث دولت قانونی بربعضی کشورها بقبولانند، و عسکر خود را بیرون کشند، وآنگاه بلادرنگ بنام آنکه ضمانت عدم مداخلهٔ اجنبی مراعات نشد، مطابق درخواست رسمی حکومت مزدور در کابل واپس قشون روسی به اشغال مجدد افغانستان بپردازد، و دیگربار ملت مجاهد غافل گیر شده و سلاح را بر زمین گذاشته باشند و خطوط ارتباطی جهانی برویش بسته شده باشد، وامکان قیام مجدد وسرتاسری ناممکن گردد، و آوارگان که به میهن برگشته اند بنام اینکه عامل اختلال امنیت داخلی اند و به خارج ارتباط دارند

**به عقیدهٔ ما هدف روسها، ازمطالبهٔ ضمانت بین المللی تضمین بقای دولت مزدور کمونستی پرچمی ها در افغانستان است و این مطلب را مردم افغانستان قاطعانه رد نموده و دیگر اجازه نمیدهند که وطنفروشان خائن پاسداران میهن شان گردد.**

آنها که بر اساس حل سیاسی قضیهٔ افغانستان کشور مارا ترک میگویند و مردم افغانستان موقع می یابد بدون مداخلهٔ اجنبی سرنوشت خود را تعیین نماید و دولت اسلامی را که در

نیستند مسببین فاجعه دردناک و خونبار کنونی را بر مقدرات خویش حاکم سازند.

پس هرگاه ارادهٔ مردم افغانستان چنین باشد، حاصل روسها از ضمانت

به کشتارگاه های دسته جمعی سوق داده شوند و بدینوسیله شعله های فروزان انقلاب کنونی خاموش و کشور برای همیش در کام اژدهای سرخ سقوط نماید، و این خوابهای پریشان را روسها دایم دیده

و مزدوران روسها درکابل همیشه گفته اند : ما بـه مـردم افغانستان نیـازی نداریم ، آنها به بانگ دهل فریاد می کشیدند ما زمین افغانستان را کارداریم نه مـردمش را، ما آمـاده‌ئیم که روی

را در مخاطره انداخته است ، آنها می توانند به این فاجعهٔ جانسوز خاتمه بدهند و اگر لشکر خود را بکشند ماهم تعهد میدهیم که به هیچ امریکائی اجازه داده نمیشود بسوی کشور ما کج نگاه

مانهند ، و هرگاه کسی چنین هدف ناپاکی را بر دل بپروارند علیه او قیام خواهیم نمود آنچنان که با روس می جنگیم .

و ما پیش از اطمینان به آزادی

**ملت به پا خاسته با حفظ ثبات و استحکام سنگرهای گرم جهاد و تلاش گستردهٔ سیاسی در سطح جهان تا سرحد پیروزی مبارزه خواهد نمود و با شنیدن هر آوازی بی‌تصمیم و اراده نخواهد شد در آرزوی تشکیل دولت اسلامی آزاد و مستقل مبارزه در همه ابعاد گسترش و ادامه خواهد یافت .**

جمجمه‌های هـژده ملیـون افغـان بنای کمونیـزم را اعمار کنیـم و آن وقت از روسیـهٔ شوروی بـرای سکـونت در افغـانستان روسها را بیاوریم ، اینـها تنها خیال پردازی نیست بلکه عملکرد جنایتبـار روسها ومزدورانشان مؤیداین توطئه شوم است ، پس هوشیـار بایـد بود ، و مسئلـه را سطحی تلقی نبایـد نمود. در اینجـا این مطلب را ناگفتـه نباید گذاشت که حل سیاسی برای ما چه مفهوم دارد ؟

ما معتقدیم اگر براستی روسها از جنگ خـسته شده و خواهان حل سیاسی اند ، و طوریکه گرباچوف گفته است افغانستان حیثیت زخم خونی را برای روسها گرفته است ، دیگر چه مانعی در برابر روسها قرار دارد که قشون خود را از افغانستان بیرون کشند ، آنها دیگر با که و چه نوع مذاکره ئی نیاز دارند ؟ روسها خود عامل فاجعه اند . دوام لشکر کشی شان در افغانستان صلح و امنیت جهان

کند، آنچنان‌که‌ما امروز چنین کرده‌ئیم، و در سنگرهای مان طوریکه خود روسها خوبتر میدانند جز ملت قهرمان افغان کسی دیگری وجود ندارد. اگر بر فرض وقتی حل سیاسی بمیان آید پس طرفین قضیه، پاکستان و ببرک کارمل نیستند ، طرفین قضیه روسهای متجاوز و ملت مجاهد افغانستان و نمایندگان برحق مجاهد شان است .

ملت افغـانستـان حـق تعیین سرنوشت کشور خود را به کسی دیگری واگذار نشده و نمی شود ، هرگاه روسها یکسره خاک افغانستان را ترک بگویند ، و استقلال و تمامیت ارضی و بیطرفی افغانستان تضمین گردد ، و مـردم ماموقع یابند در مورد تعیین حق سر نوشت شـان در تشکـیل دولت اسلامی آزاد باشند ، در چنین حالتی ماهم حاضر نیستیم یک قطره‌خون ملت بی هدف بریزد ، و بعد از آزادی از تسلط روس اجازه نخواهیم داد دیگران زنجیر غلامی خود را بر دست و پای

کشور و بیرون رفتن قوای اشغالگر سلاح را بر زمین نگذاشته شاخهٔ زیتون بدست و کبوتر صلح تسلیم طلبی را بدست دیگر نمی گیریم و قضیهٔ خود را و سنگرهای گرم جهاد را به سرد خانه‌های بی روح ملل متحد انتقال نمی دهیم، و تا بیرون راندن همه قشون اشغالگر روس و آزادی کامل و تشکیل دولت اسلامی که آرمان همهٔ ملت مسلمان‌ماو بهای خون یک میلون شهید گلگون قبای ماست جهاد ومبارزهٔ ما ادامه خواهدیافت .

اکنون عصر تعیین سرنوشت ملتهای آزاد منش بدست دیگران گذشته است ملت به پا خاسته با حفظ ثبات و استحکام سنگرهای گرم جهاد و تلاش گستردهٔ سیاسی در سطح جهان تا سرحد پیروزی مبارزه خواهد نمود و باشنیدن هرآوازی بی‌تصمیم واراده نخواهد شد در آرزوی تشکیل دولت اسلامی آزاد و مستقل مبارزه در همه ابعاد گسترش و ادامه خواهد یافت .

شیر محمد موفق

# نصب العین روسها و غفلت مسلمانان

**تعمیم اندیشه کمونیزم و پیاده کردن نظام خونینش در سراسر جهان.**

**● سیادت و سبقت در بلعیدن دنیا.**

**● نابودی اندیشه و آئین اسلامی.**

وقتیکه کلمهٔ روس بر زبان رانده می شود همزمان در مشاعر انسان این اندیشه خطور می کند که : «روس» یعنی ظلم ، وحشت ، بی بند و باری قتل و غارت ، بی رحمی و صدها صفات دیگری که اصلا در تاریخ ننگام گسیختگی بشریت نظیر ندارد .

گرچه ادوار بشریت رژیم های دکتاتور و خون آشام دیگری را نیز دیده و لی مسلما هیچ یک ازین دوره ای خونین بپای مظالم و وحشت روس نمی رسد .

روس ها چرا این کار را می کنند و چه هدفی در پس منظر این اعمال جنایتکارانه وجود دارد ؟ شاید اهداف زیادی وجود داشته باشد مگر آنچه بدوا در نظر می آید امور ذیل است :

**الف۔ تعمیم اندیشه کمونیزم و پیاده کردن نظام خونینش در سراسر جهان.**

**ب۔ سیادت و سبقت در بلعیدن دنیا .**

**ج۔ نابودی اندیشه و آئین اسلامی .**

روس ها سالیان دراز به این فکر بودند که چگونه می توانند بر دنیا آقائی و باداری کنند و کدام راه نزدیکتر است برای تحقیق این مرام و چگونه خواهند توانست تشویشی را که از ناحیهٔ عدم توازن قدرت بدل دارند از خود رفع نمایند .

بناء این اندیشه در مغز آنها خطور کرد که باید برای رسیدن به این هدف اغلب کشور هائی را که از لحاظ ساینس وتکنالوژی ضعیف اند زیر تاثیر آورد و بظاهر چنین نشان داد که وی بهترین دوست وفادار آنهاست و در اندک زمانی چنان یاری خواهند رساند که دست کمی از کشور های بلاک غربی نداشته باشد .

اوست که بافقر و توانائی مجادله می کند ، اوست که بخاطر صلح وسلم می نهد که جلو خود کامگی غربی هارا گرفته .

ملت های استعمار زده هم که سالها دربند اسارت بودند و فرمانروایان غربی بیرحمانه بر گردهٔ ایشان سوار و هست و بود شان را بیغما می بردند فریب این شیطان بزرگ را خورده و موکب شان را در کشور هایشان بدرقه کردند .

روس ها بر اساس یک نقشهٔ دقیق حرکت داشتند وقتیکه مطمئن شدند که افسون شان در روحیهٔ زما مداران فاسد اثرات بسزائی بخشیده پیشنهاد ذیل را صلاح جلوه دادند :

**۱۔ سلاح از کشور روسی تهیه شود**

**۲۔ کار شناسان روس که فقط منظور آموزشی دارند بایست در مراکز تعلیمی**

وقتیکه کلمه روس بر زبان رانده می شود در مشاعر انسان این اندیشه خطور می کند که «روس» یعنی ظلم، وحشت، بی بند و باری، قتل و غارت، بی رحمی و صدها صفات دیگری که اصلا در تاریخ لجام گسیختگی بشریت نظیر ندارد.

و قرارگاه های نظامی وجود داشته باشند.

۳ - برای اینکه خزینه دولت خالی نشده و پول در جیب غارتگران غربی نریزد معاملات تجارتی فقط با روسیه که جنس با جنس معاوضه میگردد صورت گیرد.

٤ - در امور انرژی برق و منابع آبی و استخراج نفت و گاز کارشناسان روسی دست اندرکار شوند.

براستی وقتیکه انسان ادوار گذشته را بیاد و تاریخ را ملاحظه می نماید درمی یابد که نصب العین روس ها چه و بکجا می انجامد؟

در عهد زمامداران فاسد بانواختن طبل همسایگی و اظهار لطف همدردی وارد کاشانه ما گردیدند.

از گام های مهمیکه بمنظور تامین مصالح ما برداشتند همین سلاح جنگی ای بود که داسوزانه از روسیه سرازیر گردید بیقین می توان گفت که این اسلحه نهایت کهنه و عقب مانده و یاد گار جنگهای بین المللی بود، صرف در مرحله اول آزمایش می توانست توفیق یابد ولی در مراحل بعدی بکلی ناتوان.

چون بااینگونه سلاح نظامیان آشنائی نداشتند بالضروره مجبور شدند تا جهت فراگیری شیوه های کار بردآن از کار شناسان روسی استمداد جویند.

اینجاست که پای خبیث آنها در امور بس ارزنده و مهم رسما و مستقیما دخیل می گردد.

در خلال این مدت مانور هائی انجام میدهند که قطعا قابل بهره برداری نیست، بالاخره برسم دلسوزی پیشنهاد می کنند تا مراکز تعلیمی بهمین منظور ایجاد گردد، هرچه زود تر استادان لایق و ور دیدهٔ کشور دوست جهت انجام این مامول مبادرت ورزند.

دیری نمی گذرد که این آرزو می شگوفد و دانشمندان روسی که اصول اشاعهٔ کمونزم بدست دارند واکسین های بیدینی را در دل و دماغ شاگردان تزریق می کنند

دیگر سخن از تعلیم نظامی نیست تمام مساعی برین است که این اندیشه چون افیون در رگ رگ وجود شان جای گیرد و طوریکه دیدیم چنین هم شدیکمشت جوانک های هرزه که بتمام ارزش های والا پشت پا زده بودند فضا را تیره و تار ساختند.

روس ها میدانستند که این سلاح بدرد نمی خورد ولی آنرا وسیله تحقیق خواسته خویش می پنداشتند دوستی افغان شوروی بحدی گسترش یافت که نه تنها در بخش نظامی پای روسیه دخیل شد. بلکه وضع تجارت را نیز دگرگون ساختند.

در همه اکناف مملکت اموال روسی بچشم می خورد تجارت بار تری که از مبتذل ترین شیوهٔ تجارت است رایج شد این شیوه بجز بلاک کمونزم در هیچ گوشه جهان نقش پائی ندارد.

هدف از گسترش تجارت چیست؟

۱ - تابنام تجارت و در پوشش آن بتوانند جواسیس و گماشتگان خویش

را بگمارند .

چنانکه این کار در نظر کشور های ایران ، ترکیه ، هند وغیره بوقوع پیوسته است «خاطرات آقا بکف» .

**۲ ـ آنطرف توجه عامه دروام ها و دادوستد بازرگانی از کشور های در بسته .**

اکنون می بینیم تجارت تابع طرز العملی گردیده که سال ها روسیه بفکر آن بود ، نه تنها خزینه دولت از شرآنها اکنون مصون نمانده بلکه زندگی یکسر دستخوش حملات سرطانی این فاجعه آفرینان گردیده است .

تجارب تلخ و عملکرد خونین آنها نشان داد که چقدر در و غگوی وبی خاصیت اند اگر سنگ نوع خواهی و صلح طلبی را به سینه می کوبند جزتظاهر و تحمیق توده ها چیز دیگری نیست .

انرژی برق و منابع آبی که شاهرگ حیاتی مارا تشکیل میدهند بدست روس ها افتاده بجای آنکه گام پرمنفعتی بردارند این دو شبکه قسمی عیار شد که هنگام کار افتادگی دست نیاز مابرای همیشه طرف این کشور در از باشد .

راستی این هم حلقه ای بود برای شکار .

در اثر بمیان آمدن این شبکه ها و تشبثات خصوصی ایجاد شد که حیات و ممات شان منوط و مربوط بهمین دستگاه برق و آب بود . روسیه معتقد بود که حریف را سخت بدام افگنده است چه همینکه دولت‌های فاسد وقت کمی از خط السیر روس انحراف می ورزید دیگر زندگی بکلی برباد بود .

نفت وگاز ما نیز بی لطمه باقی نماند از دیرگاهی به اینطرف بنام تفحصات پترول ادارهٔ مرکزی‌ای در مزارشریف تاسیس شد که وظیفتا می بایست در صدد پیدایش منابع نفتی برامد ولی طی یک مدت کاملا کافی قدم های بظاهر ارزنده ای که برداشته شد همین کشف منابع گاز است این گاز بکجا می رود طبیعی است کـه از هنگام استخراج تاکنون همواره کام کرسی نشینان مسکو شیرین گردیده و بس .

بنام ایفای قرضه این گاز توسط اوله‌های بزرگ بکشور روسیه یعنی همسایه داسوز و مهربان منتقل می شود . کام مردم افغانستان که مالک حقیقی آنند از لذتش محروم است ، آنها خدمت بخود کردند نه به مردم بیچاره افغانستان. تلاش روسیه درین مورد بعلت آن بود تانشود که منابع این ماده در دسترس غربی هـا قرار گرفتـه و مردم آهسته آهسته از وابستگی روس نجات یابند .

آنرا پیشبینی کرده بودند که روزی منابع شان بپایان خواهد رسید بناء در کمین فرصتی باید بود که بتاسی ازان کمبودی های نفتی را جبران نمود .

منابع بکر و دست نخوردهٔ افغانستان بروس ها امیدواری زیادی بخشید .

احتمال دارد که از افغانستان بحیث بزرگترین پایگاه مساعد در اهـداف آنسوی پاکستان و ایران استفاده کند و دامنه تجاوزات خونین خویش را به آستانـه هند وکشور هـای نفت خیز خلیج بکشاند .

افغانستان نزد روس ها حیثیت معبر طلائی را دارد و به این حساب پل بالای دریائی است که نقاط متقاطع آن کشور های هم مرز است .

پخش اندیشه مارکسیزم لینینزم در سرفهرست کارنامه های وی قرار دارد هیچ امری به این اندازه قابل توجه نیست چه او دریافته که بدون توسل به این شیوه نمی توان بردنیا حکمرانی کرد .

نقشه های قبلی استعمار گران اکنون ساحه عملی ندارد ، بناء درین مـورد گام های تند وسریعی باید برداشت .

راستی هم هرکشور یکه به این بلا ـ دچار گردید دیگر حاجت بروس باقی نمانده تنها افراد کمونست آن است که بدفاع از روس ها و نظام فتنه انگیز شان مدتی غوغا برپا نمایند .

ما شاهد بودیم که روس ها نه تنها زمام تعلیمی اردوی افغانستان را بدست گرفتند بلکه کانون علم و فرهنگ ، انستیتوت پول تخنیک را نیز در قبضه آوردنـد حتی سخن بجائی کشید کـه جوانان ما اعم از دختران و پسران جوقه جوقه جهت فرا گرفتن اندیشه کمونیزم بروسیه برده شدند آنها در آنجاچه می‌آموختند مسلما بجز بوالهوسی و فساد چیزی نـه واگر چیزی هم می آموختند عمدتا همین اندیشه پلید بود . در بازگشت از روسیه پدر و مادر شان انتظار سوغات جگر گوشه های خویش را داشتند و تصور می‌کردند که ماشاءالله فرزندانشان مدارج علیای دانش را پیموده و بذروهٔ کمال رسیده اند ولی نه‌چنان بود که آنهامی‌اندیشیدند بل این سوغات مایهٔ ننگ

و سراسر مملو از زهر بود .

آنها بلحاظ اینکه در بزرگترین کانون شیطنت رشد و تربیه یافته اند برعقاید و مقدسات اطرافیانشان نیشخندمی‌زدند. و چنین فکر می کردند براستی همین دین است که افیون ملت ها است و همین اسلامّ است که زندگی‌را دستخوش هو سرانی عده خود کامه ساخته نتیجه چه شد من نمی خواهم اشاره کنم‌شما خود قاضی اید و داوری خواهیدکرد . به آنانیکه هنوز هم فریفته این افسون اند بصراحت ابراز میدارم که جگر گوشه هایشان را بروسیه‌نفرستند بدست خود تیشه در پای زدن دور از خرد ـ مندی است .

ای برادر ! ای نور دیده ! چشمانت را بازکن ببین که در کشورت چه می گذرد .

جلادان‌کریملین به عصمت خواهرت تجاوز نموده، مادرت را اسیر گرفته اند، عزیزانت درمیان اشک و خون شنامی‌ـ کنند ، الین جانگداز مادریکه بیاد سروش مروارید غلتان می ریزد بیاد آر .

بیا ! بیا برای خدا فرزندت را بدیار کفر مفرست بگذار که برموازین اسلام تربیه شود .

زنهار از روس زنهار , که ! ودوستی را نشاید این غدار، این در بدري و پریشانی محصول یک خطای آدم است دیگر فریب شیطان را مخور .

دومین هدف بزرگ روس ها آقائی وباداری و بلعیدن جهان است پلان توسعه طلبي روس آنقدر آفتابي است‌که نیازی به تشریح ندارد چه همینکه کشوری خواست که متکی بخودگردیده و نتیجتاً رژیمی بکار بردکه از وابستگی روس نجات یابد دیده می شود که دفعتا چون سمارق در انجا روئیده و هیاهوی براه می اندازند .

با وصفیکه بیش از ربع جهان را به قبضه دارند هنوز هم سعی‌می ورزند تا ممالک زیادی را بدام آرند این تلاش بمنظور آن است که همه نعمات‌را باید بکام روس ها ریخت و حاکمیت همه کره زمین از آن روس‌ها بود این است که از هیچ جنایتی دریغ نمي ورزند اگر ملیونها انسان قربانی این خواسته می‌گردند باکی ندارد انسان در نظر روس جز بازیچه ای بیش نیست وقیمت آن به پرکاه است فقط همه اهتمامش تامین غرایز حیوانی است و با همین عینک حیوانیت بسوی‌انسان‌می‌نگرند .

اشغال بخارا با اینهمه بزرگی غریزه توسعه طلبی روس‌ها را اشباع نکردکه اینک پای فراتر گذاشته و در مقابل همسایهٔ خویش با سرازیر ساختن قشون سرخ خون آشام خود حق همسایگی را اداامیدارند .

چون این‌خوی‌در سرشت آنها نشسته بناء «نر ود جز بوقت مرگ از دست» و مرگ آنها هم انشاء الله بدست‌همین مسلمانان صورت خواهد گرفت .

به ارتباط هدف سومی باید گفت تشویش بزرگیکه روس ها بدل دارند همین اسلام است . اسلامیکه در تاریکترین زوایای جهان پرتو افگند و با انواع خرافات جنگید و راستی‌هم در برابر ظلم ، وحشت ، شرک ، اوهام و بیعدالتی ، جز اسلام هیچ آئینی بپا نخاسته ، تاریخ درخشان اسلام سراسر بیانگر همین واقعیت است .

دشمنان اسلام دریافته اند که اگر مسلمانان وحدت‌کلمه داشته ودستورات الهی رامو بمو پیاده کنند دیگر مجالی برای آنها باقی نمی ماند ولی متاسفانه یک خلامحسوس است که روس هاهم از همین خلا استفاده می کنند و آن تشتت و پراگندگی مسلمانان است .

تعجب است که هرروز جنگ افزار های نوی ساخته می شود ولی بازار فروش این جنگ افزار ها فقط همین کشورهای اسلامی است هیچ گاه دیده نشده‌که منباب آزمایش شعله‌های جنگ درمیان خوداین جنگ افروزان بالارود

آمریکا هیچگاه با روسیه نجنگیده و نمی جنگد صرف بمنظور کلاه برداری و فریب ذهنیت عامه احیانا بجنگ های زرگری می پردارند اگر از قضیه من و تو جانب داری می کنند نیز برهمین‌اساس است.

تاوقتیکه منافع آنها ایجاب کند دوست ما اند و درغیر آن «بالگد صد خانه را ویران کنند» بنام حمایت از صلح و جلوگیری از تجاوز عدالت ـ گاهی بنام ملل متحد ساخته شده ولی این ملل متحد در کجا است ؟ روزی هزاران انسان بجرم‌آزاد یخواهی واسلامیتش بخاک و خون کشیده می شود و صدها انسان بیگناه دیگر در سلول های تاریک زندان جهنمی پل چرخی جان میدهند آیا این است عدالت؟ اصلاملل‌متحد مجسمه بی‌جانی است که بخاطر انعکاس ارادهٔ قدرتهای

بقیه در صفحهٔ ۹۵

هفت ثور ۱۳۵۷

# فاجعهٔ بزرگ

۷ ثور ۵۷ روز سیاهی و ماتم است، روزی است که مصالح افغانستان علناً از همین روز در معرض خطر قرار می گیرد روس‌ها از دیر زمانی باین فکر بودند که باید حق همسایگی را نیکو اداء نمایند ولی فرصت مساعد نمی شد اما این روز با میدروس‌ها روشنائی بخشید و زمینه را برای یک مداخلهٔ نظامی آماده ساخت. اصلاًهدف خیلی اساسی و حیاتی ضربت زدن به نوای جنبش اسلامی بود، جنبشیکه دریـن اواخر خیلی پیشرفته و باعث پریشانی مقامات کریملین گردیده بود.

جواسیس روس‌ها همیشه در افغانستان موجود وروحیهٔ این ملت را مطالعه کرده بودند که بااندک رهبری چه طوفانی برپا میکنند. ازاینجا است که روسیه دچار بهت و اضطراب گردیده و در صددشده تا نهضت را در نطفه خفه بسازد.

در زمان داؤدگرچه جلو فعالیت های اسلامی کلاً گرفته شد وبکس مجال نبود که سر بالا کند .مگر نور آزادی و اسلامیت که در رگ رگ وجود ملت قهرمان جای گرفته بود این احتمال را میداد که بزود ترین فرصت از قوه به فعل آید از ینرو برای روسها خیلی نا-خوشآیند بود و موجودیت چنین یک کشوری که خار بغل باشد غیر قابل قبول تلقی می شد.

بهر حال این فاجعه فاجعه ایست بزرگ و مصیبتی است جانکاه، ملت قهرمان افغانستان ازهمین تاریخ به‌بعد دچار سراسیمگی زیاد شد، کشتار بیرحمانه تره کی و امین و دارودسته اش در تاریخ حسابات بشری بینظیر است. هزاران هموطن دلیرما صرف بجرم مسلمان بودن به انواع شکنجه‌ها تعذیب و در تاریکی های تلخ سلول های زندان جان دادند، بسا خواهران عفیف بابهانه های نهایت‌ناچیزو بزور سر نیزه در نیمه‌های شب زندانی و در فرجام با حیات وآبرویش بازی شد. که میدانست که این خواهر بکجا میرود؟

خدایا! چقدر تکاندهنده است آن قصه که یکی از یاران درآنزمان حکایت میکرد: جوانی بیش نبودم که درعقرب ۵۷ در نیمه‌های شب مرا از خانه کشیدند، پدرم شب قبل پدرود حیات گفته بود تنها مادر سرسفید و خواهرم که در عنفوان جوانی بود درماتم پدرم همراهی میکرد. دفعتاً چون هیولای مرگ یکعدد جلادان آدمکش بخانه ام داخل، بعد مختصر بر رسی مرا با خود برده و بموتری انداختند. سرم برهنه و بجزیکدست پیرهن و تنبان که در برم بودچیزی نبود. زمستان هم خیلی سرد و زنند بود، چشمانم پلستر شده بود بعد مدتی موتر متوقف و ازآن پایان شدم پس از اندکی مکث پلستر از چشمم دور شد دیدم جوانی بر چه در شکمش فرو رفته و از آنسوی پشتش بدرشده، درین اثنا چندنفر دیگرمصروف سر کشیدن‌جام‌های شراب اند. زنی را هم لچ و برهنه کرده اند. از تماشای این منظرهٔ وحشتناک تکان‌خوردم. آواز زنگ زنگ جوانی درآن‌حالت روانم را بسوخت. بعدها معلوم شد که این نقطه محبس مزار شریف است و منظور از

نشاندادن این صحنه، حصول اعتراف از من بود «چاه کن در چاه است» عاقبت تره کی و امین یکی با دیگری بجزای اعمال خود رسیدند ولی مظالمیکه آنها روا داشته اند هرگز فراموش شدنی نیست و تاریخ آنرا با نفرین و نفرت در اوراق خویش ثبت خواهد کرد .

آیا دامنهٔ تجاوزات و قتل وخون ریزی باکشته شدن تره‌کی وامین متوقف شد ؟ جلادی از میان رفت و جلادی دیگری بجایش نشست. ببرک نسبت بهمه کار آزموده تر است او درمدرسهٔ بردگی و اسارت عمری زانو زده و رسم و راه وطنفروشی را نیکو آموخته، چلو صاف او کاملاً از آب بدر آمده. او عهدبسته که باید آنقدر خوش خدمتی کند که حتی نزدیکترین کسان خود راهم اگر لازم باشد تقدیم شب نشینی های روسها نماید .

آیا ببرک به‌خواست ملت براریکهٔ قدرت تکیه زده ؟ طبیعی است که با بدرقهٔ بیش از صد و بیست هزارقشون سرخ خون‌آشام راهی افغانستان گردیده ، او قبل ازینکه بر سریر ستم جلوس نماید صدای ناموزونش ازحلقوم بلندگوی مسکو بلند میشود . او مصمم است که دیگر نوای اسلام بکلی ناپدید گردد، نه از جهاد خبری باشد و نه از قیام اسلامی ، سراسر کران تا کران کشور بسازمسکو برقصد واحدی از فرمان قوانین جنگل سرنپیچد ، ولی به لطف خدا، نه تنها این آرزوجامهٔ عمل نپوشید بلکه علی الرغم خیال بافی‌های مسکو ملت آزادهٔ این میهن در برابر روسها و غلامان شان سخت عکس العمل نشان دادند .

اکنون این هشتمین سال است که بادستان خالی در برابرشان می جنگند ، گرچه این جنگ کاملاً یک جنگ نا برابر است ولی از آنجائیکه پشتوانهٔ این جنگ نور ایمان است رزمندگان اسلام باتوکل بخدا وبا یمن همین اسلحه بیباک می رزمند-حالا مردم ما از هیچ چیز هراس‌ندارند حتی از در بدری وپریشانی خودهم . آنها عهدبسته اند که باید تا آخرین رمق به ستیزه پردازند ولی روسها را مجال ندهند که برخاک‌ما تسلط پیداکنند .

یک قضیهٔ خیلی تکاندهنده است که مردم نیز ازین ناحیه رنج میبرند وآن همنانایی اتفاقی واختلاف است . دراوایل‌جهادماخیلی منظم واصولی‌بود. مسئله‌تنظیم‌هاهم‌آنقدرمطرح‌نبود. نصب العین هر مجاهد حصول رضای خدا و آزادی افغانستان بود فقط دشمن خدا دشمن او بود . اما فعلاً متأسفانه در اکثر نقاط قضیه معکوس است اگر کسی مسلمان خوب باشد با او جهاد میشود، هوی و هوس در مورد دخیل شد، جای گرفتن عناصروابسته درصفوف مجاهد باعث از هم گسستن شیرازه جهاد گردید، در چنین شرایط تصفیهٔ

بقیه در صفحهٔ ۲۱



# استاذ برهان الدین ربانی د جمعیت اسلامی افغانستان مشر د کراچی ښاریانو، علماؤ، محصلینو او ژورنالستانو په منځ کی.



استاد برهان الدین ربانی په کوټه‌کی د مهاجرو د بیلا بیلو کمپونو له لیدلو وروسته پیښور‌ته اوله هغه ځایه دروان میلادی کال د مارچ پر (۱۳) نیټه د پنجشنبی‌په ورځ کراچی ته روان شو، د دوی د سپرلی الوتکه د شپی پر (۹) بجو د کراچی پر هوایی ډگر راکوزه شوه.

سهار د جمعی‌تر لمانځه وړومبی استاذ ربانی دنیو ټاون په جامع جومات کی د جمعی‌غونډی ته وینا وکړه دجومات لوی او پراخه غولی اوانګړ د خلکو د ډیرښت او ځای لـه کمښته لکه د بحرڅپی خوځیده، ګڼ کسان دځای نه پیدا کیدو له امله د او داسه په ځایونو او د مدرسی په پراخه لاروکی ولاړوو، استاد ربانی په عربی‌ژبه وینا پیل کړه چی روانه اردو ترجمه یی د نیو ټاون د جامع جومات د خطیب قاری مولانا رشید الحسن فی البدیهه کوله. استاذ پخپلوخبروکی د افغانستان روان مقاومت د مجاهدینو ټینګار استقامت او ځان تیرندنه د روسانو مظالم او راتلونکی پلانونه او پر عالم اسلام د افغانستان د جهاد پر پراخه اثراتو رڼا واچوله، او ټول اسلامی امت ته یی د هغوی دغه فرض وریادکړ چی د یوه مسلمان په توګه دغه جهاد پر هغوی هم هغه اسلامی غوښتنی واجبوی کومی چی په افغانستان کی یی جنګیدونکی مجاهدین سرته رسوی.

دوی زیاته کړه. ریښتیاده چی پدغه جهاد کی زموږ د پاکستان ورونو همدردی د بهرنی نړی له نورو ټولو وګړونه زیاته ده، چی د دوی دینی ملاتړ او غیرت بیله شکه د مجاهدینو لپاره د مرستی فرائض تر سره کوی.

د جمعی تر لمانځه وروسته د خلکو بهیر د دوی په لور د ستړی مشی او نژدی لیدو لپاره رامات شو، ګڼ شمیر خلکو د دغه احساساتوخرګندونه وکړه چی هغوی ته دی د جهاد په ډګر کی د عملی‌ګډون موقع ورکړشی - چی دوی هم د دغه ستر سعادت ویاړوګټی.

د جمعی دورځی‌پرماښام په میټروپول هوټل کی د بیلا بیلو ځانګو پوهانو محصلینو، وکیلانوا دیبانوصحافیانو او ښاریانو سره د خبرو په ترڅ کی استاد ربانی وویل:

افغانستان د هغو ګردو خلکو لپاره چی له‌روسانو سره د دوستی اونژدیوالی

آرزو لری یو درد ناک درس دی او پخپله د افغانستان لپاره‌هم .

استاد زیاته کړه چی د روس جنوبی بریدوته د افغانستان غوندی واړه او کمزوری هیواد له خوانه څه خطر متوجه کیدی شی چی روس ته پر افغانستان دیرغل پلمه جوړه شی ، خو د روس له پلوه تل د هغوی ګاونډیو ته خطر متوجه دی .

روسان به افغانستان کی د خپل فوځی‌ځواک‌له‌ماتی‌وروسته په پا کستان کی د خپلو بریځو پواسطه د افغان مهاجرو او پا کستان انصارو ترمنځ کر که او اختلاف پیدا کول غواړی ، خود لوی خدای (ج) په فضل پد غه راز توطئو کی له بشپړی رسوائی او ناکامی سره مخامخ شویدی مهاجرین پا کستان خپله وروستی پناګا ګنی څنګنه خپلی وروستی پنا ګاته تاوان اړولی شی ، د مهاجرینوپرضد پروپاګند د روسی سازش یوه برخه ده .

د استاذ ربانی پښتووینا د رفیق افغان له خوا اردو ترجمه کیده .

د مارچ پر پنځلسمه د جنګ ورځپانی په بلنه د جنګ فورم په پروګرام کی استاذ ربانی د افغانستان د جهاد په حالاتو رڼا واچوله او د هغه ترمخه یی پر افغانستان د روسی یرغل د لاملونو او وجوهاتو په باره کی مفصلی خبری وکړی و یی ویل :

د افغانستان شاهانو څنګه د خپل حماقت او عیاشیوپه نتیجه کی افغانستان روسی وینو څښونکو ته وسپاره . د ظاهر شا ددی غوښتنی په باره کی چی د افغان مجاهدینو سره یوځای کیدو لپاره تیار دی دجهاد دسپیڅلتوب او د مجاهدینو له اتلواله مقاومت سره یو غټه توکه ده ، دوی زیاته کړه . چی هغه ته پدی عمر کی له خدای(ج) نه د خپلو کړوګناوو د ببښنی او دکر- د افغان ولس نه د معذرت غوښتل په کارو ، څکه‌چی د روس د لعنت‌غړوندی لومړی هغه په غاړه کړ او نور ولس تری هور په غاړه کولو لار نیولی وه .

ترکومی چی د خدمت ترموقع پوری اړه لری افغان ولس پخواهم ظاهر شاه ته د خدمت ډیر وخت ورکړی ؤ ، اوس نو نور هغوی د دی خبری لپاره هډو تیارندی چی یو ځل ولس ته د خدمتستری تراژیدی سره‌مخامخ‌شی چی لدی مخکی د ظاهر شا له خوا افغان ولس ته د خدمت په نتیجه کی روسی عذاب مسلط شویدی .

د مجاهدینو د حیثیت په باره کی‌استاذ وویل : د تعجب خبره ده چی ځنی وکړی مجاهدین مهم ارځ نه بولی خو روس ، پخپله پدی معامله کی مجاهدین یو مهم فریق پیژنی ، او څوځله په هیواد کی دننه د اوربند غوښتنه کړیده ، خو موږ به تر هغی وسله کینږ دو ترڅو چی روسان بی له شرطه نه وی وتلی او یو خپلواک اسلامی‌حکومت منځ ته نه وی راغلی.

د ما زیګر د څلور و بجو په شاو خواکی په جمعیة الفلاح کی د کراچی د اسلامی جمعیت طلبه له ځوانانو سره په یوه غونډه کی استاذ ربانی ته دخبرو بلنه ورکړ شوه ، څنګه چی استاذ د خبرو ځای ته را تشریف راووړ ، فضا احساساتی نارو او د تکبیر چیغو په سر واخیسته ، استاذ ربانی وویل تاسی ته می ستاسی د هغه ورونو له خوا چی په افغانستان کی د اسلام حا کمیت په لار کی د نړی له یوه ستر پوځی ځواک سره ډغری وهی د مینی او مواخات تاوده سلامونه راوړی ، نن په افغانستان په جهاد کی اکثریت د ځوانانو دی ، روس لومړی ډیر کوښښ وکړ چی د افغانستان په ځوانانو کی کمونیزم خور کړی ، خو پدی برخه کی له ماتی وروسته د خپلو پوځونو په مرسته پر افغانستان یرغل وکړ چی اوس هم ځوانان د دوی مقابلی ته د پولادی غره په څیر ټینګ ولاړ دی .

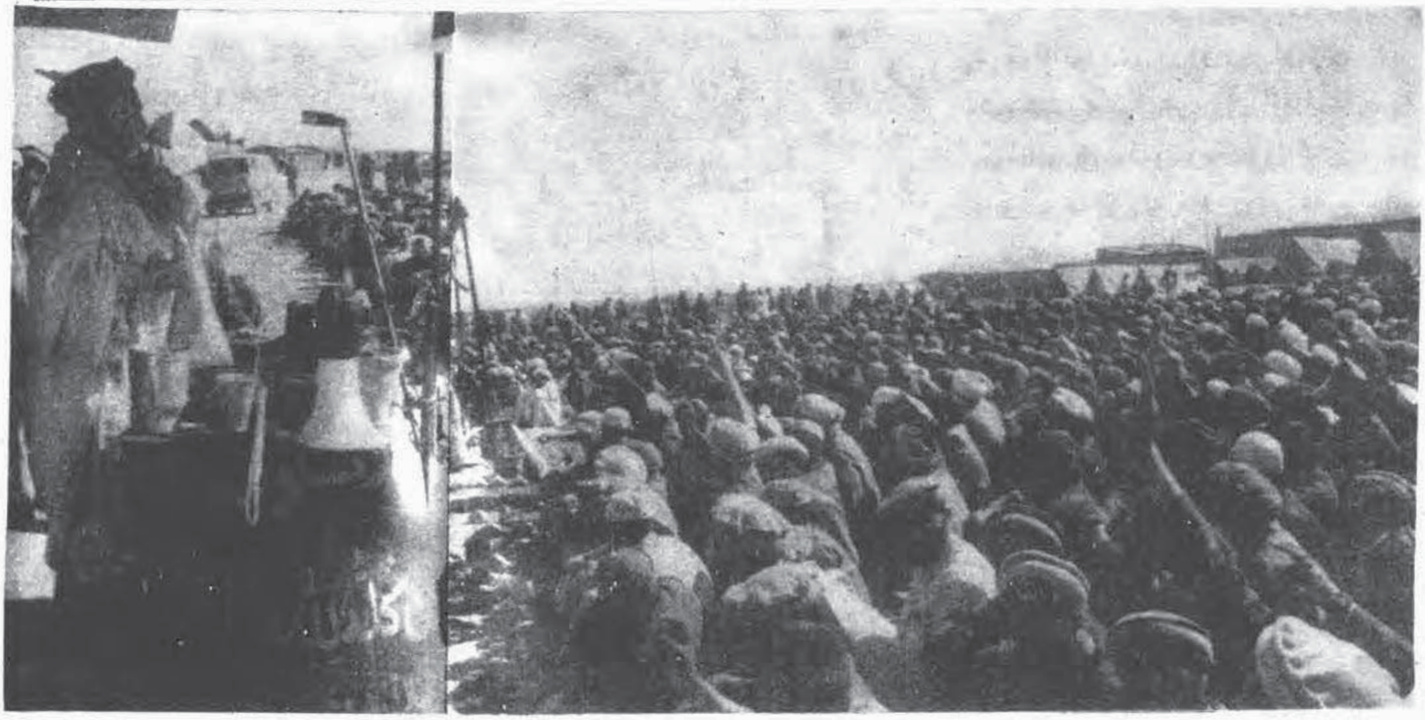
ما ښام په جیبیس هوټل کی په یوه مطبوعاتی کنفرانس کی د یوه خبریال د دغه پوښتنی په ځواب کی «چی مجاهدین درنی وسلی له کومه ځایه لاس ته راوړی» استاذ ربانی وویل :

موږ ته افغانستان د وسلی د یوه لوی ګودام بڼه لری موږ ټوله درنه وسله له روسی عسکرو ولجه کړیده ، له موږ سره له هغوی نه نیول شوی ټانکونه ، پوځی موټر جیپونه ، لاری غټ توپونه او داسی نوره وسله شته چی مهمات یی هم له هغوی نه دولجی له لاری تر لاسه کوو .

استاذ ربانی په شرټن هوټل کی د اخبارونو او جریدو له مدیرانو سره په یوه ما ښامی کی وویل : روسانو د او وکلو په موده کی د خپل بربنډیرغل له امله له افغانستان‌نه هیرو شیما جوړ کړی د لینن له وخته روسانو پر

بقیه در صفحهٔ

استاد سخن ، مجاهد نستوه فخر الدین «حجازی» ، عضو شورای اسلامی جمهوری اسلامی ایران در اجتماع عظیم و شکوهمند مجاهدین دلیر درغندحضرت‌خالد «رض» سخنرانی نمودند که متن بیانات ایشان را بدون تصرف خدمت خوانندگان محترم پیشکش مینمائیم.



# ما مسلمانها احتیاج به ارباب نداریم

بسم الله الرحمن الرحیم

اِنْفِرُوْا خِفَافًا وَّ ثِقَالاً وَّ جَاهِدُوْا بِاَمْوَالِكُمْ وَ اَنْفُسِكُمْ فِيْ سَبِيْلِ اللهِ ذٰلِكُمْ خَيْرٌلَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ .

ای آفتاب شاهد باش که مجاهدین اسلام برای اسلام می جنگند. اما توای آفتاب شرمنده باش که مجاهد مسلمان از تو روشن تر است .

ای کوهستان شاهد باش که مجاهدین اسلام برای استقرار دین خدا درین اردوگاه جمع شده اند .

اما ای کوه شرمنده باش که مجاهدان از تو مستحکم تراند . ای زمین شاهد باش که فرزندان اسلام برای ایجاد حکومت خدا درین جا گرد آمده اند.

ای زمین خون شهیدان ترا رنگین کرد.

ای زمین سیاه تو سرخ شدی .

تو امروز از آسمان هم بالاتری .

ای فرشته های آسمان که بال در بال بر عرش خدا پرواز می کنید مجاهدین را در روی زمین ببینید که از فرشته‌گان خدا مقدس ترند .

ای ستارگان شاهد باشید که مردانی برای خدا از جان گذشته اند . چشمان شان چون ستاره می درخشد .

ای سحرگاه روشن ، ای صبح امید . منتظر باش که مجاهدان پرده شب را پاره می کنند .

ازگریبان مجاهد افغان ستاره می ریزد. ای خورشید درآستین هر مجاهد هزاران

آفتاب است .

ای پیامبران ای امامان ، شهیدان ، مؤمنان صالحان نگه کنید این بیابان را که بندگان شایسته خدا برای حکومت خدا مردانه جان میبازند .

ای شیطان ، ای لعین ، ای رجیم ، ای پلید ، ای ابلیس تو در کرملین نشسته ای در واشنگتنی در لندنی در پاریسی در تل ابیبی و مجاهدان اسلام مغز ترا در هر جا که هستی درهم خواهند کوبید .

ای چوپان ها ، ای چوپان زاده ها پدر بزرگ شما ابراهیم پیغمبر هم چوپان بود .

ای پسران ابراهیم خلیل ، شما هم بر کاخ نمرودیان بکوبید شما هم تبر بردارید ، بت ها را بشکنید، بت بزرگ کمونیزم ، بت بزرگ امپریالیزم ، بت سوسیالیزم، بت صهیونیزم را تو ای پسر ابراهیم با تبرت بشکن تا الله پرستیده شود . و تو ای لعل بدخشان و تو ای زمرد پنجشیر که زیر پایت لعل است زیر گامت زمرد است تو از هر جواهر گران قیمت تری هیچ کس نمیتواند ترا بخرد .

از بهشت هم گران تری ، یک قدرت میتواند ترا بخرد و آن خداست (ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة) ای پسران موسی کلیم، با تو میگویم چوپان افغانی ، موسی هم چوپان بود .

برخیزعصایت را بردار، چوب دستی ات را برمغز فرعون های زمان بکوب ، امروز فرعون گرباچوف است ، ریگن است ، میتران است، شیمعون پرس است تا چر است و تو موسی ای ، هارونی، با چوب بر مغز این فرعون ها بکوب و تو ای پسر افغان ای همه شرف، ای همه کرامت ، تو پسر عیسی مسیحی . افغانستان هم فلسطین است عیسی(ع) بر روی کوه ایستادوگفت : من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصارالله ـ عیسی گفت : چه‌کسی دین خدا را یاری می کند حواریون گفتند : ما خدا را یاری می کنیم . و امروز تو ای پسر بدخشان پسر کندهار، پسر غزنین، پسر تنگه خیبر ، تو ای پسر هرات ، پسر تاریخی ! تو امروز یاور عیسی ی که عیسی پیغمبر خداست . تو هم همچون انصار عیسی برخیز با پادشاه روم با امیر فلسطین بجنگ و دین خدا را یاری کن.

ای فرزند قرآن ، ای پسر اسلام شما اصحاب رسول الله اید. آن روزکه پیغمبر اسلام در شعب ابو طالب زندانی بود در یک دره تنگ‌گرم و سوزان بی آب، پیغمبر بود و اصحاب کمش و کوه ها او را محاصره کرده بودند و مشرکین قریش نمی گذاشتند کسی به پیغمبر و اصحابش نانی و آبی بدهد .

امروز شما هم درین دره اید تشنه اید، غریبید اما روزی می رسد که شما ازین دره‌ها وکوه ها بگذرید، افغانستان پاک افغانستان عزیز کریم و شریف را از زیر چکمهٔ پلید ارتش ننگین سرخ نجات دهید.

شما اصحاب بدرید. آنروز ۳۱۳ نفر مجاهد در بدر با هزار نفر مشرک جنگیدند ، خدا فرشتگان را فرستاد تا مجاهدان را نصرت دهند ، و مشرکین بدست مومنین کشته شدند . و اسلام قوام گرفت ، شما نگوئید کم هستید، نگوئید روسیه پنج ملیون سرباز دارد ، بمب اتم، بمب هیدروجن بمب پروتون نیوترون ، موشک اس اس بیست دارد شما یک چیزی دارید، خدا. (کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله)

---

ای پسران ابراهیم خلیل شما هم بر کاخ نمرودیان بکوبید ، شما هم تبر بردارید بت ها را بشکنید بت بزرگ کمونیزم ، بت بزرگ امپریالیزم بت سوسیالیزم ، بت صهیونیزم را تو ای پسر ابراهیم با تبرت بشکن تا الله پرستیده شود .

بچه چوپان افغانی ترا فرشتگان از آسمان می آیند ترا کمک می کنند و تو این قدرت شیطانی را در هم خواهی شکست همچنان که پیغمبر(ص) دربدر پیروز شد.

تو کیستی ، من میشناسم ترا . پدرت را می شناسم ، مادرت را می شناسم ، پدرت پیغمبر است، مادرت خدیجه است، تو هیچ گاه شکست نخواهی خورد. زیرا جبرئیل از آسمان بیرق فتح را بدست تو داده است ، تو همچنانکه پدر انت در غزوهٔ خندق محاصره را شکستند ، تو هم قدرت دشمن را خواهی شکست.



های ! افغانی، ای افتخار مسلمان، ای آفتاب آسمان همچنانکه مجاهدین اسلام در خیبر یهود را در هم شکستند تو هم اسرائیل را باحمایت مسلمانان ایران و دیگر مسلمانان نابود خواهی کرد و بیت المقدس بدست تو آزاد خواهد شد.

فرزند اسلام ، تو همان مجاهد غزوهٔ تبوکی ، بیست هزار مجاهد مسلمان از مدینه برخواست ، اسلحه کم داشت، شترکم داشت، یک خرما را چند مجاهد می مکیدند ، به دهان هم می گذاشتند ، آب نبود، ، این بیست هزار بیابان گرم عربستان را طی کردند .

پیغمبر پیشا پیش آنها می رفت ، تا رسیدندبه کشور روم. روم ششصدهزار لشکر مسلح، داشت، اسلام بیست هزار و این بیست هزار آن ششصد هزار را شکست دادند باذن الله. تو هم اگرچه کمی، فرشتگان آسمان بتو کمک می کنند، تو هم بزودی این دشمن بزرگ را نابود خواهی کرد .

ای فرزندان خالد سیف الاسلام .

ای فرزندان علی امیر المومنین حجت الله .

ای فرزندان عمار یاسرو مالک اشتر .

ای فرزندان مجاهدان اسلام .

فرزندان صلاح الدین ایوبی! امروزتاریخ تکرار میشود، امروزکفر بااسلام روبرو شده و امروز جهاد فی سبیل الله وظیفهٔ هر مسلمان است .

برادران - من می بوسم دست شمارا، نـه .

من می بوسم پیشانی شما را ، نه .

من می بوسم خاکی را که زیر پای شما است .

چون شما حامیان دین خدائید، چون شما یاران رسول الله اید .

چون شما پرچم داران اولیای خدائید. چون شما چراغ های راه هدایتید، خون تان مقدس ، جهاد تان مظفر ، پای تان استوار ، چشم تان روشن ، پیشانی تان، درخشان ، و قلب تان مقدس نیروی تان غالب ، صفات تان ناصر ، خدای تان همراه ، پیامبر تان رهبر ، دشمن تان سرنگون باد .

شما ما ، ایران افغان است، افغانستان ما ، فلسطین هر دوی ما .

آن مسلمان که در آن سوی دنیا در فلسطین می جنگد آن مسلمان که در هندوستان می جنگد . این مسلمان که در افغانستان می جنگد. این مسلمان که در ایران انقلاب اسلامی جنگ می کند، آن مسلمان که درعراق باحکومت بعث صدام میجنگد، آن مسلمان که در مصر با نامبارک دوست اسرائیل می جنگد ، مسلمان فلسطین ، مسلمان افریقا، مسلمان اروپا، مسلمانان همه جهان که می جنگند همه یک واحداند، یک دست اند، یک روح اند. یک جان اند، یک بدن، (ان هذه امتکم امة واحده و انا ربکم فاعبدون)

برادران من نمایندهٔ مجلس شورای اسلامی هستم،من استاددانشگاه هستم، من نویسنده کتاب هستم، من یک خطیب هستم. اما اینها هیچکدام برای من مهم نیست. من

هم‌یک سرباز هستم، من هم مثل شما آموزش جنگی دیده ام.

من هم مثل شما تفنگ بدست گرفته ام، من هم‌مثل شما لباس سربازی دارم، من هم به همراه برادران مسلمان شش سال است با عراق نوکر و مزدور امریکا می جنگیم ما دشمن را از خاک خود بیرون کردیم.

دشمن دوازده شهر بزرگ ما را خراب کرد - دو هزار ده را به آتش کشید دو ملیون بیگناه را آواره کرد، ده ها هزار مجاهد ما را شهید کرد.

اما ما ایستادیم و دشمن را بیرون کردیم، وارد خاک عراق شدیم، همین لحظه مجاهدان ما پیش می روند تا بغداد مقر صدام روسی و امریکائی را در هم بکوبند. فرزندان رسول! پسران قرآن و نوادگان ایمان! لحظه حساس تاریخ است، اسلام برخاسته تا با کفر بجنگد. تا عدالت را در همهٔ جهان برقرار کند.

من به‌عنوان یک مسلمان ایرانی به شما می گویم: روس بما ضربه می زند که چرا از افغانستان حمایت می‌کنیم با شما هستم‌برادران، مسلمانان ایران را میگ های بمب افگن‌روسی می‌کشد، مسلمانان ایران را تانک های تی ۷۲ روسیه آتش برپا می کند، دویست بار شهر دسفول با موشک روسی ویران شده.

من رفتم به کرملین من! به شوروی ها گفتم چرا اساحه به عراق میدهید! گفتند:

برای اینکه شما از افغانستانی های مجاهد حمایت می کنید، شما دست از مجاهدین افغان بردارید، ما هم اسلحه



به عراق نمی دهیم. من برخاستم گفتم، افغانستان جان ماست، تا جان داریم از آن حمایت می کنیم.

من به عنوان یک برادر با شما حرف میزنم.

دو ملیون برادر وخواهر افغانی مهمان ما هستند در ایران عزیز ما، همان جیره ایکه من وزن و بچه ام داریم ازقند و شکر و برنج و روغن همان مقدار هم جیره بندی برای خواهر و برادر افغانی است.

من همین هفتهٔ پیش در ایران برای برادران افغانی صحبت کردم. مسابقه قرآن داشتیم بچه های کوچک افغانی قرآن را حافظ بودند، من‌ازطرف جمهوری اسلامی به بچه های مسلمان افغانستان جایزه دادم برایشان صحبت کردم. پس ما در یک جبهه می جنگیم. این را بگویم‌خوب‌گوش‌کنید! ایران افغانستان است، افغانستان ایران است و هر دو فلسطین اند هر دو کل مسلمند. از دریای اطلس تا دریای کبیر هزار ملیون مسلمان برخاسته اند تا با کفر جهانی بجنگند. دشمنان‌هم‌یکی هستند: روس امریکا است، امریکا روس است، هردو انگلیس‌اند، هر سه اسرائیل اند (الكفرملة واحدة) من این حرف را می زنم باشما مجاهدین- در برابر رهبران عزیز تان این حرف را می زنم - کفار روی ما مسلمان ها معامله کردند: یعنی امریکا می رود به لبنان روس حرف نمی زند، روس می آید به افغانستان امریکا هیچ نمی گوید. اینها ما را گمان می‌کنند گوسفندیم، می‌خواهند روی ما معامله‌کنند، ما گوسفند نیستیم ما شیر غرانیم که شما ،رو باهان را نابود خواهیم کرد.

ما مسلمان ها احتیاج به ارباب نداریم، اگر روس و امریکا بخواهند درکنفرانس (ژینو) راجع به افغانستان حرف بزنند ما حرف آنها را قبول نداریم. ما اهل صلح با ببرک کارمل کافر خائن نیستیم.

هر وقت خواسته اند در ژنیو مذا کره



برادر بزرگوار ما فخر الدین «حجازی» ، درغندحضرت خالد «رض»

کنند راجع به افغانستان، وزارت خارجۀ جمهوری اسلامی ایران گفته : ما این مذاکرات را قبول نداریم .

ما حکومت افغانستان را قبول نداریم، این مجاهدین اند که مالک افغانستان اند ، این مجاهـدین اند که باید تصمیم بگیرند .

روس باید از خاک مقدس افغانستان خارج شود. این دولت کمونیزم سرنگون شود و جمهوری اسلامی افغانستان تشکیل گردد .

من از جبهه عراق می آیم ، آنجا هم مجاهدین ایران مثل شما هستند ، چهره هاشان مثل شما روشن قلب ها شان

ماحکومت افغانستان را قبول نداریم. این مجاهدین اندکه مالک افغانستان اند، این مجاهدین اندکه باید تصمیم بگیرند.

پاک. آنها از اروندرود گذشتند یک رود خانه هزار وهشت صد میتر پهنا، سرعت آب هفتاد کیلومتر شب مجاهدین مسلمان ایران (رزمندگان ایران) از آب گذشتند دشمن را در سنگر نابود کردند بندرفاو را گرفتند و همچنان پیش می روند .

های افغانی !

خون تو باخون رزمندگان ایران باخون مجاهدان لبنان، فلسطین به هم آمیخته و این خون‌ها در یا دریا دنیا را فرا گرفته وکشتی حکومت ستمگران شرق و غرب را غرق خواهد کرد .

انقلاب اسلامی‌ایران جمهوری اسلامی بوجود آورده. مجلس شورای اسلامی ایران قانون قرآن را اجرا می کند .

امام ما ، رهبر ما، مرجع ما، یکی از فرزندان رشید پیغمبر است .

خون پیغمبر، حسین، موسی ابن جعفر در رگ های او جریان دارد .

امام خمینی رهبرمسلمین، فرزند پیغمبر عالم به علم قرآن و اهل بیت او امروز حامی‌افغانستان‌است. اوهمچنانکه‌ایران را دوست دارد افغانستان را نیز دوست دارد .

ما بخاطر شما بمب های روسی را تحمل‌می کنیم. ما کشته می‌شویم تا شما زنده بمانید .

شما کشته شوید تا اسلام زنده بماند. و حکم خدا کلمه علیا باشد .

امید وارم وحدت خود را حفظ کنید. (و اعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا) من پیغام رزمندگان مسلمان ایران را و سلام شان را و سلام امام خمینی را وسلام مسوولین جمهوری اسلامی ایران را به شما می رسانم . و سلام شما را به رزمندگان ایران می رسانم و امیدوارم بزودی پیروز شوید .

نصر من الله و فتح قریب

الهم انصر الاسلام و المسلمین

الهم اخذل الکفار و المنافقین

الهم انصر الجیوش المسلمین و عساکر الموحدین

الهم دمر الکافرین و المستعمرین و الشیوعیین کلهم اجمعین .

الهم عجل لولیک الفرج

الهم اید علماء و الربانیین

الهم احفظ امامنا الخمینی

رب اغفر و ارحم و انت خیرالراحمین

## هفت ثور ۱۳۵۷

بقیه از صفحهٔ ۱۳

صفوف امری است لازم و واجب . پیکار گران ماجداً بایست باین امر اهتمام داشته باشند : داشتن افراد متقی نیز در روند جهاد امری است ضروری. روسها اکنون مقرون به‌شکست اند آثار ضعف در سیمای شان ملاحظه میشود ، در هیچ نقطهٔ نیست که پوزهٔ شان بخاک مالیده‌نشود . روزنامهٔ پراودا ارگان نشراتی حزب کمونست روسیه

بصراحت اظهار داشته که از زمان اشغال تا حال‌مانه توانستیم به‌کوچکترین موفقیتی نایل شویم ، علت عدم موفقیت را چنین ترسیم نموده‌که دنباله روان امپریالیزم بزعم روسها درین مملکت زیاد اندآنها نمی گذارند که دولت به برنامه های خود موفق گردد .

بلی ! وجود همین مجاهدین و مسلمانان از نگاه روسها سدبزرگ است و به اصطلاح آنها همین‌ها اند که با امپریالیزم می سازند ولی این حقیقت را می پوشانندکه ملتی که یکمرتبه برمز آشنا شد دیگر هرگز جبین عزت به آستان ذلت نمی ساید آنها بی خبر اند که اسلام اصلاً مطلق با کفر سازگار نیست چه شرقی باشد چه غربی . مسلمانان افغانستان معتقد اند که نه روس به نفع آنها است نه امریکا -

لذا در برابر هردو موقف‌مشترک دارند ما باید وحدت کلمه داشته باشیم وهمین امرمایهٔ پیروزی است تاوقتیکه وحدت نداشته باشیم راه‌مابه‌ترکستان منتهی خواهد شد .

تلاش‌هائی که فعلاً بنام حل‌سیاسی دوام دارد بیانگر آنست که روسیه سخت بستوه آمده و ضربات رزمندگان اسلام را بیش ازین طاقت ندارد ازینرو با پیشکش نمودن قضیهٔ حل سیاسی که قطعاً با خواست مسلمانان توافق ندارد میخواهد براعمال خود سرپوش گذاشته و حکومت دست نشانده را صبغهٔ رسمیت بخشد اما مجاهدین قهرمان افغانستان با پرده‌های این آهنگ بی محتوا بخوبی آشنا است . لذا فریب چنین هنگمه را نخواهند خورد جهاد وجیبهٔ دینی ویگانه راهی است که می تواند خطوط پیروزی راپرایشان ترسیم نماید .

ما به‌هیچ قیمتی دست‌ازین‌پیکارمقدس برنخواهیم داشت تا درفش آزادی ، در دور ترین نقاط به اهتزاز در نیاید .



تهیه ابو خالد

# خاطرات امیر بخارا

خوانندگان ارجمند !

درین شماره و چند شمارهٔ بعدی خاطراتی را به دست نشر می سپاریم که خیلی دلچسپ و عبرت انگیز است..

خاطرات امیر بخارا سید عالم را که بدست خود نوشته است . .

درین خاطرات می خوانید که چنان د جالان روسی در عهد تزار ها بنام معاهدهٔ دوستی بخارا را تحت الحمایهٔ خود قرار داده وعساکر خویش را درآن مستقر ساخته بودند ، وامیر ساده بخارا بوجود آن عساکر افتخار می‌کرد و آنرا سبب حفاظت کشور خود می دانست ، یا بعبارهٔ دیگر گرگ را محافظ گوسفند فکرمی کرد ! !

درین خاطرات ملاحظه می کنید که چگونه روسهای کمونست هنگامیکه در میدان جنگ با مجاهدین بخارا شکست خوردند ، دست صلح وآشتی پیش نمودند و بعد به عهدو پیمان خود پای بند نشده مداخله به امور داخلی بخارا را آغاز نمودند و زمانیکه حکومت بخارا تصمیم جنگ را گرفت و نیرو های خود را در مواضع حساس ومهم جابجا نمود ، روسهای سرخ به سرد مداری اینن لعین شاه بخارا را فریب داده و با نیر نگهای شیطانی ودروغهای فریبنده که عادت همیشگی روسهای شیطان است ، وی را وادار ساختند که قوای خود را از آن مواضع عقب بکشد و بعد خونخواران استعمار گر روسی شبانه به بخارا حمله کرده و پیشقدمی نمودند .



— امیر بخارا سید عالم —

درین خاطرات از نظرتان می گذرد که چنان شاه آنوقت افغانستان در برابر مردم بخارا موقف خائنانه اختیار کرده و از دادن کمک به مجاهدین بخارا اباء ورزید ، خیانتی که امروز مردم مسلمان افغانستان بهای خونین نرا می پردازند .

درین خاطرات مشاهده خواهید کرد که چنان مردم مسلمان بخارا به فرماندهی ابراهیم بیگ و انور در معرکه های مختلفی روسهای خونخوار را به شکست های فاحشی مواجه ساخته و پیروزیهای چشمگیری بدست آوردند ، ولی بعلت اختلاف در صفوف شان که البته تذکری از آن در این خاطرات نرفته است ، و به علت نبودن و سائل لازم این پیروزی ها موقتی بود ، و دشمن خون آشام و مکار بالاخره توانست آن مقاومت ها را در هم کوبد و گلزمین بخارا را به جهنم کمونزم تبدیل کند .

درین خاطرات چهره شیطانی همه سیاست ها و نیرنگهاو فریبکاری ها ووحشگیری هائی را مشاهده می فرمائید که امروزه روسهای تجاوز کار در مورد افغانستان بکار می گیرند ؛ سیاست وحشت وترور و ویرانگری و قتل عام مردم ملکی و توسل به نیرنگ و فریبکاری در هنگام ضعف و مغلوبیت .

درین خاطرات یکبار دیگر سیمای ملل متحد را می بینید که جز لعبتی در دست ظالمان و تجاوز گران نیست و در هنگام بخون غلطیدن ملل ضعیف و غصب اراضی آنها توسط گرگان خون آشام استعمار کاری از دستش جز تماشا ساخته نیست .

این خاطرات بمامی‌آموزد که دل بستن بر سازمان ملل متحد و بر دیگران تصوریست بیهوده و خیالی است باطل و جز به یاری الهی و بازوان پر توان خود و نیروی ایمان به پروردگار تکیه نباید کرد .

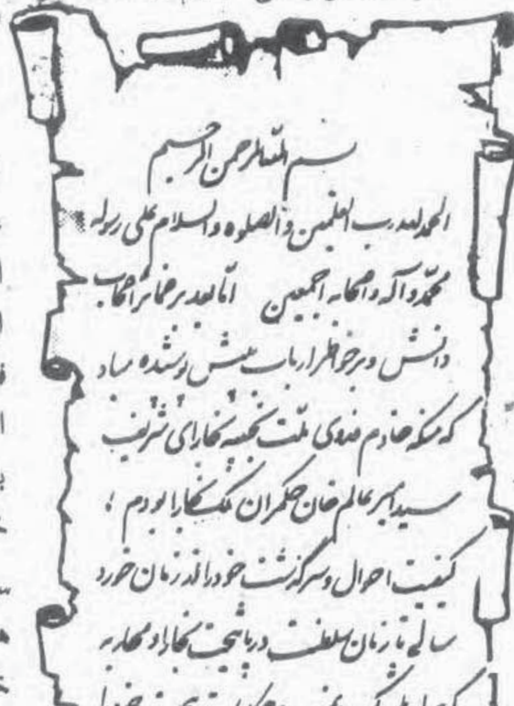
این خاطرات بما هشدار می‌دهد که در برابر توطئه ها ودسائس دشمن سرخ لعین آگاه و با خبر وهشیار باید بود و به نیرنگهایی از قبیل حل سیاسی وغیره توجهی نشان نداد .

این خاطرات درس بزرگ و عبرت انگیزی است برای مجاهدین قهرمان و مهاجرین داغدیده و هر فرد مسلمان کشور بخون خفته ما .

این خاطرات که اینک از نظرتان خواهد گذشت تحت عنوان تاریخ حزن الملل بخارا توسط آخرین امیر بخارا امیر سید عالم برشته تحریر در آمده و در همانوقت بشکل کتابی در پاریس بطبع رسیده است . ما عین صفحات کتاب مذکور را عجالتا در اختیار تان قرار می دهیم و وعده می دهیم که ان شاء الله در آیندهٔ نزدیک بعداز تصحیح اغلاط و بر گردانی الفاظ بخارایی آن به الفاظ دری تجدید چاپ خواهیم نمود .



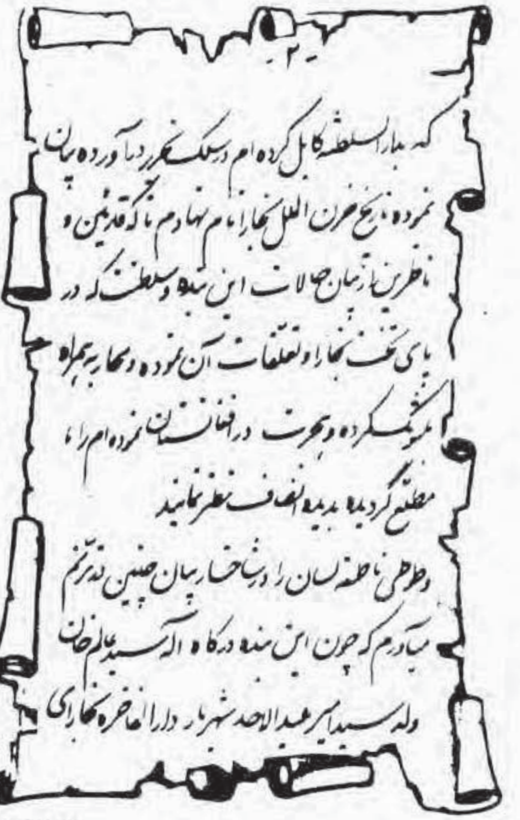
بیرق بخارای شریف



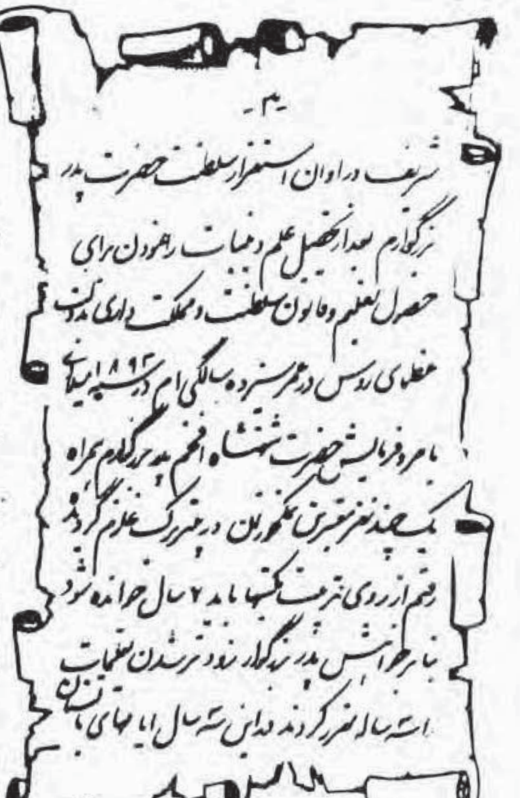
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العلمین والصلوه والسلام علی رسوله
محمد و آله واصحابه اجمعین اما بعد بر ضمائر اصحاب
دانش و بر خواطر ارباب بینش پوشیده مباد
که منکه خادم فدوی ملت نجیبه بخارای شریف
سید امیر عالم خان حکمران ملک بخارا بودم ؛
کیفیت احوال و سرگذشت خودرا از زمان خورد
سالی تا زمان سلطنت در پایتخت بخارا و محاربه
که همراه بلشویک نموده و حکایات هجرت خودرا

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله‌رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله‌واصحابه‌اجمعین اما بعدبرضمائر اصحاب‌دانش وبرخواطر ارباب بینش پوشیده مبادکه منکه خادم فدوی ملت نجیبه بخارأی شریف سید امیر عالم خان حکمران ملک بخارا بودم کیفیت احوال‌و سر گذشت خودرا از زمان خورد سالی تا زمان سلطنت در پایتخت بخارا و محاربهٔ که همراه بلشویک نموده وحکایات هجرت خودرا که بدارالسلطنه کابل کرده ام در سلک تحریر در آورده بیان نموده تاریخ حزن الملل بخارا نام نهادم


- ۲ -

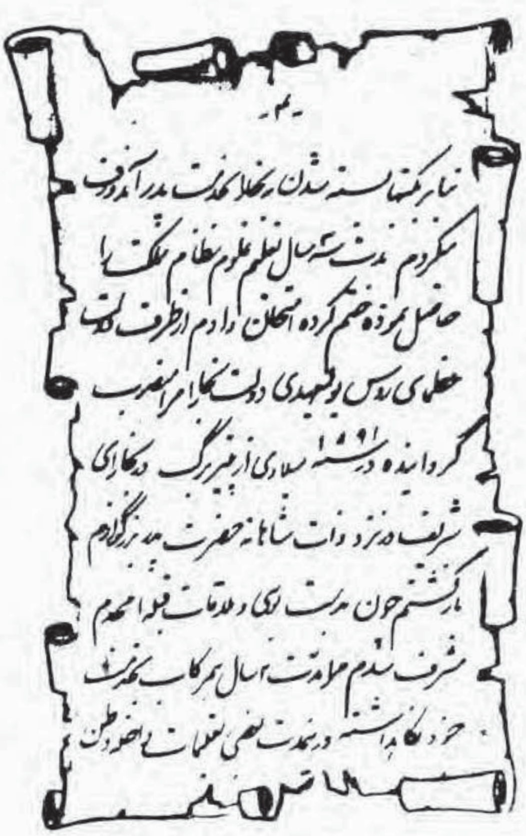
که بدار السلطنه کابل کرده ام در یک دفتر در آورده بیان
نموده تاریخ حزن الملل بخارا نام نهادم تا که قارئین و
ناظرین از بیان حالات این بنده و سلطنت که در
پای تخت بخارا و تعلقات آن نموده و محاربه همراه
بلشویک کرده و هجرت در افغانستان نموده ام را
مطالع گردیده بدیده انصاف نظر نمایند
وطوطی ناطقه لسان را درشاخسار بیان چنین در ترنم
میآورم که چون این بنده درگاه الله سید عالم خان
ولد سید امیر عبد الاحد شهریار دار الفاخره بخارای


- ۳ -

شریف در اوان استقرار سلطنت حضرت پدر
بزرگوارم بعد از تحصیل علم دینیات را نمودن برای
حصول تعلیم و قانون سلطنت و مملکت داری بدولت
عظمای روس در عمر سیزده سالگی ام در سنه ۱۸۹۳ میلادی
بامر و فرمایش حضرت شهنشاه افخم پدر بزرگوارم همراه
یک چند نفر معتبرین نمکخوران در پیتربرگ عازم گردیده
رفتم از روی ترتیب مکتبها باید ۷ سال خوانده شود
بنا برخواهش پدر بزرگوار زود تر شدن تعلیمات
را سه ساله مقرر گردیدند در این سه سال ایامهای تابستان

تا که قارئین و ناظرین از بیان حالات این بنده و سلطنت که درپایتخت بخارا و تعلقات آن نموده و محاربه همراه بلشویک کرده و هجرت در افغانستان نموده ام را مطالع گردیده بدیده انصاف نظر نمایند

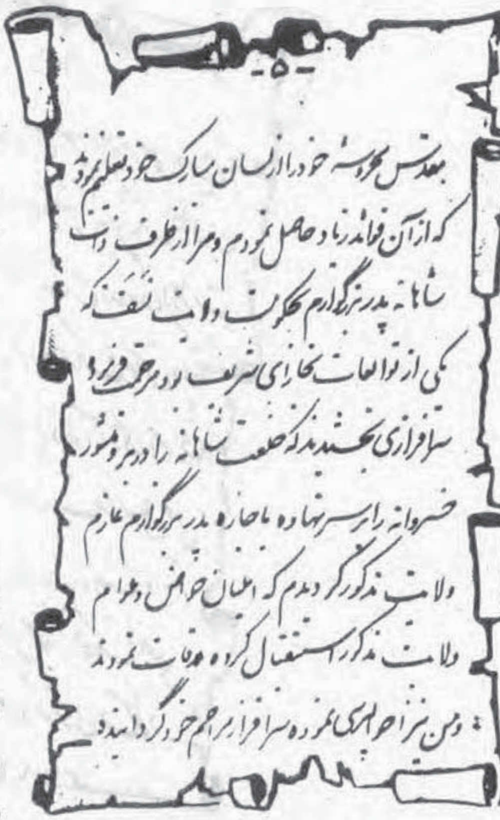
وطوطی ناطقهٔ لسان را درشاخسار بیان چنین در ترنم میآورم که چون این بنده درگاه الله سید عالم خان ولد سید امیر عبد الاحد شهریار دارالفاخره بخارای شریف در آوان استقرار سلطنت حضرت پدر بزرگوارم بعداز تحصیل علم دینیات را نمودن برای حصول تعلیم و قانون سلطنت و مملکت داری بدولت عظمای روس در عمر سیزده سالگی‌ام در ۱۸۹۳ میلادی بامر و فرمایش حضرت شهنشاه افخم پدر بزرگوارم همراه یک چندنفر معتبرین نمکخوران در پیتر برگ عازم گردیده رفتم از روی ترتیب مکتبها باید ۷ سال خوانده شود بنا برخواهش پدر بزرگوار زود تر شدن تعلیمات را سه ساله مقرر کردند دراین سه سال ایامهای تابستان بنابرمکتبه بسته شدن به بخارا بخدمت پدر آمدورفت میکردم مدت سه سال تعلیم علوم نظام مملکت راحاصل نموده ختم کرده امتحان دادم از طرف دولت عظمای روس بولیعهدی دولت بخارا مرامنصوب گردانیده در ۱۸۹۱ میلادی از پیتر برگ دربخارای شریف در نزد ذات شاهانه حضرت پدر بزرگوارم باز گشتم چون بدست بوسی و ملاقات قبله امجدم مشرف شدم مرا مدت ۲ سال همرکاب بخدمت خود نگاهداشته دربینمدت بعضی تعلیمات داخله وطن مقدس محروسهٔ خود را ازلسان مبارک


- ٤ -

بنا بر مکتبها بسته شدن به بخارا بخدمت پدر آمده رفت
میکردم مدت سه سال تعلیم علوم نظام مملکت را
حاصل نموده ختم کرده امتحان دادم از طرف دولت
عظمای روس بولیعهدی دولت بخارا مرا منصوب
گردانیده در سنه ۱۸۹۱ میلادی از پیتربرگ در بخارای
شریف در نزد ذات شاهانه حضرت پدر بزرگوارم
بازگشتم چون دست بوسی و ملاقات قبله امجدم
مشرف شدم مرا مدت ۲ سال همرکاب بخدمت
خود نگاهداشته در بینمدت بعضی تعلیمات داخله وطن

خود تعلیم نمودند که ازان فواید زیاد حاصل نمودم ومرا ازطرف ذات شاهانه پدربزرگوارم بحکومت ولایت نسف که یکی از توابعات بخارای شریف بود مرحمت فرموده سرافرازی بخشیدند که که خلعت شاهانه را در بر و منشور خسروانه را بر سر نهاده با جازه پدر بزرگوارم عازم ولایت مذکور گردیدم که اعیان خواص و عوام ولایت مذکور استقبال کرده ملاقات نمودند و من نیز احوالپرسی نموده سرافراز مراحم خود گردانیده داخل قورغان ولایت نسف شده همه کلان‌شوند گانرا مبارکباد داده خورسند و ممنون گردانیدم مدت حکومت این بنده عاجز درولایت نسف ۱۲ سال بود دربنمدت حکومتم همیشه بفقرا داری و غریب لوازی کوشیده داد مظلومانرا از ظالمان ستانیده بحق افتاده‌گان ترحم نموده اهالی نفوس‌ولایت

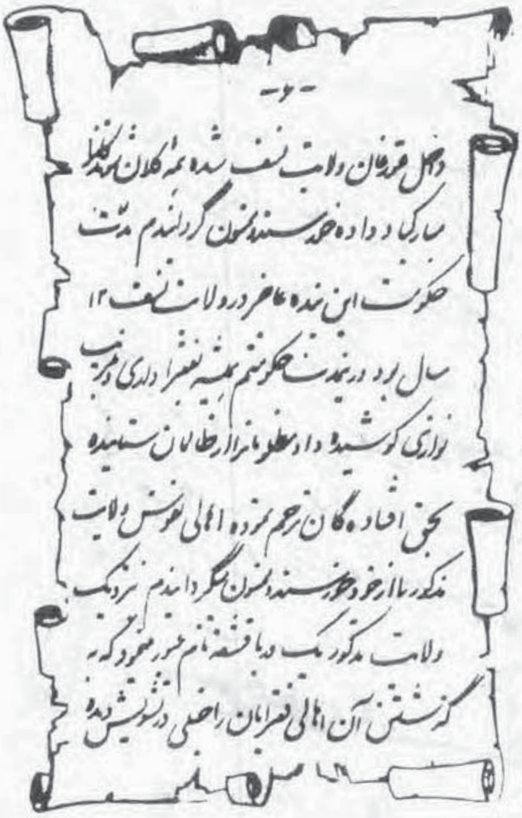
مذکور را از خود خورسند و ممنون میگردانیدم نزدیک ولایت مذکور یک دریاقشقه‌نام عبور مینمود که با گذشتن آن اهالی فقرایان راحیلی در تشویش دیده برای آسایش اهالی بدریای مذکور یک پل از سنگ آهک بنام خودبنا نمودم که فقیر و فقرایان ازتشویش‌مخلص یافته باسودگی باشند و دیگر برای بنای مدارس وعبادتخانه‌ها سعی‌موفور بظهور داشتم بعد ازین ۱۲ سال حکومتم ذات شاهانه‌پدربزرگوارم مرا درحکومت ولایت بادیه‌خوراک مشهور به کرمینه که اینهم یکی از توابع دارالفاخرهٔ بخارای شریف بود انتقال داده به ذات شاهانهٔ خود نزدیک آوردند ازحکومت ولایت نسف به ولایت کرمینه‌حکمران گردیدم‌دراین‌ولایت‌مذکور مدت ۲۰سال


-۵-

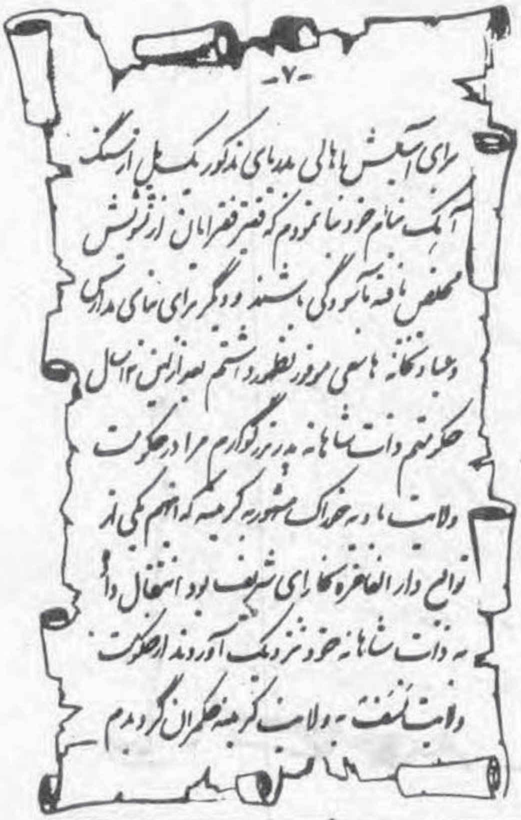
بعد از تحریر نوشته خود را از لسان مبارک خود تعلیم کرده
که از آن فوائدها حاصل نمودم و مرا از طرف ذات
شاهانه پدر بزرگوارم بحکومت ولایت نسف که
یکی از توابعات بخارای شریف بود مرحمت فرموده
سرافرازی بخشیدند که خلعت شاهانه را در بر و منشور
خسروانه را بر سر نهاده با اجازه پدر بزرگوارم عازم
ولایت مذکور گردیدم که اعیان و اشراف و عوام
ولایت مذکور استقبال کرده ملاقات نمودند
و من نیز احوالپرسی نموده سرافراز مراحم خود گردانیدم

حکمرانی نمودم در این اثناذات شاهانه حضرت سید امیر عبدالاحد خان پدر بزرگوارم بتقدیر الهی سر فنا را از گریبان بقا بر آورده رحلت نمودندمدت سلطنت حضرت شهریار ذوالاقتدار پدر بزرگوارم۲۶ سال بود در دهم ماه محرم ۱۳۲۹ هجری مطابق ۱۹۱۱ میلادی بتخت سلطنت‌موروثی به‌جای‌پدرمرحوم مغفورم در مسند پادشاهی نشستم‌عموم نفوس بخارای شریف باین بندهٔ عاجز دست بیعت دادند بعد از جلوس این بنده درگاه الله خراج یکساله ممالک خود را بفقریان بطریق اعطاء معاف نموده سر افراز گردانیدم بعد ازگذشتن یکسال بانتظام مملکت داری و فقرا پروری کوشیدم و در بنای انتظام و آبادی دولت بخارا سعی موفور بظهور آوردم به بنای مدارس و عبادت خانه‌ها شغل ورزیدم برای تعلیم‌هر علوم‌تردد بلیغ داشتم در نزدیکی ارگ بخارای شریف بالای حوض مینامند بنام خود یک مسجد عبادت گاه بنا نمودن در تحت مناربخارا بدرون بازار یک مدرسهٔ دارالعلوم بنام خود بنا نموده برای تعلیم هر علوم‌معلم تعیین‌فرموده برای مصارف و معاش پوشاک طالبان در مدرسهٔ مذکور استقامت می ورزیدگی از طرف خود یکنفر ناظر تعیین نموده خوراک،معاش و پوشاک در وقت معین میرسانیدم و در آبادی اسواق وطروق خیلی سعی داشته در مدت سه سال‌خیلی مملکت بخارا را آباد نموده زیب وزینت دادم ازتردد سعی‌کوششم نفوس بخارا و ممالک ها خیلی ممنون بودند بنده

شکرانه مینمودم که برای ملت خود خدمت از دستم میآمدگی را میکنم‌بنده


-۶-

داخل قریه‌جات ولایت نسف شده همه کلان و خردها
مبارکباد داده خرسند و ممنون گردانیدم مدت
حکومت این بنده عاجز در ولایت نسف ۱۲
سال بود در مدت حکومتم همیشه فقرا داری و رعیت
پروری کوشیده داد مظلومان را از ظالمان ستانیده
بحق افتادگان ترحم کرده اهالی و نفوس ولایت
مذکور را از خود خورسند و ممنون گردانیدم نزدیک
ولایت مذکور یک دریا قشقه‌نام عبور مینمود که به
گذشتن آن اهالی فقرایان راحلی در تشویش دیده


-۷-

برای آسایش اهالی بدریای مذکور یک پل از سنگ
آهک بنام خود بنا نمودم که فقیر و فقرایان از تشویش
مخلص یافته باسودگی باشند و دیگر برای بنای مدارس
و عبادتخانه‌ها سعی موفور بظهور داشتم بعد از این ۱۲ سال
حکومتم ذات شاهانه پدر بزرگوارم مرا در حکومت
ولایت بادیه خوراک مشهور به کرمینه که اینهم یکی از
توابع دار الفاخره بخارای شریف بود انتقال داده
به ذات شاهانه خود نزدیک آوردند از حکومت
ولایت نسف به ولایت کرمینه حکمران گردیدم

-٨-

در این ولایت مذکور مدت ۱۲ سال حکمرانی نمودم در
این اثنا ذات شاهانه حضرت سید امیر عبدالاحد
خان پدر بزرگوارم بعد بر آلهی سرفنا را از گریبان بقا
بر آورده رحلت نمودند مدت سلطنت حضرت
شهریار ذوالاقتدار پدر بزرگوارم ۲۶ سال بود
در دهم ماه محرم سنه ۱۳۲۹ هجری مطابق سنه ۱۹۱۱ میلادی
تخت سلطنت برروی رجای پدر مرحوم مغفورم در مسند
پادشاهی نشستم مردم بخارای شریف این
بنده عاجز دست بیعت دادند

-٩-

بعد از جلوس این بنده درگاه آنچه خراج ملک بخارا
خود را از فقرا بطریق اعطا معاف نموده سرافراز
گردانیدم بعد از گذشتن یکسال با نظام مملکت داری
و فقرا پروری کوشیدم و در بنای انتظام و آبادی
دولت بخارا سعی موفور بظهور آوردم به بنای مدارس
و عبادتگاه ها شغل ورزیدم برای تعلیم بر علوم تردد
بلیغ داشتم در نزدیکی ارک بخارای شریف بالای
حوض بنا کردم بنام خود یک مسجد عبادتگاه بنا نمودم
در تحت منار بخارا در درون بازار یک مدرسه دارالتعلیم

-١٠-

بنام خود بنا نموده برای تعلیم بر علوم علم معین گردید
برای مصارف و معاش و پوشاک طالبان
در مدرسه مذکوره استعانت می ورزیدم که از طرف
خود یکنفر ناظر تعیین نموده خوراک و معاش و پوشاک
در وقت معین میرسانیدم و در آبادی اسواق
و طرق جهد بسیار داشتم در مدت ۱۲ سال جلی
مملکت بخارا را آباد نموده زیب و زینت دادم
از ترددی که داشتم نفوس بخارا و ممالک ها جملی
ممنون بودند بنده شکرانه میبود که برای فتح خود

-١١-

خدمت ارادتمندی شایستگی را کنم بنده عاجز را در
ممالک توران مدت سلطنتم ده سال بود
بعد از انقضای ده سال بهمراه دولت سویت
جمهوری اشتراکیه مقرر نموده اخراج امر بدولت
افغانستان هجرت نمودم

حکایت محاربه بلشویک

حکایت بعد به همراه بلشویک گردیدم و هجرت را
اختیار نمودم برای یادگار ناظرین تحریر میدارم
تا از احوالات سرگذشت خود واقف گردانم

عاجز را در ممالک توران مدت سلطنتم ده سال بود بعد از انقضای ده سال همراه دولت سویت جمهوری بلشویک مقدمه نموده آخرالامر بدولت افغانستان هجرت نمودم.

**حکایت محاربه بلشویک**

حکایت مقدمه همراه بلشویک کردنم وهجرت را اختیار نمودنم برای یادگار ناظرین تحریر میدارم تا از احوالات سرگذشت خود واقف گردانم چون دولت بخارای شریف از عهد سلطنت جدم سید امیر مظفر خان مغفورالی زمان سلطنت سید امیرعبدالاحد خان مغفور و مرحوم پدر بزرگوارم تا زمان مدت سلطنت این بنده عاجز در بخارا بود تاوقت استقرار سلطنت دولت معظم روس مدت ۶۳ سال این جانب دوستی و آشنائی بظهور رسیده دوستی دولتین برقرار و بر دوام بود از بسکه در وقت جدم دولت روس با دولت بخارا معاهده نموده در معاهده شان از خصوص عساکر و آلات حربی از بخارا موقوف شده برای اسباب حرب وعسکر به دولت روس خود ذمه دار گردیده ۱۲ هزار عساکر مقرر شد برای محافظت مملکت هر گاه اسباب عساکر لازم میبود از طرف دولت روس برای دولت بخارا مهیا بود تا زمان بودن دولت امپراطوری به عساکر و آلات حرب دولت بخارا هیچ احتیاج نداشته بآسوده حالی حکمرانی نموده و بآبادی مملکتها میکوشیدم بعد از این چنین انقلاب دولت روس این بنده درگاه الله سرشته و تردد دولت خود سعی بلیغ نمودم.



دکتور - «حقشناس»

# دسایس و جنایات روس در افغانستان

پیوسته به گذشته

## فصل اول
## روابط امیر شیر علی خان با روس

چنانچه گفته آمد امیرشیرعلی خان با چنان پندار و تفکر باب دوستی و مکاتبه را بـا گورنر جنـرال روسی ترکستان (کافمن) بازکرد و چشم آن داشت تا گرهٔ مشکلاتش بدست روس ها گشوده گردد . کافمن فرمانروای با صلاحیت ترکستان، پیوسته در مکاتبات خویش از دوستی و محبت حرف میزد و بوی اطمینان میداد که هیچگاه در افغانستان مداخله نخواهد کرد . او به امیر می نوشت که اشغال ترکستان توسط روسیه بخیر و مصلحت خود آن مردم بوده ورنه دولت روس هرگز به چنین‌کاری اقدام نمیکرد و شما هم از دوستی و نزدیکی با ما ضرری نخواهید دید.-جنرال‌روسی‌ضمن این‌همه دلگرمی هائی کـه در مکتوبـات خـود بـه امیر شیر علی خان می داد ، وی را با اظهارات مبهم و گنگی به تشویش‌مواجه می ساخت. مثلاًجریان داشتن‌مذاکرات بین روس و انگلیس بر سر مسئله افغانستان که کافمن از آن صحبت می کرد ، امیر را نگران می نمود . زیرا مذاکراتی که در آن ایام بین دوقدرت مذکور ادامه داشت ، حاکی از سازش های پشت پرده ای بود که منافع استعماری هر یک را احتواء می کرد. و اشارهٔ گورنر تـرکستان بر این موضوع آنهم در پردهٔ ابهام و مجهول دامی بود که گرایش بیشتر امیر را بخود جلب کند و امیر هم در تحت تاثیر این خدعه ها و نیرنگها دست ارادت بسوی روس دراز کرد و در نتیجهٔ این عمل یک هیئت بزرگ روسی را که مشتمل بر دو جنرال و یک طبیب و پنجاه سوار بود و جنرال «ستولیتوف» در راس آن قرار داشت ، پذیرا شد. گورنر جنرال روسی به امیر شیر علی مکتوبی فرستاده و متذکر شده بود که فرستادهٔ او «جنرال ستولیتوف» ماموریت دارد که ما فی الضمیرش را به امیر باز گو کند . امیر هم ازهیئت روسی به گرمی استقبال کرد (۱۸۷۸م) و قرار دادی در میان ، عقد گردید که در آن روس ها به امیر شیر علی خان اطمینان دادند تا افغانستان را درجنگ با انگلیس ها یاری کنند و اسلحه و مهمات نظامی و مصارف آنرا در اختیار این کشور قرار دهند . امیر شیر علی خان به این گمان که جنرال ستولیتوف یک مامور عالی رتبه و سفیر و نمایندهٔ فوق العادهٔ روسی است و نیز به اتکاء نوشته های گورنر جنرال خود کامه ترکستان (کافمن) که وعده داده بود

هر نوع عهد و پیمانی از سوی (ستولیتوف) عیناً ممثل اراده و نظروی می باشد ، به گفتار های جنرال روسی اطمینان کرد و به آن امیدوار شد . و در نتیجهٔ همان اتکاء و امید به کمک روس و بدستور آنان هیئت انگلیسی را که ماموریتش سازمان دادن به ارتش افغانستان و مذاکرات سیاسی بود ، نپذیرفت (۱۸۷۸ م) . فرستادن هیئت انگلیسی بدربار کابل ناشی از نگرانی هائی بود که از مبادلهٔ نامه های طرفین و نزدیکی امیر و روسیه داشتند. زیرا هر چند نامه ها بین ترکستان و کابل سری بود ، اما انگلیس ها از آن اطلاع حاصل کرده بودند .

دکتر یاورسکی پزشک و عضو هیئت ستولیتوف می نویسد که : «اگر هیئت وزارت مختاری ما با آن اعتماد نامه و مکتوب رسمی گورنر جنرال نزد امیر افغانستان نرفته و آن مرد خوش باور را و ادار به اجتناب از مراوده با دولت انگلیس نمی کرد یقین این جنگ که ما اکنون بصورت تماشا بین بسوی آن می بینیم هرگز صورت نمی گرفت . در واقع چنانکه این طبیب و عضو هیئت روسی خودش بیان می دارد ، جنگ دوم افغان و انگلیس در نتیجهٔ توطئه هائی بود که روس ها در پشت پرده انجام میدادند و نظر شان آن بود تا از یکطرف دولت بریتانیا و حریف مجرب خویش را لطمه زنند و از سوی دیگر خطری را که از کمک و عکس‌العمل مسلمانان افغانستان در برابر تسخیر ملیت های مسلمان ترکستان احساس می کردند ، خنثی نمایند . زیرا روس ها در آن روزگار از قدرت چندانی برخوردار نبودند تا در برابر انگلیس ها ایستادگی می کردند و نیز بیم آن داشتند که ترک ها به کمک بحریه های انگلستان و فرانسه از طریق بحیرهٔ سیاه به این کشور حمله نکنند . و روی این اندیشه میخواستند پای انگلستان را در میدان های آسیای مرکزی کشیده و در خشکه با آن مقابله ورزند. اما همینکه کنگرهٔ برلین (جولای ۱۸۷۸) صلح را در اروپا تضمین کرد و اختلافات روس وانگلیس را از میان برد و در آسیای مرکزی نیز موجبات نزدیکی آنان را فراهم ساخت و کابوس مرگبار جنگ از مغز و اندیشهٔ شان فرار کرد ، همهٔ آن تعهدات و پیمانهائی را که با امیر شیر علی خان بسته بودند ، از یاد بردند و چنان ضربتی بروی وارد نمودند که دیگر از جانجنبید .

آری ! هنوز چند روزی از قرار داد صلح اروپا نگذشته بود که جنرال مغرور و فرصت طلب ترکستان و ارادتمند امیر افغانستان ، تیلگرامی به هیئت خود در کابل مخابره می کند و دستور میدهد که : «گورنر جنرال تاشکند به رئیس هیئت شوروی جداً توصیه می کند تا در مذاکرات خود با مقامات رسمی افغانستان از فیصله های قطعی ویا اطمینان دادن کتبی و امثال آن احتراز نماید . آنچه از کمک و مساعدت در صورت بروز جنگ‌افغان و انگلیس با افغانستان شده میتوانست فعلاً بی لزوم است . چند سطری هم در همان مکتوب به شفر نیز ضمیمه گردیده بود که از محتویات آنها تنها جنرال و «روبرست» و (راسکونوف مطلع گردیدند) . چنانچه این طبیب و عضو هیئت روسی خودش اظهار داشته است ، مکتوب مذکور آئینهٔ تمام نمائی است که تصویر حقیقی و کثیف روسها در آن منعکس



شده است و بخوبی میرساند که چگونه این کشور محیل و فرصت طلب ، حین نیازمندی و درماندگی چون روباه ضعیفی در میان خرمن آرمان های سیاسی و اجتماعی کشور ها نفوذ می کند و سر ارادت و تسلیم در پیش می نهد ولی همینکه مقصودش برآورده گردید و حاجتش روا شد و در اطراف خود احساس آرامش کرد ، چهرهٔ اژدهای سهمگین و سرکشی را بخود می گیرد که دیگر به هیچ افسون و تضرعی نمیتوان او را رام نمود .

شفری که در مکتوب تیلگرافی جنرال ترکستان عنوان هیئت روسی نوشته شده بود بیگمان دستوری به هیئت روسی بوده است که حتی دیگر موجودیت آنان در کابل و بدربار امیر بی لزوم است و روسیه هرگز نمیتواند نقشه هائی را که برای آسیای مرکزی طرح نموده و کمک هائی را که میخواست به افغانستان نماید ، آنرا عملی سازد . ولی جنرال روسی بنا بر هدایت فرمانروای ترکستان ، حرفی از این همه تحولات با امیر درمیان نگذاشت و او را کماکان به رشتهٔ خام نگهداشت و خود ناظر بدبختی ها و فلاکت افغانستان گردید .

پس از وصول مکتوب جنرال کوفمن ، جنرال ستولیتوف بار سفر بر بست و به بهانهٔ اینکه بار دیگر باسی هزار عسکر مسلح به کابل برمی گردد و نیز جهت پذیرائی از هیئت افغانی ، کابل را بقصد تاشکند ترک کرد و دکتر یاورسکی را نیز با خود برد . اما دکتر موصوف غرض مداوای بقیه اعضای هیئت روسی که در کابل مانده بودند و بیماریهای گوناگون داشتند بار دیگر به کابل برگشت و خود در کتابش می نویسد که : «روز ١٦ نوامبر غرض وداع بحضور جنرال گورنر «کوفمان» حاضر شدم . کوفمان راجع به وضع روسیه بعد از فیصلهٔ برلین که در مقابل افغانستان اتخاذ گردد مرا آشنا ساخته و هم راجع به مسائل مهمی که در آیندهٔ نزدیک بین افغانستان و انگلیس روی خواهد داد به چنان وضاحت و سنجش دقیق توضیحات داد که مرا بکلی متعجب ساخت . این گفتار طبیب روسی مؤید آنست که استعمار شرق و غرب در تمام روند تاریخی در منطقه بطور کلی و در افغانستان بصورت خاص با هم منافع مشترک داشته اند و برای حفظ آن پیوسته با هم از تعاطی فکر و نظر برخوردار بوده اند وعده ای از نقشه هایشان با مشاورت همدگر ترتیب می یافته است . چنانچه گورنر ترکستان باآگاهی از تصمیمات روس و انگلیس دربارهٔ افغانستان ، طبیب روسی **را از آنچه در آیندهٔ نزدیک بین افغانستان و انگلیس واقع شدنی است خبر می دهد . زیرا این طبیب در بازگشت خود از ترکستان و برگشت باقی ماندهٔ اعضاء هیئت به روسیه ، وظیفهٔ وزارت مختاری کشورش را نیز به عهده داشت ، و در روابط بعدی بین امیر و گورنر جنرال ترکستان نقش اساسی را ایفاء می کرد . پس از رفتن جنرال ستولیتوف به ترکستان روسی ، یکی دیگر از جنرال های روسی بنام «راسگونوف» به امیر شیر علی اطلاع داد که رئیس هیئت روسی از این جهت به عجله و شتاب کابل را ترک گفت تا از هیئتی که از سوی امیر به تاشکند میرود پذیرائی کند . امیر از شنیدن این حرف متعجب شد .. زیرا اصلاً هیئتی درکار نبود و این بهانه صرف یک جعلی از جعلیات بشمار می رفت که روس ها آنرا دستاویزی برای بازگشت خود عنوان کرده بودند .**

درست در همین ایام در سرحدات جنوب و شرق کشور سوقیات عسکری انگلیس آغاز گردید ولی روز نامه های روسی می نوشتند که جنگ افغان و انگلیس قبل از اول بهار ١٨٧٩م شروع نخواهد شد . و بدین ترتیب میخواستند امیر شیر علی خان را باز هم اغفال کنند و در یک حالت بی تفاوتی نگاه دارند . اما امیر که از جریان اوضاع سخت نگران بود و نمیدانست که روس ها باو چه نیرنگی بکار می برند ، پیوسته از ایشان تقاضای کمک می کرد .

سر انجام در اثر مکتوبات متعدد و درخواست های مکرر امیر ، جنرال کوفمان از ترکستان به وی نوشت که با انگلیس ها از در صلح پیش آید . امیر شیر علی خان به این دستور عمل کرد و مکتوبی به انگلیس ها فرستاد و خواهان مذاکره و صلح شد . ولی اینبار دیر شده بود و اندک فایده ای نداشت . زیرا وقتی نامه و درخواست امیر موصوف به انگلیس ها رسید که جنگ در سرحدات افغانستان

دوازدهمین روز خود را طی می گرد و سوقیات و پیشروی انگلیس ها بداخل افغانستان از جنوب و شرق بشدت ادامه داشت . و از اینکه امیر شیر علی خان به نمایندهٔ انگلیس پاسخ رد داده بود ، سخت بر آشفته و عصبانی بودند .

دکتر یاورسکی می نویسد که : بالاخره حوصلهٔ افغان ها از دست هیئت روسی سر رفت و یکی از وزراء امیر شیر علی جنرال راسکونوف را مخاطب قرار داده گفت : شما چهل سال قبل طوفان مخوفی را برسر ما نازل کردید و آتش جنگ را بین دو کشور همسایه دامن زدید اکنون باز همان نیرنگ پارینه را بکار برده و میخواهید این صحنهٔ خونین را از دور تماشا کنید در چنین اوضاع و احوالی امیر شیر علی خان اعلان جهاد صادر کرد و خود ظاهراً برای دریافت کمک ولی جهت نجات از بدام افتادن ، راهی ترکستان شد و این تصمیم را وقتی عملی کرد که جلال آباد و قسمت هائی از جنوب کشور بدست انگلیس‌ها افتاده بود و آنان بطرف کابل در حال پیشروی بودند و کشور از دو طرف در محاصره قرار داشت . از جانبی هم عبدالله پسر جوان امیر وفات یافته بود و امیر محمد یعقوب خان پسر بزرگش بنا به فرمان او در زندان بسر می برد و تعادل مزاجی و ذهنی امیر در وضع بدی قرار داشت .

هنگامی که امیر شیر علی خان به تاشقرغان رسید ، جنرال راسکونوف نامه ای . به وی نوشت و در آن مفاهیم چند سطری را که دو ماه قبل گورنر جنرال ترکستان (کافمن) برای او فرستاد، درج نمود . و از این ماجرا یعنی فرستادن نامه از سوی کوفمان به راستکونوف و پالیسی هائی که‌دولت روس در افغانستان خواهد داشت ، جز خود جنرال و درباریان محدود حتی اعضای دیگر هیئت روسی هم اطلاعی نداشتند. وزیر امیر از موجودیت چنین مکتوبی مشکوک و مظنون گردیده و از راسکونوف مطالبه می کند تا اصل مکتوب را در اختیار وی بگذارد که بخدمت امیر برساند . اما راسکونوف این جنرال محیل روسی بعد از آنکه نمیتواند مکتـوب خصوصی نایب الحکومهٔ ترکستان را به وی بدهد ، پاسخ منفی میدهد . دکتر یاورسکی که امیر در این سفر ویرا باخود همراه داشت می گوید که : اگر آن مکتوب بدست امیر می رسید ، طبعاً از ابتدا تا انتها همه را میخواند و میدانست آنچه روس ها به او وعده نموده اند جز حقه بازی چیزی نبوده است .

دکتر مذکور اگر چه جزء هیئت روسی و سمت وزارت مختاری روس را داشت. ولی وجدان آگاه و انسانی اش بحیث یک طبیب او را واداشته است تا حقایق راهر آنچه جریان داشته است بازگوکند و از روی آنهمه نیرنگ‌ها، حیله‌ها و مفسدت های روس پرده بردارد و بر خوشباوری امیر بخندد . ایکاش امیر متکی به روس ها نمی شد و از نیروی خدائی و درایت و بازوان مردم خویش استمداد می جست که مسلماً در اینصورت نه مضحکه ای در اختیار روس ها می بود و نه کشور را به آتش و خون می کشید . و اتفاقاً که اغلب زمامداران افغانستان به چنین بیماری ای مبتلا بودند و در تاریکی غفلت و اوهام و دوری از اتکاء به نیروي خدائی و حمایت مردم ، بی اختیار خود را بدامان ابر قدرت ها انداخته اند و به امید کمک آنان در زیر پایشان خرد و خمیر شده اند .

بدانگونه که تذکار رفت امیر شیر علی خان نیز باوجود این همه خیانتها و حقه بازی های روس باز هم بی پروا از هر اندیشه ای ره ترکستان در پیش گرفت و هنوز هم طمع آن داشت که عرق جبین و آبلهٔ پایش را با مخمل ترکستان پاک خواهد کرد . او بحدی درکار خود و مملکت فرومانده بود که تاکتیک بازی روس ها را در برابر چشمان خود تماشا می کرد ولی جز (اکت) کارگردانان آن ، دیگر هیچ چیزی در ذهنش جانشین نمی شد . و توان استنتاج و انتباه را از دست داده بود .

دکتر یاورسکی با نیشخند زهر ناکی که در تاریخ افغانستان درد ناک است ، جائی جائی تابلو هائی از خوش قلبی و خوشباوری امیر ترسیم می کنند . و آنگاه که امیر در تاشقرغان است و اینهمه پاسخ های منفی ازروس بوی داده میشود ولی او باز هم دست طلب و ارادت از دامن آنان برنمیدارد، مینویسد که :

« . . . امیرموضوع را دفعتاًتغییر داده گفت اگر کوچکترین بی عزتی از

طرف تزار روسیه می دیدم آنرا به‌هیچ صورت دیگر نمیتوانستند جبیره کنند و من ابداً دوباره دست‌دوستی به‌آنطرف دراز نمی‌کردم . بدل گفتم ای بیچاره اگر تو از جملاتی که جنرال کوفمان به جنـرال راسگونوف نوشتـه است شمه ای آگاه می شدی ، تمام امید ها و آرزو ها یت به یکبارگی نقش بر آب می شد . این جملات جنرال کوفمان دوباره به خاطرم عبور کرد . خوب شد امیر بطرف مزار شریف عقب نشینی نموده مگر خدا کند دیگر قدمی فراتر نگذاشته و بطرف ما نیاید ، امیر بی خبر هنوز چشم امیدش را بطرف سنت پطرز بورگ دوخته و خواب کمک های موعود را می بیند . این آرزو ها و امیدواری ها را وقتی امیر شیر علی خان اظهار می کرد که جلال آباد از طرف انگلیس‌ها اشغال شده بود وجنرال راسگونوف نامه کوفمان را که در آن توصیه شده بود تا امیر با انگلیس ها صلح کند و هیئت وزارت مختاری دوباره به تاشکند بر گردد و امیر از مزار به ترکستان نیاید حضور امیر قرائت کرد . هر چند نامهٔ فرمانروای ترکستان را جنرال روسی بصورت پراکنده حضور امیر بیان نمود اما نکات مهم و اصلی و مقصد کلی روس در آن بـه صـراحت و آشکار هو یـدا بـود . و جای هیچگونه ابهامی وجود نداشت تا باز هم امیر را خالی ذهن نگه دارد. در چنین احوال، سال ۱۸۷۸م درشرف اتمام بود و انگلیس‌ها به پیشروی خود بسوی کابل آمادگی می گرفتند وقسمت زیادی از جنوب و شرق کشور در دست ایشان بود . اما دماغ خسته و ذهن خفتهٔ امیر با همه ضربات خرد کننده ای کـه‌تـوسط روس ها بروی وارد می شد ، تکان نخورد و تاشقرغان را بقصد مزار شریف ترک گفت تا از آنجا بقصد دیدار جنرال ترکستان عازم آن کشور شود و از وی طلب کمک نماید . او فکر می‌کرد و امیدوار بود که رفتنش به ترکستان و تضرع در برابر فرمانروایان روس ، شاید در تصمیم گیری آنان تغییری وارد کند و بتواند از نزدیک عجز و نیاز خویش را اظهار نماید و بدین ترتیب احساس عطوفت آنان را بر انگیزد و بدریافت مددی نایل آید .

امیر با داشتن چنان توقعات و آرمان در طول راه و در تمام مذاکرات خصوصی و رسمی خویش با هیئت روسی از تمایل چهل سال قبل پدرش بدوستی با روسیه و نیز از عشق و علاقه خودش به اینکار صحبت ها می کرد و در این مجالس و مذاکرات چنان حالت خود مانی و بلا تعارف را اختیار کرده بود که حتی از بیان گفتنی های بی‌لزوم وزاید نیز خودداری نمی کرد وگمان می برد آنچه می گوید کمال آگاهی و سلسله رشته هائی است که میتواند بنای محبت و دوستی او را با روس استوار کند .

در هر حال امیر موصوف با همه پیش آمد های سردی که با وی می‌شد آنرا نا دیده می انگاشت و مصمم بود تا به روسیه برود و در پتروگراد ، قضیهٔ افغانستان را در یک کنفرانس بین المللی مطرح سازد . ولی جنرال کافمان نامهٔ صریح و موکدی به او می نویسد و می گوید : . . . . «من بشما توصیه می کنم که به هیچ‌صورت مملکت خود را ترک نکنید و فعلاً از خاک خود پا برون نگذارید . باور فرمائید که پیشنهاد من بخیر و صلاح شما می باشد وورود شما بخاک روسیه وضع را بدتر خـواهـد ساخت . در این مکتوب که بتاریخ ۲۳ دسامبر ۱۸۷۹ نوشته شده بود ، جنرال روسی تاکید کرده بود که با انگلیس ها بسازید . (صفحه ۴۹۸—۴۹۹ تاریخ میر غلام محمد غبار) و انگلیس ها ضمانت کرده اند که بخاک شما حمله نکنند. ولی وصول این مکتوب وسفارش و اطمینان وقتی بود که انگلیس ها داخل‌خاک افغانستان بوده وجلال آباد را درتصرف خود داشتند و درشهرهای دیگر نیز در حال پیشروی بودند .

امیـر شیر علی خـان از مطالعـه مکتوب کافمن بر آشفته گردید وگفت: شما مرا از پذیرفتن هیئت انگلیسی باز داشتید و وعده های کمک لفظی کردید ولی اکنون که دشمن خاک ما را اشغال کرده است ، به وعدهٔ خویش عمل نمی کنید و چنان معلوم می‌شود که شما نیز مانند ویتکاویچ که چهل و هفت سال قبل در مملکت ما آمده و آتشی افروخت و رفت ، عین معامله را تکرار می کنید .

امیر از این قبیل سخنان باخشم و عصبانیت فراوان می‌گفت و از نتایج بدی که در اثر اطمینان به وعده های

روس ، نصیب کشورش شده بود رنج می برد . ولی دیگر دیر شده و همه چیز از دست رفته بود .

اما درچنان احوال هم «راسگونوف» جنرال دیگر روسی که در کابل وحضور امیر بود ، با ابرام و بی حیائی زیادی که خاصهٔ روسها است تلاش می کرد تا باز هم به همان نیرنگ‌های همیشگی امیر را تسکین کند و این صید در دام مانده را تا آخرین رمق حیات هم آزاد نگذارد . چنانکه در همان روزی که نامهٔ ممانعت امیر را از رفتن به روسیه، تسلیم وی کردند ، نامهٔ دیگری از سوی پرنس گوچارکوف وزیر خارجهٔ روسیه بدست او دادند که امیر را به رفتن به کشور روسیه دعوت می‌کرد . و این وضع بذات خود بر شک وتردید امیر و مقامات افغانی افزود و آنانرا در یک‌خلاء تاریک بلا تکلیفی قرارداد. در چنین هنگام بتاریخ ١٨ جنوری مکتوبی از قندهار به حضور امیر رسید که حاکی از شکست سپاه افغانی و پیشروی انگلیس ها بود . و امیر در حالی که سخت نا آرام و نگران بود مکتوب را به هیئت روسی قرائت کرد و باز هم ازبد قولی وبد عهدی وپیمان شکنی آنان شکایت نمود . ولی درهمان احوال از «راسگونوف» خواست تا بصورت فوری ده بتالیون عسکر به شیر آباد فرستاده شود (شیر آباد ناحیه ای بوده بین مزار شریف و دهدادی) مسلماً جنرال روسی نمیتوانست چنین تقاضائی را بر آورده سازد لذا امیر به استناد نامه ٢٣ دسامبر کافمان ، در آخرین ایام عمر خود از رفتن به‌روسیه منصرف گردید و در عوض چهار نفر از معتمدان خود را تعیین نمود تا به وکالت او نزدکوفمان جنرال ترکستان بروند و از وی استمداد جویند . اینها عبارت بودند از : سردار شیر علی خان برادر زادهٔ امیر، وزیر شاه محمد خان، قاضی عبدالقادر ومیرزا محمد حسن‌خان دبیر الملک . گرچه ریاست هیئت به کسی داده نشده بود معهذا قاضی عبدالقادر را مامور کرده بود که با ترجمان انگلیسی آنها (ماسینوفسکی) حرف بزند . قبل از آخرین نامه خود جنرال کوفمان در نامهٔ ماه نوامبر خویش عنوانی سفیر روس در کابل (روکن اوف) به امیر پیغام داده بود که : « . . . بر امیر واضح و آشکار است که در این فصل زمستان من نمیتوانم به واسطهٔ قشون ایشان را مدد نمایم . پس بهتر است که جنگ را تاخیر کنند . هیچ لازم نیست دراین فصل بی موقع شروع به جنگ نمایند . اگر انگلیس باوجود اهتمام امیر شروع به جنگ نمایدشما به اذن امیر مرخص شده به تاشکند بیائید . یعنی نمایندهٔ افغانستان را از تاشکند اخراج و نمایندهٔ روس را از کابل احضار کرده و بدین صورت قطع روابط سیاسی را اعلان نمود . روس ها علاوه برمسایل دیگر عمدا میخواستند در آن ایام افغانستان را به انگلیس ها واگذارند تا خود لقمهٔ چرب و گرم ترکستان و ماوراء النهر را بخوبی هضم کنند . به این ترتیب حدود نه ماه دولت تزاری روس،امیر شیر علی خان را در تارخام بستند تا آنکه افغانستان‌توسط انگلیس‌ها پامال شد و شخص امیر هم از فرط رنج و اندوه بیمار گردید و سر انجام در اثر بسته شدن خون در رگ های پاهایش وفات یافت .

چنانچه گفته آمد نه تنها روس‌ها امیر شیر علی خان را کمک نکردند بلکه ازاعتماد و خوشباوری او سؤاستفاده نمودند و آنقدر او را فریفتند که کشور را از دست داد و بد بختی‌ها و خرابی‌ها بر جا گذاشت و هم خودش را . اگر چنانچه در همان آغاز و بعد از کنگرهٔ برلین که روس‌ها کمک‌های خود را به افغانستان بی لزوم تشخیص دادند و اصولا نیازمندی‌شان به کشور ما و خوف و ترسی که از اروپا داشتند از میان رفته بود ، امیر شیر علی خان رابه حال خود می گذاشتند و از تصمیمشان به صراحت او را آگاه می کردند ، امیر میتوانست با هیئت صلح انگلیسی از در مذاکره پیش آید و از آن همه جنگ و خونریزي و تباهی جلوگیری کند . زیرا قبل از وصول هیئت انگلیسی به کابل ، هیئت روسی جنرال ستولیتون‌وزیر مختار روس از فیصله کنگرهٔ برلین و قرارداد صلح بین دولت روسیه و دولت عثمانی (جون ١٨٧٨م)توسط تیلگرامی که از تاشکند به این هیئت مواصلت کرده بود به خوبی آگاهی داشتند . ولی در همان تیلیگرام گورنر جنرال تاشکند چند سطری به شفر ضمیمه گردهبوده‌که مفادش در جریان پیش آمد هیئت‌روسی با امیر شیر علی خان آشکار گردید و

آن عبارت بود از اغفال کردن امیر و خالی الذهن نگهداشتن آن از اهداف روس . و در واقع همکاری با انگلیس غرض اشغال کردن افغانستان . چنانچه دکتر یاورسکی خود در کتابش می‌نویسد که : «جنرال ستولیتوف یکروز قبل از مواصلت به قلعهٔ قاضی ازفیصله های کنگرهٔ برلین توسط مکتوب جنرال کوفمان و تیلگرام پتر سبورک واقف گردید و دانست که روسیه دیگر نمی تواند نقشه‌هائی را که برای ایشیای مرکزی طرح نموده و کمک هائی که میخواست به افغانستان نماید آنرا عملی سازد ، پس چرا حرفی از آن به امیر درمیان نیاورده و آن بیچاره‌را درتاریکی و بی خبری گذاشتند . . . و خود ناظر بد بختی و فلاکت افغانستان گشتند»[1].

این بود مختصری از خدعهٔ سیاسی روس در برابر امیر شیر علی خان و مردم افغانستان که اجمالی از آن‌را بیان نمودیم تا نسل‌های آینده ومردم جهان از آن آگاهی یابند و بیدار باشند که این سیه‌رکابان هر جا پا گذارند بربادی و تباهی با خود همراه خواهند داشت. چنانکه این مقوله را یکی از درباریان امیر به طبیب عضو هیئت روسی گفته بود و او درج صفحه ۸۳-۸٤ کتابش عین عبارات را درج کرده است ولی با وجود همه جنایاتی که روس‌ها در برابر افغانستان انجام دادند ، بازهم پس از مرگ امیر هیئت روسی را به اعزاز و اکرام تمام مرخص کردند و تحائف و هدایای گران بهائی هم به‌ایشان‌پیشکش نمودند .

آنطورکه بیان گردید و جریانات و تاریخ گواه است ، روس ها وبریتانیا در آن آیام باهم همکاری داشتند و آنچه این خرس قطبی و روباه غربی را در فکر و عمل نزدیک کرده بود آن بود که هر دو قصد داشتنداز مرزهای‌خود فراتر روند وکشورهای همسایه وبقول خود شان نامتمدن را جزءقلمرو خویش کنند - مخصوصاً ازنهضتی که در جهت تشکیل و طرح پان اسلامیزم و اتحاد و همکاری دول اسلام احساس می شد این دوکشور استعمارگر و توسعه طلب را به شدت نگران کرده بود - وروس‌ها که ترکستان و بعضی سر زمین های اسلامی را اشغال کرده بودند ، از هر نوع جنبش وحرکت اسلامی می‌هراسیدند بنابر این هم برای خنثی کردن هرنوع حرکت اسلامی وهم در جهت تضعیف کردن این کشورها و ممالک همسایه و سر انجام بمنظور برآورده شدن اهداف که در آینده پیش بین بودند اشتراک مساعی داشتند - لذا جنگ دوم افغان وانگلیس و اغفال کردن امیر شیر علی خان همه جزء برنامه های مشترکی بود که قبلا به آن توافق کرده بودند - و با کمال تاسف دیده می شود که‌اگر از یکطرف هیئت روسی مشغول فریفتن امیر از راههای تزویر و ریاکاری وحقه بازیست ، از جانب دیگر گماشتهٔ انگلیس در دربار امیر که از هند آمده بود با مهارت و زرنگی خاصی توفیق می یابد که در افکار و اندیشه امیر خدشه وار د کندو اورادر بساموارد به‌بیراهه سوق دهد - این شخص که قاضی عبدالقادرنام داشت درو اپسین روزهای زندگی امیر ، وی را مستعاد کرده بود»[2].

---

(۱) - رک : ص ۷۷ فصل ۷ کتاب «سفارت روسیه تزاری بدر بار امیر شیر علی خان .

دکتر یاورسکی‌نویسندهٔ این کتاب از جمله اعضاء و طبیب هیئت روسی بوده است که‌بعد از رفتن هیئت مذکور کارهای سفارت روس را نیز به عهده داشته است - این طبیب جزئیات سفر هیئت روسی را با مفاد و محتوای نامه ها و دستوراتی که از روسیه به هیئت داده شده است ، همه را در کتاب خویش بازگو کرده و نه ماه اخیر دورهٔ امیر شیر علی خان (۱۷ جون ۱۸۷۸ - ۱٤ فروری ۱۸۷۹) و نیز لبرد دوم افغان و انگلیس و انگیزه و عوامل این جنگ را در پرتو وجدان یک طبیب بخوبی روشن ساخته است - گر چه ماخذ بیشماري از خیانت و جنایت روس‌ها در برابر امیر مذکور در دست داریم معهذا ترجیح دادیم که از زبان خودشان ، به زبان و زبان خودشان پی ببریم تا هیچ تردیدی در کار نباشد -

---

( ۲ ) - رک : کتاب سفارت روسیه تزاری بـه دربار امیر شیر علی خان - ص ۸٤

سید رسول

# نباید از ظلم توجیه کرد

از مدت هفت سال است که در افغانستان یک جنگ نا برابر جریان دارد ـ جنگی که در نتیجهٔ تهاجم یک قدرت تا دندان مسلح استعماری به میان آمده و قصد آن خودادن یک ملت آزاد تاریخی به سلطهٔ بیگانه است ومیخواهد بصورت لیمه مستعمره این مملکت را به تصرف خود آورد ـ دریک طرف یک قوای استعماری متجاوز قراردارد و در جانب دیگر یک ملت مجاهد اما غیر مسلح و ضعیف ـ به این صورت یک جنگ ظالمانه و نا برابر در برابر ملت ما براه انداخته شده که باید از خود دفاع کرد ـ از ارزش‌های سیاسی ـ اقتصادی ـ اجتماعی ـ عقیدتی خود دفاع کرد ـ استقلال و آزادی خویش را حفظ نمود و در برابر متجاوز بگونه های مختلف جنگید ـ ما باید بخاطر حفظ آزادی مملکتی جنگید که استقلال‌آن لسبت به اکثر ممالک‌اروپائی سابقهٔ تاریخی طولانی تری دارد ـ از همه مهمتر اینکه باید برای تحقق آرمانهای بیش از یک ملیون شهید و حکومت عدل الهی جنگید ـ

در حالیکه ما برای بقای خود می جنگیم وقصد داریم بار دیگر ثابت نمائیم که تجاوز خارجی نمیتواند این ملت مجاهد را تابع قدرت خود سازد ، عدهٔ از مردم دانسته یا نادانسته می پرسند که سلاح از کجا بدست می آرید ؟ از کدام منبع مسلح میگردید ؟ و . . . . . این نوع سوالات که بیشتر از طرف حاقهٔ وابسته به استعمار سرخ مطرح میگردد و اهداف شوم و ناجوانمردانه دارد ، در ماهیت یکنوع توجیه از اعمال ظالمانهٔ روس متجاوز است و مفهوم حقیقی‌آن‌این است چون مردم افغانستان از غرب ( ؟ ) سلاح بدست می ارند ، روس‌ها حق دارند سر بازبه افغانستان بفرستند ، تجاوز نمایند و در برابر این ملت بجنگند ـ آیااین‌هاترتیب‌زمانی‌رویدادهای‌افغانستان را گاهی در لظر داشته اند؟ مگر چنین نبوده که افغانها در برابر تجاوز روس به مملکت شان ، سلاح برداشته و از خود دفاع می لمایند ؟ این حق مشروع هر ملت است که باید در برابر متجاوز ایستاد و مقاومت کرد ـ وقتی یک ملتی بایک متهاجم روبرو می شود طبعاً تلاش میکند سلاح بدست آرد ، خود را تقویت نماید ، قوت مقاومت خود را بلند ببرد . . . . اما این به مفهوم وابستگی و نوکر منشی نیست .

همه میدانند که ممالک جهان سوم که درآنها مبارزات آزادی خواهی، ضد استعماری و استقلال طلبی جریان دارد ، همه فقیر و غیر صنعتی اندو استعمارنگذاشته آنها توان تولید سلاح و آلات نظامی را بدست آرند واز خود دفاع لمایند ، ما در مملکت خود در زمان شیر علی فابریکهٔ سلاح سازی داشتیم که اگر کار آن تا امروز ادامه می یافت ، توان دفاع از خود را می داشتیم و با سلاح ساخت دست خود از مردم ومملکت‌خود دفاع می‌نمودیم، و یا حتی این تجاوز اصلاً صورت نمی گرفت زیرا ضعف نظامی خود یکی از عوامل تشویق تجاوز همسایهٔ قدرتمند میگردد اما در نتیجهٔ سازش و معاملهٔ دو استعمار شرق و غرب (هند برطانوی و روس تزاری) بود که افغالستان از ساخت و تولید سلاح منع و خلع سلاح گردید و از آن به بعد بحیث بفرستیت و دیوار مانع تصادم دو استعمار و حایل بین آنها در آمد .

و سایل تبلیغاتی مغرض درعوض اینکه راجع به ظلم و بربریت روس‌ها

حرف بزنند ، اهداف استعماری روس را بر ملا سازند، علل تجاوز امپریالیزم روس رابیان نمایند ، راجع به منبع تهیهٔ سلاح مجاهدین تبصره‌های ناجایز می نمایند ومیخواهند نهضت و مقاومت ما را به قدرت‌های خارجی نسبت دهند و ما را حامی منافع امپریالیزم قلمداد نمایند .

ما ازهر جا که سلاح بدست می آریم بخاطر تجاوز برکسی، بمنظور ظلم بر کسی ، برای چور و چپاول و غارتگری نیست بلکه بخاطر دفاع از حقوق حقهٔ خود ما است تا بتوانیم بصفت یک ملت مستقل در صفحهٔ دنیا زنده باقی بمانیم ـ تمام ممالک دنیای سوم سلاح مورد نیاز شانرا از یکی از منابع صنعتی بدست می آرند همه این ممالک تا اندازهٔ ی مسلح اند اما هیچکدام آنها کارخانه‌های تولید سلاح از خود ندارند پس باید بصورت حتمی گفت که این و یا آن است ـ

درصورتیکه چنین نیست، تبلیغات زهر آگین جاری ضد مردم ما نیز جزء از برنامهٔ استعماری است و بکنوع توجیه از عمل تجاوز کارانهٔ استعمار سرخ .

منبع تهیهٔ سلاح ما میدانهای جنگ با روس است و این حقیقت را باید بادرک ماهیت جنگ جاری ، پذیرفت، این جنگ از نگاه نظامی یک جنگ گوریلائی است ، یک جنگ بزن و بگریز است که در آن مجاهد فقط به یک میل سلاح خفیف ، یک جوره لباس ضرورت دارد و می تواند باپای برهنه هم یکی دو دشمن را بقتل رساند و از سلاح غنیمتی آن در جنگ آزادی خواهی استفاده نماید.همه میدانند که یک اردوی منظم و مسلح با سلاح‌های روسی ، از هم پاشیده و با مجاهدین پیوستند، آیا این سر بازان سلاح شانرا باخود نیاوردند ؟ بلی همینطور بود ـ اردوی افغانستان متلاشی شد و با سلاح‌های دست داشته شان به مجاهدین پیوستند و تا امروز درسنگر ها قرار دارند و غنیمت های بی شمار بدست آورده می روند ـ این روند تا پایان جنگ ادامه خواهد داشت ـ در حقیقت جهاد خودش مولد سلاح است ، هر وقت عساکر را فرسوده ساختیم، رژیم دست نشانده را سرنگون ساختیم ، حکومت اسلامی را تأسیس نمودیم ، سلاح های دست داشتهٔ خویش را که بخاطر دفاع از ارزش‌های والای انسانی می جنگند در موزه ها خواهیم گذاشت و مردم دنیا را دعوت خواهیم کرد که ببینند این سلاح‌ها ساخت روسیه نیست ؟

از نگاه اجتماعی و سیاسی جنگ افغانها با روس‌ها جنگ آزادی خواهی، ضد استعماری ، ضد بیگانه و جنگ مردمی است ـ جنگی که در آن همه ملت سهم دارد و بگونه‌های مختلف به مقابله پرداخته اند ـ یک نیروی بشری عظیم در برابر یکی از مخوف ترین ماشین های نظامی دنیا می جنگد و تا سرحدپیروزی مقاومت خواهندکرد.لذا سلاح عامل تعیین کننده در این جنگ نیست که ما برای بدست آوردن آن تلاش بی حد نمائیم بلکه باسلاحهای غنیمتی می توانیم این مبارزه را ادامه دهیم ، اگر این جنگ بین دو دولت می بود و جنبهٔ کاملاً نظامی میداشت براستی که پیشبرد آن مشکل می بود چه روس‌ها با تازه ترین و آخرین نوع سلاح های ضد انسانی مسلح اندومی ـ توانستند باوارد نمودن یک ضربهٔ کاری جانب مقابل رافلج و مملکت را غصب می نمودند ، اما از آنجائیکه روس‌ها از این جنگ بایک ملت روبرو است نتوانسته موفقیت آنی بدست آرند یک مقاومت متداوم دربرابریک تجاوز برق آسا جریان دارد و تا آخرین سرحد پیروزی ادامه خواهد داشت .

در حالیکه موضع و هدف ما چنین است نباید به معلول‌ها اندیشید و علت اصلی بحرانها را ندیده گرفت. علت تمام نا آرامی‌ها در منطقه وجهان تجاوز غیرموجه‌روس به افغانستان است و باید متوجه این امر شد ، از منفی بافی ها و منفی اندیشی ها باید دست کشید و نباید از ظلم و بیدادگری‌های متجاوز توجیه بعمل آورد ـ



# په ژوندانه کی د ایمان نقش

د ایمان قضیه او مسأله داسې یو څه نه ده چې د «وجود» په څنډې پرته وي، او موږ ته، دا روا وي چه له هغې څخه ستر ګې پټې کړو، او یا کوم ارزښت ورنه کړو، او د هیری په کنج کې يې پريږدو.

څنګه به دا کار څه وي؟ په داسې حال کې، چې د انسان وروستني سرنوشت له هغې پورې تړلی، بلکه زه د ایمان قضیه یوه داسې مهمه مسأله ګنم، چې د انسان په هکله، لوی رول لوبوي او وروستني سرنوشت يې تر هغې پورې مربوط دی.

په دې قضیه کې یا ابدي نیکمرغي ده «په هغه صورت کې چې څوک په هغې باور وکړي» او یا په هغې کې دائمي بد مرغي او بدبختي «له هغې څخه د سرغړونې په صورت کې»، یا دائمي جنت دی یا ابدي اور او دوزخ.

له دې امله د پوهې او عقل څښتن ته ښايي چې د هغې په باب سوچ ووهي او فکر وکړي، او په حقیقت باندې ئې ځان داده کړي.

په دې هکله زیاتو پوهانو او ډیرو د فکر خاوندانو غور کړی او هر یو د خپلې ځانګړې لارې له خوا په خدای پاک د عقیدې د ثبوت نتیجې ته رسیدلی دی.

د هغوله جملې څخه ځینو دفطرت په هغه غږ تکې او اعتماد کړی چې د خپل ضمیر له ژورو څخه يې داسې مخاطب کوي:

" أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ؟ "

سورهٔ ابراهیم آیه ۱۰.

ایا د خدای «په وجود» کې شک شته، هغه خدای اسمانونه او ځمکه يې پیدا کړي؟

«فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»

سورهٔ الروم آیه ۳۰.

د خدای پاک له هغه دین څخه پیروي وکړه، چې انسانان په هغه پیدا کړي دي.

او د هغو له ډلې څخه ځینونورو د «سببیت په اصل» اتکاء کړی، دا اصل یا مبدأ حکم کوي چې هیڅ صنعت بې له صانع څخه او هیڅ پېښه له پېښوونکي پرته منځ ته نشي راتلی، او هر حرکت او ښوریدل باید محرک او ښوروونکي ولري او د هر تنظیم اوترتیب ترشا باید سمبالوونکي اوترتیبوونکی موجود وي او د اصل یا مبدأ د نورو عقلي بدیهیاتو او د ذهن له لومړنیو، متلو شوو حقایقو څخه شمیرل کیږي.

او ځینې نورو پوهانو دا مسأله «د ایمان مسأله» د ریاضي او حسابي اصولو په رڼا کې څیړلې او هغوی په پای کې دې نتیجې ته رسیدلي چې د دوی د دنیوي ژوند، او له دې ژوند څخه، هغې خوا لپاره به دا ښه او تضمینونکي کار وي چې «په خدای پاک او اخرت او بیا را ژوندي کیدلو، او د هغه جهان په حساب، عذاب او جزاء باندې ایمان راوړي او باور يې وکړي، په دې باب کې یو شاعر، فیلسوف ابوالعلاء المصري څه ښه وايي:

**قال المنجم والطبيب كلاهما**
**لاتبعث الاموات قلت: اليكما**
**ان صح قولكما فلست بخاسر**
**او صح قولي فالخسار عليكما**

ستوري پېژندونکي او د طب ډاکتر دواړه وايي چې مړي بیا نه را ژوندي کیږي، ما هغوی ته وویل، ودریږئ، صبر وکړئ: که چیرته ستاسو، خبره رښتیا شي، زه کوم تاوان نه کوم، او که چیرته زما خبره رښتیاوې په دې صورت کې به تاوان په تاسې وي.

یو بل فیلسوف او ریاضي پوه

«پاسکال» داسې وايي : يا دا چه عقيده به کوي چې خداى شته او يا به دا عقيده نه کوي ، «له دې دواړه خواو څخه به» ته کومه غوره او اختيار کړې؟ ستا عقل داوسه او قدرت نه لري چې له دې دوو خواو څخه يوه ونيسي او غوره يې کړي ، دا موضوع د ستا او د طبيعت په منځ کې د وړلو ، ګټلو ، يا بايللو له لاسه ورکولو موضوع ده ، او تاسي دواړو د هغې په لوري خپل غيشي ور حواله او خوشي کړي دي او هرومرو بايد له دې دواړه غيشو څخه يو ګټونکي او بل بايلونکي وي .

نوته دهغو ټولو څيزونو اوشيانو په منځ کې چې امکان لري ونې ګټې او هغه څه چې امکان لري له لاسه يې ورکړي ، مقايسه او موازنه وکړه که چيرته ، تا خپل ځان له ټول مايملک سره تر لوړې د خداى پاک د وجود غيشي پورې وتړه ، او په دې معامله کې وړونکي شوې ، لو اېدى نيکمرغي دې وګټله او که چيرته په دې معامله کې دې تاوان وکړ ، کوم ارزښتناک څيز له لاسه نه ورکوې .... ځکه چه تا په دې صورت کې له يو نا پايدونکي څيز څخه پرته کوم بل څيز او شي په مخاطره کې نه دى اچولى او په يو ناپايدونکي او نا پائښته څيز کې تاوان که څه هم دا تاوان حتمي وي ـ د تحمل وړ او عقل يې منلى شي .

زه پورتنى وينا ته دا ورزياتوم چې هغه کسان چې په خداى او هغې دنيا باور وکړي ، هيڅ کله د فاني دنيا نه پايدونکي ګټې د دې لپاره په مخاطره کې نه اچوي ، چې د باقي او پايدونکي اخرت ګټې او ښيګڼې يې په برخه شي او خداى پاک په دې هکله داسې وائي :

« مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ »

هغه څوک چې يوازې د دنيا ګټه غواړي ، خداى سره خو د دنيا او آخرت دواړو ګټې شته دي :

" لِلَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْاٰخِرَةِ خَيْرٌ "

د هغو اشخاصو لپاره چې ښه کارونه کوي ، په دې دنيا ښيګڼه شته ، او د اخرت وطن «خو له هر څه څخه» ښه دى .

هغه عبادتو نه چې دين فرض کړي په حقيقت کې د انسان د نفس د پاکۍ او تزکيې او د هغه د روح د لوړتيا لارې او وسائل دي او هغه حرام څيزونه چې دين منع کړي ، په حقيقت کې د هغې د حراموالي په مرسته يې د انسان عقل ، اخلاق ، نفس ، مال ، آبرو ، شرف او نسل له انحلال او برباديدو څخه خو ندي کړي دي خداى هغو ته :

« يَاْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوْفِ وَيَنْهٰهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبٰٓائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ وَالْاَغْلٰلَ الَّتِيْ كَانَتْ عَلَيْهِمْ .

په ښه کار امر کوي او هغوى له ناوړه کړووړو څخه ايسا روي ، او هغوى ته پاک او طيب څيزونه حلالوي او په هغو بالدې ناپاک او خبيث څيزونه حراموي ، او د هغو «له اوګو» څخه دروند پېټى راښکته کوي او همدارنګه ربړوني چه په هغو باندې وي»

کوم وخت چې دين په خلکو باندې کوم څيز حراموي په عوض کې يې بل داسې يوشئي ورکوي چې ـ د حرام شوي څيزله ضررونواو مفاسدو څخه پاک او خالي وي .

له دې کبله مسلمان د خداى پالنې عبادت او د هغه له محرماتو څخه د ځان ساتنې په صورت کې ، کوم تاوان نه کوي ، بلکه هغه له همدغې لارې څخه حق ته رسيږي، او په هغه ثبات مومي ، او په خپلو ناوړه هيلو بريالى کيږي او له دې څخه پرته د زړه داد او د ژوند ارامتيا او اطمينان هم ور په برخه کيږي.

په دې زمانه او زمونږ په پېړۍ کې ټول خلک په ګټې او منفعت پسې ستړي ، ستومانه اولا لهانده منډې را منډې وهي ، تردې چې ځيني داسې خلک هم شته چې حق په ګټه او منفعت کې ګوري نه په هغه څيز کې له واقع سره سمون لري او يايي په رښتيا والي باندې دلائل او براهين قايم شوي وي .

حتى تر دې چې په دې هکله يوه مستقله مفکوره او ځانګړې مسلک منځ ته راغلى چې په لوړ اواز اوچګ غږ باندې داسې وايي: «منفعت دحقيقت معيار او مقياس دى، او تل په‌دې اصرار کوي چه د هر څيز او شي ارزښت او اهميت د هغه د نتائجو او زمونږ په

عملي ژوند کې د هغه د مثبتو اغیزو په اندازه وي، او صدق او رښتیا دې ته نه وایي چې خبر له واقع سره برابر او مطابق وي ، بلکه هغه له پیښو او حوادثو سره د هغه له انسجام او سمبښت څخه عبارت دی . «چه په دې صورت کې راتلونکي وخت په نظر کې نیول کیږي له تیر شوي وخت» په دې ترتیب ، په هر شي بالدې د هغو نتائجو دخرنګوالي له پلوه حکم کیږي، چې په هغه څیز مرتب کیږي ، که چیرته دا نتیجې زمونږ له اهدافو او هیلو سره سمې وي او له هغه څه سره یې مناسبت درلود، چې مونږ دهغو، له مقدمو څخه په نظر کې نیولي ؤ ، دا څیز او شي حق ، رښتیا ، صدق ، ښه او خیر ګڼل کیږي .

او که چیرته دی شی او څیز تر خپله شا، مطلوبې نتیجې نه درلودلې، هغه شر، دروغ، باطل او ناحق شمیرل کیږي هیڅ کار او فعل تر هغه د حسن او قبح ، ښه او بد ، په صفتونو له متصف کیږي او هیڅ قول او خبره تر هغه وخت پورې رښتیا یا دروغ نشو بللی چې نتیجې یې نه وي روښانه‌شوي، او ثمره یې نه وي لیدل شوي . دې مسلک ته «پراګماتیزم» وایي .

مونږ په خپلې‌عقیدې بانډې ددې مسلک له خوا نه ویریږو ، که څه‌هم له هغه سره په ټولو جزئیاتو کې موافق نه یو ، ځکه چې مونږ عقیده او باور لرو چې هر هغه څیز چې د خلکو په ګټه وي ، هغه حق دی او هر هغه شي چې هغو له مضر ؛ او تاوان ورارووي ، هغه باطل دی .

قرآن کریم ، حق د روانو او جاري اوبو او ګټورمعدن په څیر ګڼلی او باطل د هغه زګ په مثل بولي چې د اوبو په سر روان وي او یاپی د هغه پرسیدلی او را پورته شوی ، زګ ته ورته شمیري چې د معدن او فلزاتو د ذوب او ویلې کیدو په وخت کې یې په سر را غونډیږي او له دې تمثیل څخه وروسته بیا داسې وایي :

«کَذٰلِکَ یَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَاَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفَاءً وَاَمَّا مَا یَنْفَعُ النَّاسَ فَیَمْکُثُ فِی الْاَرْضِ کَذٰلِکَ یَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ»

سورهٔ الرعد آیه ۱۷ .

په دې ډول خدای پاک حق او باطل ، بیانوي ، هر څه زګ دی هغه وچیږي او له منځه ځي او هر څه هغه څه دی چې خلکو ته ګټه رسوي هغه د ځمکې په سرپاتې کیږي ، په‌دې ډول ، خدای پاک مثالونه بیانوي .

هغه څه چې د ځمکې په سر پاتې کیږي ، هغه حق دی او له هغه څخه قرآن کریم په «ماینفع الناس» تعبیر کړی او دا هغه څیز دی چې انسانانو ته مادي او معنوي ګټه رسوي ، او روح ، جسم او عقل لپاره یې ګټور دي ، او انساني فرد او ټولنې ته‌ګټه اړوي ، او په دنیا او اخرت کې تری استفاده ‌کوي .

په داسې حال کې چې مونږ فی‌الجمله «منفعت» ته اعتبار ور کوو، په عین همدغه وخت کې له مادیینو سره د هغه د معیار ، مقیاس ، د ټوعې تحدید او ټاکنې ، او ارزښت په هکله اختلاف لرو ؛ مونږ «منفعت» یوازې د مادي او کمیت په لحاظ له قیاسوو، او همدارنګه فردي‌مصلحت او شخصي ګټه یوازې د اعتبار وړنه ګڼو .

بلکه زمونږ د عقیدې له خوا ، «منفعت» د کمیت او کیفیت ، مادي او روح ، فرد او ټولنې په اعتبار په نظر کې نیول کیږي، حتی تر دې چې مونږ ګټه او مصلحت یوازې له دې فاني ژوند پورې نه خاصوو ، بلکه د تل لپاره مونږ د هغه جهان او اخرت ژوند ، په حساب کې نیسو ، هغه ژوند چې انسان د هغه په منظور پیدا شوی، او هغه دادی یې لپاره په ځانګړې او استثنائي توګه ټاکل شوی دی .

دا څو سطره او کرښې اوسریزې په توګه حتمي او لازم څو پورې د دې کتاب «ایمان او ژوند» له تألیف څخه زمونږ هدف او مقصد روښانه کړي .

مونږ غواړو چې په انساني ژوند باندې د دین په مثبتو او ښو اغیزو باندې څه نا څه رڼا واچوو ، او په دې هکله یوازې د دین عقیدوی اړخ را غوره کوو ، یعنی په خدای پاک ، پرښتو ، او اخرت ، او د هغه جهان په حساب ، کتاب ، ثواب ، جزاء ، باندې د ایمان له پلوه را څیړو .

مونږ په دې کتاب هغه ظالمانه بې ځایه دروغ چې وایي دین دولسونو بارسامونکی او تخدیرونکی او د دنیائي ژوندانه د پرمختګ نیولکی دی ، لکه

چې مارکسستیان وایي - په ډېر وضاحت او زیاته روښانتیا تردیدوو.

هو! که چېرته د منفعت او ګټې یوازینی مقیاس او معیار په اساس حکم وکړو، او د هغو کسانو منطق و منو، چې هغوی هیڅ «مفکوره» له منې مګر په هغه وخت کې چې په هغې کې فردي او شخصي، مصلحت او ګټه پرته وي، بیا به هم موږ، د دین څوا درنده وګورو چې د څومره اغیزې او پیاوړتیا خاوند دی.

تاریخ او د انسان د ژوند پېښو دا ثابته کړې، چې دین، داسې یو ضرورت دی چې هیڅ څوک هم ترې بې پروا کېدای نشي هغه د «فرد» لپاره ضرور او لازم دی، چې په‌وسیله یې داډه او مطمئن، او نیکمرغه شي، او خپل نفس پاک او تزکیه کړي، همدارنګه دین د ټولنې لپاره حتمي او ضروري دی چې د هغه په مرسته ټولنیز استقرار او هر اړخیز ټینګښت، او تعاون، منځ ته راشي، او د ترقۍ او پرمختګ پراونه ووهي.

بې ایمانه او بې دینه فرد داسې بوټي په څېر دی چې د باد و پرمخ کې شین شوی وي او په یو حال یې نه پرېږدي، څوا او لور یې معلومه نه وي، او په کوم محکم اساس او مرکز اتکاء نه لري، او هغه فرد چې دین ونه لري، او بې ایمانه وي، بې پایې او بې ارزښته انسان دی چې د تل لپاره وار خطا، مضطرب، بې ثباته وي، نه د خپل نفس په حقیقت او نه د «وجود» په اسرارو او راز پوهېږي، په دې خبر نه وي چې ده ته د ژوند جامه چا وراغوستله؟ او دا کالي یې د څه لپاره ور په تن کړي؟ او له څه مودې وروسته یې ولې بېرته ترې باسي؟

بې ایمانه او بې دینه انسان په حقیقت کې یو حریص او څیرونکی ځناور دی چې علم او ثقافت او زده کړه قانون نشي چې د هغه د حرص مخه را ونیسي، او تېز نوکان یې ورلنډ او پرې کړي.

بې ایمانه او بې دینه ټولنه د ځنګله ټولنه ده، که څه هم په هغې کې د تمدن ښېرازي او د مدنیت ځلا موجوده وي، ځکه چې په هغې کې ژوند او پائښت او بقا د پیاوړي، او زورور لپاره وي نه د فضیلت او تقوی د خاوند لپاره، او داسې ټولنه د بدمرغیو او شقاوت ټولنه ده، که څه هم په هغې کې د رفاه او تنعم وسائل او اسباب برابر وي، داسې ټولنه، بې ارزښته او بېچاره وي ځکه چې د هغې د اهل او خلکو اهداف او هیلې د نفس او جنسي غریزې د غوښتنو له پوره کېدو څخه تجاوز نه کوي، دوی.

«يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ»

عیش او نوش کوي، او د څارویو په څېر خپلې خېټې مړوي».

مادي پوهه او علم - که هر څومره یې رواقونه و غزیږي او ډګرونه یې پلن او پراخه شي - نشي کولی چې د خلکو لپاره د نیکمرغۍ، ډاډ، او اطمئنان، سبب شي، ځکه چې مادي علم او پوهه یوازې د انسان د ژوند مادي اړخ ته وده ورکوي، او هغه کولی شي چې د اوږدې زمانې کار په لنډ وخت کې وکړي، او په اصطلاح اوږده زمانه را لنډه کړي، او همدارنګه اوږده او لرې فاصله را کوتاه او لنډه کړي چې له همدې کبله زموږ عصر ته د «سرعت او چټکتیا عصر او زمانه» او یا په «لرې فاصلې باندې د انسان د غلبې» عصر وایي.

خوایا څوک داسې زړه ښه کولی شي، چې دې عصر ته د «فضیلت» یا د «ډاډ او اطمئنان» عصر او زمانه ووایي او یا هغه د «بشریت د نیکمرغۍ عصر» وګڼي.

علم نننی او معاصر انسان ته، د ژوند ټول اسباب او وسائل برابر کړل، خو هغه ته یې د ژوند داساسي اهدافو په لور لارښوونه ونه کړه، علم انسان ته د ژوندانه سپېره مخ ښکلی او روڼ کړ، خو هغه ئې د ژوند ژورو او عمق ته ونه رسوه، او هغه انسان په څومره بدمرغه وي، چې په‌وسائلو کې راښکېل او له خپل اصلي او اساسي اهدافو څخه نا خبره پاتې شوی وي، او د حویلۍ په صحن کې بسیا، خوخونه او کوټې ترې هېرې وي، په پوټکي او پوست لګیا، مغز ته یې پام نه وي.

مادي علم انسان ته ډېر وسائل په لاس ورکړل، خو هغه ته یې لوی ارزښت، یا داسې لوړ هدف ورپه ګوتو نه کړ، چې د هغه لپاره ژوند

وکړی ، او د هغه لپاره ومري .

ځکه چې دا کار د علم وظیفه نه وه ، او نه ئې هغه په وسه کې ؤ دا کار د دین له وظائفو . او ځانګړي اختصاصاتو ګڼل کیږي . . .

مونږ ډیر داسي فیلسوفان او د فکر خاوندان لیدلي چې په خدای پاک باندی ایمان نه لري، خو همدغه دوی په خدای باندی ایمان باندی ایمان لري ، په دی معنی چې دوی ، ددی ایمان په ګټو او اغیزو دیوی پیاوړی، قوی ، او لاربنولکي او توجیه کونکی مرکز په حیث باور ېي کوی ، او یوه خلاقه ، اغیزمنه قوه ېي بولی .

دی کسانو ونشو کړای ، چې د فرد په نفس او ژوند او د ټولنی په اړیکو او ژوند کې په خدای پاک باندی د ایمان له ښو او مثبتو اغیزو انکار وکړی ، نو ځکه د هغوی له ولی څخه ځینو داسی ویلی دی « که چیرته خدای موجود هم نه وی په مونږ بالازم وه چی را پیدا ېي کړو» په دی معنی چې داسی خدای مو باید د خلکو لپاره را اختراع کړی وای چې په هغه ېي ایمان درلود ، او د هغه خوښه اورضایې خوښتله ، او له حساب څخه ېي ویریدل ، څو پوری د شریرو نفسونو خاوندان ، ویریدای ، او له ناوړه اعمالو څخه ېي لاس لیوه، او د ټول ولس اخلاق ښه شوی وای .

یو بل ېي داسی وایې : تاسی د خدای په وجود کی ولی شک او تردید کوی ، که چیرته خدای نه وای ، هرو مرو به می ښځې خیانت را سره کاوه او مزدور به می غلا را څخه کوله ؟ »

مونږ به ټولو جزئیاتوکی دداسی کسانو له منطق سره یو شانتی نظر له لرو ، ځکه حق په مونږ د پیروی حق لری او د هغه ترشا هر ډول نتائج چې وی لههغه څخه باید پیروی وشی ، او باطل د تردید او نفیکولو وړ دی هر رنګه عواقب ېي چې ترشا وی ، خو هغه څه چې د دی کسانو له خبرو را نقلولو څخه زمونږ هدف دی ، په داسی حال کی چې هغوی د دین دښمنان او د ایمان مخالف دی ـ دادی ، چی مونږ ثابته کړو ، چی د فرد په نفس او ټولنیز ژوند باندی د ایمان له مثبتو اغیزو څخه امکان نه لری چی یو منصف انسان انکاروکړی،

که څه هم هغه د ایمان دښمنانو څخه وی د «حقیقت» در ناوی باید خپله د هغه لپاره وشی ، که څه هم د ګټو لاس ته راتګ او یا د ضرر د دفع کولو سبب نشی، دا لاپیا څه کوی، هغه وخت چی د «حقیقت» ترشا لویې ګټې، او پاک ، طیبه ثمری او فائدی موجوده وی ؟

د خدای پاک وجود ، په کائناتو د هغه تسلط او د هغو اداره کول ، او د هغه پالنی او د عبادت مستحق ګڼل ، د انبیاؤ بعثت ، او په ټولو هغو خبرو کی چی هغوی دهغه جهان په هکله کړی ، د هغو صدق او رښتیاتوب دا ټول هغه حقایق دی چې په ثبوت ېي دلائل اقامه شوی ، او ټول حق دی ، ایمان راوړل ېې لازم دی ، ځکه چې هغه ټول حق دی ، او له دې څخه پرته چې حق دی ، د انسان د ښکاره او پټ ، ظاهر او باطن وجود سمون له هغه پوری اړه لری ، او د فرد او ټولنی لوړتیا، او د دنیا او اخرت نیکمرغی تر هغو پوری ارتباط لری .

که چې مونږ د ایمان له نتائجو او په نفس او ژوند باندې د هغه له مثبتو اغیزو بحث او خبری کوو ، له ایمان زمونږ هدف پیاوړی او کلک ایمان دی ، هغه ایمان چې د پخوالی وروستی پړاوته رسیدلی وی، او پلوشې ېې په زړونو لږیدلی او بهیر ېې دزړونو په ژوروکی خط او کسرېي راکښلی وی ، مونږ دلته له کمزوری ضعیف او مذبذب او تخدیر شوی ویده ایمان څخه څه نه وایو ، بلکه له ژواندی ویښ ایمان څخه خبری او بحث کوو او دا چې د داسی ایمان پیروان ډیر لږوي ، دا خبره مونږ ته کوم تاوان او زیان نه لری ، ځکه چې مونږ دلته له هغو کسانو سره مناقشه لرو ، چې د ایمان په ارزښت او ګټور توب کی شک او تردید لری ، څو پوری هغوی و پوهیږی چی هغه ایمان چې دوی ېي په ضد خپله توره را پورته کړی ، که چې په نفسونو پوره حاکمیت پیدا کړی ، او د زړونو په ژورو کی ځای ونیسی ، د هغه مثبته اغیزه د افرادو او ټولنو په ژوندانه کی ، ورځ په ورځ پر له پسی زیاتیږی .

( لوبیا )

ترجمه از رسائل امام حسن البناء

ترجمهٔ : ع «همتی»

# دعوت اسلامی

در ماه رجب سال ۱۳۶۶ هجری امام شهید حسن البناء مرشد عام جمعیت اخوان المسلمین این نامه را عنوانی «ملک فاروق اول ملک مصر و سودان» و صدر اعظم او درآن هنگام مصطفی نحاس باشا و بادشا هان وامرا وحکام کشور های گونا گون جهان اسلام و همچنان به تعداد زیادی از بر جسته ترین رجال این کشور ها که دارای حیثیت دینی و دنیوی بودند فرستا د. منظور از ارسال نامه دعوت به اسلام بود. متن کامل نامه را که شامل تمام نو احی زندگی بشریت است اینک مطالعه می کنید.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و صلی الله علی سیدنا محمدو علی آله وصحبه وسلم. (ربنا آتنا من لدنک رحمة وهییء لنا من امرنا رشدا)

قاهره پایتخت - رجب ۱۳۶۶ ه.

حضور محترم ...

السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

و بعد، انگیزهٔ ما در تقدیم این نامه به مقام عالی شما رغبت شدید ما در توجیه امتی است که خداوند امور آن را بدوش شما گذاشته و در عهد جدیدش شؤن او را بشما مفوض کرده است.

شما مسئولیت دارید که این ملت را براه درست رهنمائی کرده و برای آنها پروگرام های بهتری وضع نمائید تا اینکه مردم از پریشانی واضطراب رهائی یافته، تجارب تلخ گذشته محوونا بود گردد.

ما از این عمل خود بجز از ادای واجب، دیگر، هیچ آرزوئی نداریم. این یک نصیحت است که به شما تقدیم نمودیم. اجر خداوند باقی و پا یدار می باشد.

مسئولیت امیر یا راعی:

محترما ...

خداوند (ج) سر نوشت و امور این ملت را به شما سپر ده است و تمام امورات و مصالح حاضر و آینده آنها نزدتان امانت و ودیعت است. شما از تمام آنها به پیشگاه احدیت مسئولیت همه جانبه دارید. اگر نسل فعلی ملت و پیروان شما اند نسل های آینده نهال هائی خواهند بود که شما آنرا غرس نموده اید. هیچ کاری بزرگتر از ین نیست که انسان از حالت ملت سوال شود. «وکلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته». تمام شما راعی و رهنما هستیدوشمادر برابر رعیت خود مسئولیت دارید و در بارهٔ آنها از شما سئوال خواهد شد.

امام عادل در زمان سابق فرموده اند! «لوعثرت بغلة بالعراق لرا یتنی مسئولا عنها بین یدی الله تبارک وتعالی لم لم اسو لها الطریق ؟»

اگر قاطری در عراق لنگ شود البته من خود را در مورد آن مسئول میدانم که چرا راه رابرایش هموار نکرده ام.

حضرت عمر ابن الخطاب (رضی) بزرگی این مسئولیت را در یک جمله خلاصه کرده می فرماید: «لوددت ان اخرج منها کفافا لا لی ولا علی». من دوست دارم اینکه ازین مسئولیت مساویانه خلاص شوم یعنی نه ثواب بگیرم و نه مسؤل شوم.

چند پیشگفتار

الف عهد انتقال :

پر خطر ترین زمان در حیات ملت ها عهد انتقال از حالتی به حالتی دیگر می باشد زیرا درین تحول بزرگ تمام قوانین ، قواعد و پروگرام ها ئیکه ملت باید از آن پیروی کند وضع می شود .

سخن اساسی درین جاست‌اگر قوانین، قواعد ، نقشه هـا و پروگرام هـای موضوعی صالح و ثابت برای ملت ها باشد آن ملت را بشارت به یک زندگی مرفه وطویل المدت بدهید . ومقامات رهبری این تحول را به اجر بزرگ و حیات جاودانه و موفقیت نام نوید دهید .

(ب) بر سردو راهی !

چیز یکه قبلاً ذکر شد دو بعد داشت بعد اول آن رهائی ملت ها از قیود سیاسی بود تا آنکه به آزادی برسند . وهمان سلطه و استقلال از دست رفته شان دوباره اعاده شود .

بعد ثانی وضع اجتماعی این ملت ها بود آنرا طوری عیار بسازند تابه درجه کمال نائل شوند .

اما فعلاً زدو خورد های سیاسی مشکلات زیادی را بار آورده است و شما به ملت های جدیدی روبرو می شوید . و در برابر خود دو راهی را می یابید که‌آن دوراه از خود خواص، ممیزات ، اثر و نتیجهٔ بخصوص دارد .

راه اول راه اسلام ، اصول ، قواعد، ترقی ومدنیت آن می باشد.

راه دوم طریقه غرب ، روش زندگی و تنظیم آنها می باشد . عقیده ما در بارهٔ اسلام قوانین و قواعد آن طوری است که همین اسلام یگانه راه نجات ملت است و بس . دین اسلام است که حاضر و آینده بشریت را تضمین می کند .

(ج) امتیازات قوانین اسلام :

زمانیکه ما قوانین اسلامی را بالای مردم تطبیق نمائیم فوائد زیادی را در آن در می یابیم . زیرا تجربه ثابت ساخته است که اسلام دین جامع است که تمام نواحی زندگی بشر را در برمی گیرد و تاریخ به یاد دارد که اسلام صلاحیت رهبری مردم را دارد ، زیرا در زمان سابق ملتی از جمله ملت ها پیدا شد که دارای تمام صفات ، قوت، فضلیت ، رحمیت و اخلاق را دارا بودند .



حسن البنا

و هم چنان هرگاه ما متوجه قوانین اسلامی قطع نظر از ترجیحات قومی و وطنی شویم تمام‌نواحی زندگی‌خود را باقاعده و قانون آن برابر بسازیم بزرگترین استقلال اجتماعی را بعد از استقلال سیاسی حاصل می نمائیم .

وهم چنان باتطبیق قوانین اسلامی وحدت ملل اسلامی بوجودآمده و تمام ملل اسلامی را از نگاه روحی ، شعوری و اخلاقی باهم پیوند می دهد .

این قانون آسمانی طریقه زندگی را برای ملت ها بر دوگونه وضع نموده است . گرفتن خوبی‌ها و دور کردن بدی ها .

هر گاه ما از ین مسلک پیروی نمائیم تمام مشکلات زندگی دول دیگر را که آنها اشنائی به این قانون ندارند یافته وحتی می توانیم مشاکلی راکه تاحال نظام های جدید به حل آن قادرنشده اند ما حل نمائیم ، بهترین مثال درین باره اعتراف برنارد شاو است که میگوید !

دنیای‌فعلی به یکنفر مانند محمد ﷺ اشد ضرورت دارد تا مشکلات داخلی و خارجی آنها را رفع نماید »

البته بزرگترین علت موفقیت و کامیابی درین راه نصرت خداوند و تائید او تعالی می باشد که در وقت ناتوانی ما را قوت می بخشد و در زمان عائد شدن سختی ها ما را نجات می دهد چنانچه او تعالی می فرماید :

«و لا تهنوافی ابتغاء القوم ان تکونوا تالمون فانهم یالمون کما تالمون و ترجون من الله مالا یرجون وکان الله علیماً حکیما» نساء .

(د) مدنیت غرب در حال حاضر :

ما میگوئیم اینکه تمام ممالک حزبی در حال حاضر به پیشرفت های علمی تبارز کرده اند . و دنیا را نیز معتقد کرده اند که غرب ترقی نموده است در حالیکه مسئله برعکس می باشد غرب باوجود پیشرفت ظاهری از نگاه مسائل اقتصادی و ملی رو به افلاس وبدبختی

است . وتمام اصول و قواعد شان ازبین رفته و منهدم شد است .

قوانین سیاسی انها بر اساس دیکتا توری وضع شده بود، این دیکتا توری طبعاً سبب نقص قوانین انها می باشد .

و هم چنان بحران های اقتصادی دولت های غربی را به فقر مواجه ساخته وهمه روزه ملیون ها گرسنه و بیکار علیه آنهادست به تظاهرات می زنند واز خود عدم رضایت نشان می دهند . ازین جاست که آنها در قوانین وضعی شان تجدید نظر کرده و می کنند. راه درست وسیستم صحیح اداره را گم کرده اند .

مجالس شان از هم پاشیده شده به معاهدات خود و قائمی کنند صلح و امنیت قطعاً وجود ندارد ایشان در بین کشتی سوار هستند نمی دانند کجا میروند . و در وسط بحری قرار گرفته اند که از چهار طرف ، آنها را باد احاطه کرده راه فرار برایشان میسر نیست . تمام سر نشینان آن به خلل دماغ و اعصاب خرابی دچار شده اند .

در گذشته ها باری قیادت جهان به کنترول شرق واسلام ، قرار گرفت آن قیادت بعد از ظهور یونان وروم به غرب تعلق گرفت .

بار ثانی آن قیادت را رسالت های موسوی ، عیسوی ومحمدی ص! بهشرق واسلام منتقل نمود. ملل شرقی غافل شدند و نهضت جدید را غرب بدست گرفت و قیادت عالم بکام غرب چر خید . چه ظلم نبود که مرتکب نشدند وچه تجاوزی نبود که نکردند بازهم نوای توحید از بین نرفت و تا وقتیکه یک مسلمان هم در دنیا باقی است انشاء الله از بین رفتنی نیست در راس این قانون جاو دانی قرآن کریم وجود دارد . چنانچه خداوند می فرماید :

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله "

ترجمه : سپاس مر خدا راست که هدایت نمود ما را بسوی قرآن و هر گز نبودیم مستعد هدایت اگر هدایت نمی کرد خداوند :

این موضوعات خیالی نیست بلکه حکم تاریخ است چنانچه خداوند می فرماید :

**فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم**

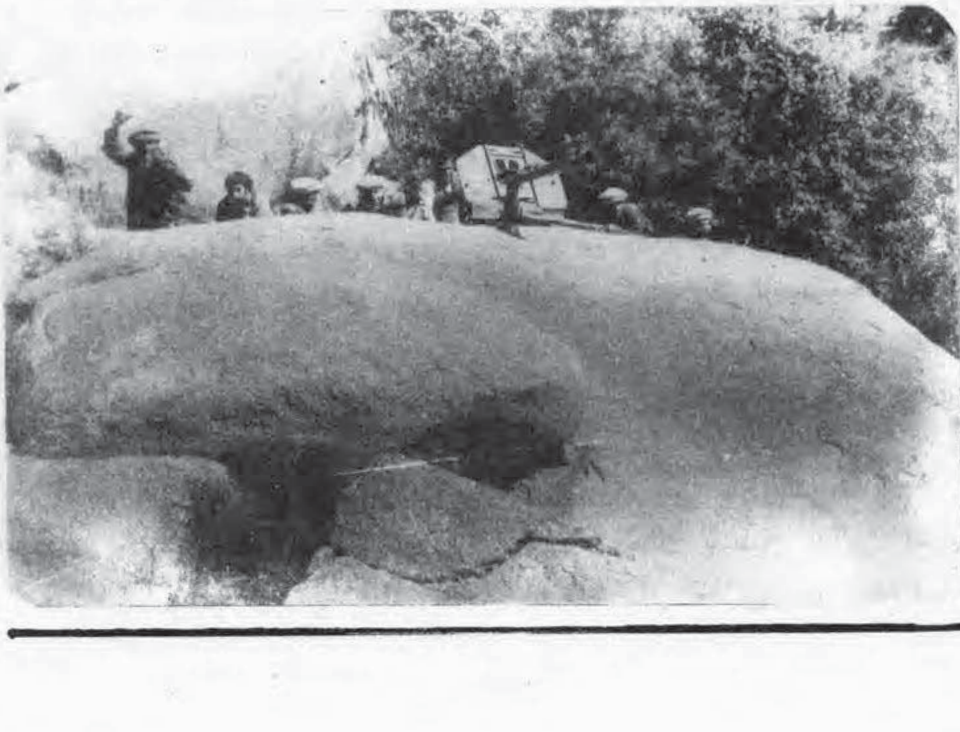
**مائده ٥٤**

ترجمه :

پس به زودی خداوند گروهی را بیاورد که آنان را دوست بدارد و آنان خداوند را دوست بدارند . بر مومنان فروتنی نمایند و برکافران زبردستی، در راه خدا(ج) جهاد کنند و از سر زنش هیچ سر زنش کننده نهر اسند این فضل خداوند است که به هر که خواهد می دهد و خداوند گشایش بخش دانا است .

درین آیت در بارهٔ حفاظت جاودانی اسلام پشینیه گوئی شده است .

زیرا این صورت اشکاری است از کسانی که بر ای یاری کردن دین خدا (ج) ذخیره شد اند ، کسانی که خداوند دوستشان می دارد و خداوند را دوست دارند. و باین ترتیب میان آنان با پروردگار شان پیوند دوستی است که پاکیزه ترین و تابناک ترین و بر ترین پیوندها است ذلت و فروتنی در برابر مؤمن نمایندهٔ خواری و زبونی نیست ، بلکه مهر و دوستی





و نیکی ، گذشت ، بخشندگی و برد باری است . این همان برادری است که تکلف را از میان برمی دارد و مانع آن می شود و تا عصبیت جا هلانه بر ای فرد یا قبیله بجوشد و اسباب پریشانی کار شود .

بزرگی و کرامت مرد مسلمان در برابر بزرگی و کرامت برادر مسلمان او قرار می گیرد و دیگر نیازی باین که کسی بر تری جوید یا دیگری را فرو تر از خود پندارد نمی ماند . در آن هنگام که کسی با برادران ایمانی خود امیزش می کند ، دیگر چیزی نمی ماندکه بخاطر آن برایشان بشورد یاخشم اور افرا گرد .

انسان در صورتیکه نسبت به ذات خویش حساسیت دارد نمی تواند فروتنی کند و گذشت داشته با شد، و درین حالت از هر سخن یا نگاه دیگران نسبت به شخص خود متاثر می شود و برای آن حسابی می کند. ولی چون خود را با دیگران آمیخته و یکی دیده دیگر احساس ذات خویشتن را جدا از یاران و برادران خود فراموش میکنند و جایی برای حساسیت شدید نمی ماند .

مومنان در ایمان بیکدیگر رسیده و برادر شده اند و حسب و نسب از میانشان بر خاسته است .

در برابر کافران است که بر تری جوئی و طلب جاه و جلال و غزت نفس پیدا می کنند دیگر سخن از بر تری ذات و بلندی جوئی نفس نیست ، بلکه سخن از شکوه و عزت عقیده و بلندی پرچمی است که در سایه آن همه در برابر کافران صف کشیده اند . این نشانه اعتمادی است که به پیروزی دین خدا بر دین هوا ، و چیرگی نیروی‌خدا برنیرو های بشری و غلبه حزب خدا بر همه احزاب دارند .

وقتیکه در راه خداوند می جنگند و به خشنودی خدا آرام گرفته اند ، دیگر چرا زا سرزنش مردم هراسان باشند ؟

و چون برای آن می کوشند تاسنت خداوند را روی زمین جاری سازند ، چرا باید در حد آنچه میان مردم زمین متعارف است با یستند ؟ کسی از زبان و سر زنش مردم می ترسد که مقیاس و حکم او از هوای مردم سر چشمه می گیرد .

ولی آنکه با مقیاس و حکم خدائی کار می کند ، و برآن است که این مقیاس و حکم را بر هوی و شهوت مردم مستولی سازد . و در راه خدا پیش می رود ، البته بانچه مردم می گویند اعتنائی ندارد .

مااز آن جهت حساب گفته های مردم را دربارهٔ خود داریم که از حکم خدا دربارهٔ خویش غافلیم یا انرا فراموش کرده ایم ، ولی آنکه رو بسوی خدا دارد بگفتار مردم نمی نگرد و آن را به حساب نمی گذارد .

این است انتخابی که خدا از کسانی کرده که دوستشان دارد و دوستش می دارند ،

علامت و عنوان آن مردم چنین است ، که جانشان بخدا آرام گرفته و در جهاد خود براهنمائی او پیش می رود . . .

این فضل خداوندی مخصوص بندگان برگزیدهٔ او است و بخشایش الهی وسیع است و می داند چگونه آن را خاص بندگان شایسته خویش گرداند .

در پر تو این علامات که خدا برای بندگان برگزیدهٔ خویش انتخاب کرده مقرر می دارد که دوستی تنها باید برای خدا و پیامبر و مومنان عمل کننده باشد و تنها کسانی که خدا ور سولش را دوست می دارند پیروزمی شوند .

نویسنده : عابد توفیق الهاشمی
ترجمه و تصرف : ع ـ ابو طارق

# نظام سیاسی در اسلام

پیوسته به گذشته

آیا دین و دولت از همدیگر جدا اند ؟ !

جریدۀ اتحاد اسلامی «شماره پنجم سال ۱۹۶۲ مورخ ۱۹ حوت» در صفحۀ سوم خود مضمونی دارد که : « چون یکی از مرامها واهداف منطقه (شاید منطقی باشد) مجاهدین راه حق افغانستان اینست که دین و دولت ازهم دیگر جدا میباشد . . . . . »

این مطلب سبب گردید تا قبل از انکه به اصل موضوع پرداخته شود، درین موردلندکی روشنی افگنیم وبگوئیم که بنده فکر می کنند ، هیچیک از ادیان آسمانی، هر چند مسیحیت باشد این مطلب را پذیرفته نمیتوانند که دین را از دولت جدا بدانند و بین عقیده و سیاست در حکم و سیاست در اقتصاد و سیاست در اجتماع، فرق را قائل گردد و بگوید که : دین از دولت جدا است ـ

تا جائیکه فکر میشود مفکورۀ جدائی دین و دولت را برای اولین مرتبه دشمنان مسیح علیه السلام بمیان آوردند و این یهودی‌ها بودند که میخواستند ملک و پادشاه غیر مسیحی را علیه عیسی علیه السلام برانگیزانند و مسیحیت را از همان آوان او لی آن از بیخ براندازند ، این ها احکام الهی را بدو پارچه تقسیم نمودند ،

اولتر رهبانیت خود ساخته را بدین منسوب کردند وا مور زندگی را بدست قیصر گذاشتند ، تا مسیح علیه السلام نتواند در برابر سلطۀ پادشاه آنوقت ، مسیحیت را جانشین یهودیت گرداند، چرا باید چشم پوشید که رسالت انبیاء علیهم السلام نظام شا ملی است که تعلقات بنده را با خداوند ، تعلقات انسانها را با همدیگر تحکم مي بخشد و زندگی انسانرا در دنیا و آخرت تحت تنظیم قرار میدهد ، روی این اصل نه تنها در اسلام ، دین و دولت از هم جدا نیستند، بلکه در همه ادیان سلطهٔ دنیوی از مبدأ دینی آغاز می گردد ، چنانچه، هونوریوس **Honortous** مؤلف کتاب « المجـدالاعلی » که در سال ۱۱۲۳ میلادی نگاشته شده است باین حقیقت اشاره نموده می نویسد : تاریخ یهود نشان میدهد که آنها ملک و بادشاهی نداشتند بلکه این «صموئیل» بود که شخصی رابنام «شاوول» **Sowl** وظیفه میدهد تا از یهودیان سرپرستی کند وامور زندگی مردم را بدست گیرد.

در زمان موسی علیه السلام « احبار » یعنی دانشمندان دینی یهود وظیفۀ وارسی از امور مردم را بدست داشتند و طبق ارشادات پیامبر آنها عمل نمودند .

هونوریوس علاوه می کند که مسیح علیه السلام خود اساس سلطۀ کلیسا را گذاشت و مسیحیان بنام پادشاه کسی رادر مسیحیت نمی‌شناختند، بلکه این کلیسا بود که ملکیت را به منظور حمایۀ کلیسا از دشمنان ، اساس می گذارد و این پاپ است که قسطنطین را سلطهٔ سیاسی می بخشد تا براساس اوامر کلیسا بین مردم حکومت

کنند .

تردیدی نیست که ادیان آسمانی همه شامل احکامی اند ، در امور سیاسی و اخلاق ، معاملات و عبادات ، جنایات قباحات وطوری نیست که دین فقط عبادات را اساس بگذارد ، قضاوت و معاملات را بمردم واگذارد تا طبق هوا و هوس و غرائز نفسانی خود حکمرانی کنند ، آیا میشود که سود ، دزدی ، غبن ، قصاص و امثال این امور را بدست مردم گذاشت و تنها روزه و نماز ودعا براساس حکم خداوند تعیین گردد ؟ ! یا قیصر درتصرفات خود بحیث شخص مطلق العنان شناخته شود و رهنمائی عبادات را پاپ بدست گیرد ، این کاری است که از نگاه من مشکلی را ایجاد می کند ، مشکلی در امور زندگی .

آیا معقول است گفته شود که فلان دین نخواسته است ، امور زندگی مردم را بهبود بخشد و تنها در مورد روزه احکامی دارد ؟ ! اما طوریکه اظهار عقیده کردم این « پولس » است که از بت پرستی رو به مسیحیت می آورد و بلند و بالا می گوید و به مطالبی می پردازد که در مسیحیت اساس ندارد ، وی برای حمایهٔ خود از قهر سلطان و یا به منظور افساد مسیحیت ، می گوید : همه مردم تابع قدرتهای عالی باشند . سلطنت جز خدا برای دیگری نیست و قدرتهائی که در زمین اند ، همه الکار به او امر خداوندی دارند ، کسانی که در برابر حکمرانان شرعی گناهی کنند و از اوامر آنها اعراض می ورزند ، بدانند که پروردگار را معصیت کرده اند ، آنانکه خدا را نافرمانی می کنند ، سزاوار لعنت می گردند ، حکام برای آن بوجود نیامده اند تا در برابر اعمال خیر بجنگ برخیزند، بلکه آنها برای مبارزه باشرالد پس نباید از حکام ترسید ، بلکه عمل خیر را باید انجام داد تا رضای خداوند حاصل گردد، زیرا حاکم جز فرستادهٔ خدا برای مردم نیست که به امورخیر می پردازد، سلطان سایهٔ خدا است که هه چیز را به امر خداوند اجراء می کنـد، پس حاکم را مال او را بدهید و جزیهٔ را که حق اوست بپردازید . . . . . (۱)

از این گفتهٔ پولس که بعداز عیسی علیه السلام به صحنهٔ مذهبی می آید هر چند که سلطهٔ سلطنت پشتیبانی می گردد و پادشاه را فرستادهٔ خداوند در زمین می گوید اما ازان چنان مفهومی بدست نمی آید که سلطان شخص خود مختاری با شد که به او امر خداوندی پشت پا زند و دین را از دولت جدا گرداند ، باری اگر این خطابه، سلطان را حکمفرمائی کامل می بخشد بازهم این پولس است که بحیث شخصیت درجه اول دینی درانوقت ، این قدرت را از پادشاه می گوید و این به معنی آن نیست که دولت را از دین جدا گرداند، بلکه زمام سلطنت را نمی گذارد آزاد باشد .

درست است که کلیسا وامپراطوری دین و دولت را ازهم جدا کردند ، اما برای چه؟ برای اینکه پاپ وا ـ مپراطورهریک بتوانند بنوبهٔ خود بر اساس این جدا طلبی ها از خون و گوشت مردم استفاده کنند آیا انسانها حق آنرا خواهندداشت تا حکومت الهی را بنام سلطهٔ دینی و سلطهٔ قیصری ازهم جدا گردانند ؟ ؟ نه خیر ، ولی این یهودی ها استند که در طول تاریخ کوشیده اند تا به تخریب ادیان و قتل انبیا پردازند سلطه الهی رااینها تقسیم می کنند و عبدالله بن سبا را اینها به صحنه می کشند ، فروید و مارکس از آنها است ، در حالی که :

ادیان همه آئین خداوندی است و در دین الهی سلطه دینی و سلطه قیصری ، یا دین و دولت دو چیزی ازهم متفاوت وجود ندارد .

اینک پس می گردیم روی اصل مطلب :

## مبحث دوم

### مطلب اول : ملت .

«اصطلاح عمومی مرادف امت کلمهٔ ملت **Nation** بوده و ملت در اصطلاح حقوقی اجتماعی از مردم است که بر اساس نژاد ، زبان ، فرهنگ و دین و ارمانها یا برخی از این عوامل در جائی گرد آمده و مستقر شد باشند، که اقتصاد ، سوابق تاریخی و منافع مشترک را نیز از عوامل آن گفته اند، و این تعریفی است که بیشتر دنیای غرب بآن پرداخته اند ، اما دنیای کمونیست که از کلمهٔ « ملت » بیش از بیش خوف دارند ، آنها کوشش می کنند که بجای کلمهٔ ملت کلمات

---

1. Histoir des I dees Poli-tigues 3ed Poris Drliag 1966 p. 140 et 145.

...ری را بکار برند چون (مردم ، خلق ، توده) و امثال اینها ، اما تا جائی که دیده میشود زبان ، سابقهٔ تاریخی ، یا وضع جغرافیائی و یا نژاد نمیتواند برای مجتمع ملی معیاری باشد و بحیث عنصر اصلی ملیت قبول گردند، مذهب نیز همانطوریکه در مذهب اروپائی ها است عنصر ملیت شناخته شده نمیتواند ، لذا گفته خواهیم توانست که ملت عبارت از مجتمعی است که آرمانهای مشترک و دین و عقیدهٔ واحد آنها را در سرزمین شان جمع نموده باشد که در عربی ، در عوض ملت کلمهٔ شعب، استعمال می گردد و در قرآن کریم از ملت به (امت) تعبیر شده است .

در اسلام امت قبول گردیده که نسبت به ملت دارای مفهوم همگانی تراست که روی یکتا گرائی استوار می گردد، جهان واحدی است باراده واحد آفریده شده است .

در اسلام انسانیت یک واحدی است و حکم یک « تن » را دارد که روح آن « عقیده » اوست «واروا حهم من روح واحد » ، « ان هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون» باین معنی : این طریقهٔ واحد و دین یگانه شما آئین پاک اسلام است و من یکتا پروردگار و آفرینندهٔ شما هستم (پس از همه باز آئید و ) تنها مرا پرستش کنید .

در اسلام همه عوامل که باعث پراگندگی و تفرقه افگنی پنداشته میشود مردود بوده ، حدود جغرافیائی، اقلیم ، زبان ، تاریخ ، سابقهٔ فرهنگی ، رنگ لژاد ، نسب ، امتیازات اجتماعی همه و همه باطل ، مردود وناپسنداند و معیار خوبی و امتیاز فقط تقوا و پرهیز گاری است که فراز اینهمه عقیده قرار دارد که روح عمل و تقوی است (۱)

ملت زیر بنای دولت است و نخستین عنصر از عناصر سه گانهٔ لازم ، امااین امت وقتی باگسترش فکری‌خود در سر زمینی اکثریت را احراز کرد ، عنصر دومی یعنی قلمرو یاخاک فراهم می گردد واز این عنصر سو می یعنی دولت متولد میشود .

تولد دولت امری خود بخود و طبیعی است زیرا یک ملت که پابند یک آرمان فکری است برای تأمین ضروریات حیاتی و معاشی مردم قلمرو خود باید به (ادارهٔ) آن مردم بپردازد و چون خود تمام قوانین و مقررات تامین کننده ضروریات حیاتی و معاشی جامعهٔ خود را آماده دارد صحیح نیست که قوانین دیگری را تحمل کند زیرا معنای آن ترک عقیدهٔ خود و تسلیم شدن به آرای دیگران‌است و (حکومت اسلامی) نتیجهٔ اقدام برای برقراری و تأمین ضروریات معاشی مردم در چهار چوب اهداف عالی انسانی است (الدین والملک‌توأمان-حدیث شریف) حکومت اسلامی را در مرحلهٔ خارجی باسایر امم، نه ملل - میتوان دولت اسلامی نامید - که در آینده بحث مفصلی درین زمینه خواهیم داشت .

در اینجا قابل تذکر میدانم که طبق عقیدهٔ اکثریت حقوق دانان ، سیادت تنها برای ملت است .یعنی از همان آوانی که جماعتی بدورهم می‌آیندو بحیث یک‌ملت عرض‌اندام‌می کنند، این جماعت صاحب سلطه و سیادتی پنداشته میشود تا بر همه افرادی که در قلمرو آنها زندگی می کنند تطبیق گردد، باین ترتیب « ملت» دارای شخصیتی است ممتایز از مجموع افرادی که چنین جمعیة را تشکیل داده، ملت دارای ضمیری **Unconcience** است و ارادهٔ **Unevalonte** که از ضمیر و ارادهٔ افراد آن فرق می کند ، باین ترتیب این نظریه میرساند که ملت تنها مجموعهٔ از افرادی نیست که در قلمرو معین بود و باش دارند ویا روی هدف مشترک در تکاپواند و یا دارای لغت واحدویا پیرودین واحد پنداشته میشوند ولی با اینهمه ملت دارای شخصیت معنوی بزرگی‌ست که دارای ضمیر و ارادهٔ متمیز از دیگر ضمائر و اراده‌های افراد است . سیادت ایجابی ملت دارای عناصر سه گانهٔ ذیل است :

سلطهٔ انتخاب .

سلطهٔ قانون گذاری .

سلطهٔ اجرائیه که بنام قوای سه‌گانه یاد میشوند که باین اساس ، سلطهٔ قضایی جزئی از سلطهٔ تنفیذ یااجرائی پنداشته شده است . باین‌مفهوم که سلطهٔ قضائی ، حکم را محل تنفیذ قرار میدهد ، ولی این هر سه سلطه در یک مجری قرار می‌گیرند که آن ارادهٔ واحدی است برای ملت ، اما در

---

۱ . ایده لئولوژی اسلامی ص ۲۳۴

اسلام ملت یا امت در برابر حکم اسلامی مسئول بوده و مسئولیت آن بصورت دقیق در برابر تطور زندگی طرح گردیده است ، تطور زندگی برای رسیدن بیک سطحی که از همه مزایای سعادت مندی برخوردار باشد . در اسلام، ملت باهمه افرادان دربرابر نقد واصلاح قرارداشته بدون هیچگونه تمایز باهم مساوی اند و در برابر قانون الهی و در برابر همدیگر و دولت اسلامی مسؤل پنداشته میشوند ، زیراهرعضوی از اعضای ملت اسلام (خلیفة) خداوند و رسول او بوده و در برابر قانون ربانی یکسان اند .

درمیان ملت اسلام کسی را بر دیگری فضیلتی نیست جز بر اساس تقوی ، انسانها همه فرزندان آدم علیه السلام اند و آدم از خاک آفرید شده است که عربی بر عجمی وعجمی را برعربی برتری نیست و سیاه و سفید یکسان و باهم برابر اند و بر همدیگر فضیلتی ندارند جز بتقوا .

وقتی‌بعداز فتح مکه قلمرو اسلام روبه وسعت می‌گذارد، رسول الله صلی‌الله علیه و سلم قریش را مخاطب قرار داده می فرماید باین مفهوم که : ای قوم قریش ، خداوند نخوت جاهلیت و افتخار بر پدران را از میان شما برداشت ، ای مردم همه شما از آدم هستید وآدم‌از خاک است و فخری‌برای انسان نیست، برتری برای‌عربی‌بر عجمی و نی فضیلت عجم برعرب آمده میتواند محقتا با کرامت ترین شما نزد خداوند متقی تر شما است .

۲ - هر فرد ملت در معیشت باهم برابر اند :

جوامع انسانی ، وقتی باسیر تکامل ، تحول می یابند که قابلیت ها و فرق های فردی به پیش روی آغاز کنند و درپر تو اسلام برای بدست آوردن افتخارات شرعی از هم پیشی گیرند . ما در تاریخ درخشان خود شاهد آن هستیم که بسیاری از موالی و غلام زادگان از بزرگترین صاحبان حرفه بوده اند و بسیاری از فقرا ، قیادت‌های سیاسی و عسکری را بدست داشته اند بصورت مثال تذکرمیدهم :

سپاه فاتح مسلمانان وقتی به سرکردگی طارق بن زیاد ازسلالهٔ بربر از آبنای جبل الطارق عبور می کند و اندلس را فتح می نماید ، قیادت دوازده‌هزار نفر را بعهده می گیرد که از انجمله فقط ۲۸۷ نفر از مردم عرب افتخار این فتح را حاصل می کنند و همین شخصیت ممتاز و قوماندان فاتح است که از جملهٔ فصیح ترین مبلغین عرب بشمارمیرود .

۳- در نظام اسلام استبدادی نیست:

. تا وقتی که قانون الهی نافذ بوده و ملت مسلمان مراقب تطبیق آن دیده شوند ، باید بصراحت گفت که هیچگاه استبداد در مسند خلافت نفوذ نکرده و طغیانی درمیان نخواهد بود ، زیرا اسلام مانع استبداد و طغیان است ، بهمین ترتیب برای هر فرد در نظام اسلام آزادی تام بوده،هرفرد وظیفه‌می‌گیرد تا از آزادی خود در راه سعادت افراد و اجتماع خود استفاده نماید .

٤ - مسلمانها همه در ساحهٔ حقوق سیاسی و اظهار رأی در انتخاب خلیفه با هم یکسان و دارای حقوق مساوی اند و از انتقاد و آزادی کلام برخوردارند، میتوانند بر خلیفه انتقاد کنند وتا وقتی انتقاد در حدود اسلام باشد هیچگونه ممانعتی دران دیده نمیشود و این یکی از بدیهیات اسلام است تسلیمی وگردن نهادن جز برای خدای واحد قهار آمده نمیتواند و این ثمرهٔ است از ثمار توحید و شهادت که (لا اله الا الله) واین شعاری است که دیباچه و سر آغاز حقوق سیاسی مسلمانان پنداشته میشود و روی همین عقیده است‌که مسلمانها میتوانند به مدارج‌عالی‌زندگی سعادت مند واصل گردند .

## مطلب دوم : دولت

۱ - تعریف : دولت بمعنی لغوی ان عبارت است ازآنچه‌که بگردش زمان و نوبت از یکی بدیگری می رسد گردش بسود کسی ، دارائی ، ثروت ، مال ودر اصطلاح سیاست ؛ زمان سلطنت و حکومت بریک کشور و نیز هیئت وزیران ، صدر اعظم و وزرای او را دولت گفته اند و جمع ان دول است ، اما حکومت ، مصدری است که از نگاه لغت بمعنی حکم دادن، فرمان دادن ، فرمانروائی کردن به یک شهر یا کشور و اداره کردن شئون اجتماعی و سیاسی مردم آمده است و لی فرق میان حکومت ودولت را به مناسبت معاهدات و روابط بین

الملل یاد می کنند .

شهید سید قطب دولت را چنین تعریف می کند : دولت عبارت از قوهٔ فائقـه و مستقـل و دائمی است کـه بنمایندگی از طرف ملت وبـرای حفـظ منـافـع انسان بر جمیـعت و قلمـروی حکمفرمائی کنـد .

محمد نخشب می گویـد : دولت عبارت از دستگاهی است که ادارهٔ عمومی مردم را در اختیار دارد و انجام وظایف دفاعی ، صحی ، قضائی و تربیتی بعهده انست .

عابد توفیق الهاشمی می نویسد: دولت سلطه است کـه مسئولیت حکم را در اسلام متقبل می گرددو (حاکم) در دولت تنهـا خداوند است .

اما بعقیده اینجانب اگـر دولت چنین تعریف می گـردیـد که : دولت قوهٔ است که احـکام خداونـدی را در اجتماع تطبیق نماید شکل حقیقی دولت را در اسلام افاده می نمود .

خداونـد می فرماید (ولا تـدع مع الله الها آخر لااله الا هو، کل شیٔ هالک الاوجهه لەالحکم والیه ترجعون) باین مفهوم : و هرگز با خدای یکتـا که جز او خدائی نیست دیگری را به خدائی مخوان و (بدان) که هر چیزی جز ذات پاک الهی ها لک و نا بود است ، قرآن و فـرمانروائی عالم با او رجـوع همـه خـلایق بسوی اوست ، خداوند تنهـا اوست مشرع و قانـون گذار .

(ام لهـم شرکا ، شرعوا لهم من الدین مالم یأذن به الله) یعنی آیاخدایان باطل مشرکان به انها شرع و احـکامی که خـدا اجـازه نفرمـوده است جعل کردند ، بالاخره قانون دولت اسلامی از دستور خداوند یعنـی قرآن کریـم منبع می گیرد نه آنکه خـود خواسته باشند ، طبق هوا و هوس قانونی وضع



کنند و جانشین دستور خدا گردانند (و ما کان لمؤمن ولامؤمنة اذاقضی الله و رسوله امراً ان یکون لهم الخیـرة من امرهم و من یعصی الله و رسولـه فقد ضل ضلا لامبینا) باین مفهوم که : به هیچ مرد و زن مومن در کاری که خدا و رسول حکم کنند اختیاری نیست (که رأی خلاف اظهارکنند) و هرکس نافـرمانی خـدا و رسول کنـد دانسته بگمراهی سختی افتاده است .

روی این ارشادات خداونـدی ، این حقیقت واضح می گردد که دولت و حکمفرمایان فقط در حدود صلاحیت خود که تطبیق اوامر خداوندی است میتوانند برای حفـظ منـافع معنوی و مادی قلمرو خود درتلاش باشند وتنها قرآن است کـه دستـور اساسی چنین دولت پنداشته میشود وهیچگاه حق آن برای دولت و هیچکس دیگری داده نشده است تامخالف دستورات الهی به تسوید قانون و فرمانی بپردازد لذا :

دولت و حکومت اسلامی بمعنی دقیق ان حکومت قرآنی است، حکومتی کـه هـوا و هـوس در محیـط ان راه نداشته وحاکمیت حرص وآز وشهوات درآنجا دیده نمیشود، در چنین حکومت مردم ، بازیچـهٔ هـواهای نفسانی قـرار نگرفته و آنچه را خداوند امر فرموده است بدون هیچگونه امتیازواختصاص، محل تطبیق قرار می گیرد.

باقیدارد .

ماخذ - ۱ - الدولة والسیادة فی الفقه الاسلامی - فتحی عبدالکریم

۲ - ایدئولوژی اسـلامی - شهید سید قطب مترجم سید محمد خامنه‌یی

۳ - مدخل الی التصورالاسلامی للانسان والحیاة - عابد توفیق الهاشمی

٤ - بشر مادی - محمد نخشب .

نویسنده :
دکتور یوسف قرضاوی

# خلل در کجا است

ترجمه : ک ـ فاضل

پیوسته به گذشته

## درد دل با ملت مسلمان

من در چندین کنفرانسهای بین المللی شرکت جسته ام ، که در این کنفرانسها ، توصیه‌های مفید، سنجیده شده و با ارزش علمی صادر شده اما بسیار به ندرت روزنهٔ نور را دیده یعنی به ساحهٔ تطبیق گامی نبرداشته است ، و تنها رنگ بالای صفحهٔ کاغذ هم چنان باقی مانده . این همه بخاطر چه ؟ مگربخاطریکه به خوب‌حرف زدن عادت کرده ایم نه به خوب عمل کردن ؟ یا اینکه ما حرف می زنیم و توقع داریم که دیگران عمل کنند ؟ یا اینکه ما چیزی را به تصویب می رسانیم و بعدها آنچه تصویب کردیم دنبال نمی نمائیم که چه شد ؟

من از ارزش حرفهائی که ازدل می خیزد و تاثیر آن انکار نمی کنم ، زیرا معجزهٔ نخستین اسلام (قرآن) کلام و حرف است و احادیث پیامبر صلی الله علیه و سلم‌نیز .اما می‌خواهم بگویم که باید حرف بر عمل حاکم باشد و شاید این هم راز دیگری در بخش بخش و جزء جزء نازل شدن قرآن درمدت بیست و سه سال باشد تا مؤمنان فرصت آنرا یابند که کلمات خدا را به عمل صالح وزندگی پرتلاش تحویل دهند . حتی اینکه عائشه «رضی الله عنها» پیامبر را به جملهٔ مشهورش چنین وصف میکرد که «کان خلقه القرآن» خوی او عمل به قرآن بود .

و از کلمات زندهٔ معاصران یکی هم وصف صحابه به‌این‌است که‌اوشان قرآنی بودند که بد و پا راه می رفتند. حرف زدن ضروری‌است، طوریکه میگویند آغاز جنگ حرف است ، اما اگر از عمل زیاد شد ، ارزش خود را از دست میدهد و اگر مناقض عمل بود بی ارزشتر میشود و وعید خداوند هم در همین مورد به انسان هشداری میدهد که :

" يَا اَيُّهَاَ الَّذِيْنَ آمَنُوْ لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَالاَ تَفْعَلُوْنَ ، كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ اَنْ تَقُوْلُوْا مَالاَ تَفْعَلُوْنَ . صف ۲-۳ .

ای مؤمنان چرا میگوئید ، آنچه نمی کنید ، بزرگ است از روی خشم نزد الله آنکه بگوئید چیزی راکه نمی کنید .

نیروهای اقتصادی مان معطل است ، ما از حیث جغرافیائی در بهترین مناطق ملک پهناور خدا زیست می - کنیم ، از حیث حاصل خیز بودن و زر خیز بودن خاکش ، از حیث وجود معادن طبیعی احجار کریمهٔ و ثروتهای بی شمار دیگر ، اما از ثروتهای خود استفاده نمی کنیم ، زمین خود را کشت نمی نمائیم ، نمی خواهیم از مواد خام خود استفاده کرده ، کشور های خود را صنعتی کنیم ، و اگر

بخشهائی از سر زمین خود را کشت می کنیم ، به روش نیاکان خود کار می کنیم ، تجدید را نمی شناسیم ویا به زمین های زراعتی ظلم و ستم روا داشته آنرا به آپار تمانها تبدیل می کنیم ، اما از تحویل زمین های بایر به زراعتی که در اصطلاح فقه‌اسلامی به «احیاء موات» مشهوراست عاجز و ناتوانیم ، یعنی زمین زنده و سر سبز را می میرانیم و زمین مرده را زنده نمی کنیم !

رسالت ما تقریباً این شده که انسانهای مصرفی باشیم نه‌تولید کننده، وارد کنیم نه اینکه خود سازیم و به دیگران صادر کنیم ، و گاهی‌هم‌چیزی تولید می کنیم که به آن احتیاج نداریم و به تولید آنچه که نیاز داریم، توجهی نمی نمائیم به داشتن لوکسترین وجدید ترین مودل موتر ها (ماشین‌ها) افتخار می کنیم ، در حالیکه خوددوچرخه هم ساخته نمی توانیم . بناء شگفتی نیست که ملیون ها انسان مسلمان از گرسنگی بمیرد و کشور های ما زراعتی هم باشد. ما تازمانیکه از حفر یک چاه آب از زمین ناتوان باشیم ، و انتظار باران آسمان را بکشیم ، و تا زمانیکه به مظاهر راحت بخش زندگی اندیشیده ، فکری به منابع تولیدی نکنیم ، سرنوشت ما ، مانند اهالی آن قریه هائی خواهد بود که برسر ایشان ویران شد و خداوند از آنها چنین حکایت میکند که :

«فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ»

اکنون او افتاده است برسقفهای خود و بسا چاه بیکار مانده وبساقصر گچ کرده شده (خراب گشته)

در حالیکه بر آنها لازم بود که قبل از بناء کردن آن کاخ های آسمان خراش (!) به حفر چاه ها و منابع آب بذل توجه می کردند .

با در نظر داشت این امور جای تعجب نیست که همه کشور های اسلامی درکتله گوری کشور های در حال رشد حساب شود، اگرچه‌اصطلاح «در حال رشد» هم یک تعبیر مؤدبانه است ، و باید کشور هائیکه شتر و خرسوار می شود ، در مقابل کشور هائی که سفینه های فضائی را سوار میشود عقب مانده گفته شود . و اگرچه هوا پیما ها و ماشین های لوکس ساخت دیگران ، را هم سوار شوند ، مگر تأسف آور و خجالت آفرین نیست که تا امروز ما بار دوش دیگران بوده ، آن اندازه کشت نکنیم که خود کفا شده و آنقدر صنعتی نگردیم که شرافت و آبروی خود را حفظ داریم و حمایه کنیم .

ما شاهد برادران مسلمان خود در قارهٔ افریقا هستیم که زیر پتک گرسنگی و قحطی می میرند و آنچه سد رمق کنند ویا تشنگی سوز آتشان را فرونشانند نمی یابند ، در حالیکه ممکن بود ، اگر قبلاً می اندیشیدند و طرحی میداشتند ، چاه ها حفر کرده ، آب را از ژرفای زمین بکشند ، و اگر از آسمان بارانی نبارید ، در عوض از آب چاه استفاده میکردند ، هم چنان ما شاهد یکتعداد مسلمانهای دیگری‌هستیم که کشور ها شان میوه های زیادی ببار آورده ، آنها با دفن کردن میوه جات ، خود را از شرش رهائی می بخشند ! زیرا آنها نمی توانند آن نعمت خداوندی را حفظ کرده ویا به دیگر جاه ها صادر کنند .

مگر این کار همان عجز وناتوانی ای نیست که پیامبر بزرگ اسلام محمد صلی الله علیه وسلم ، از آن خدا پناه خواست و فرمود :

اللهم انی اعوذ بک من العجز والکسل .

مگر این همان عجزو تنبلی ای‌نیست که پیامبر صلی الله علیه وسلم از آن نهی فرمود و گفت : «استعن بالله ولا تعجز» هم چنان فرمود : «ان الله یلوم علی العجز ولکن علیک بالکیس» .

و اگر هر کشور اسلامی به تنهائی خود از انجام چنین اعمال سود مند ناتوان و عاجز باشد ، مگر امکان ندارد از همه کشور های‌اسلامی یک نیروی سازنده تشکیل کرد ؟ اما کجاست آن تکامل و تعاون میان کشور های اسلامی ؟

ما از حیث عدد هم بیکاره و فلج هستیم، اگرچه ما هزار ملیون مسلمان هستیم باوجود کیش واحد ، هر کدام راهی انتخاب کرده و از یکدیگر بیراهه شده ایم ، از دیدن نور حق کور شدیم،در ظلمت سرای طاغوتان زمین تقسیم گردیده و از هم جدا شدیم . از راه خدا اعراض کرده و راه های دیگر را برگزیدیم ، برخی به

راست رفت و برخی به چپ ، گروهی به شرق رو آورد و دیگران بر غرب ، و هشدار خدا را فراموش کردیم که فرموده بود :

«وَاَنَّ هٰذَا صِرَاطِیْ مُسْتَقِیْماً فَاتَّبِعُوْهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیْلِهِ» انعام ١٥٤

و هر آئینه این راه من است (راه است) پس پیروی کنید آن راه را و مکنید پیروی را های دیگر را که (این راه ها) جدا گرداند شما را از راه خدا .

آری ! ما از هم جدا شدیم و متفرق گردیدیم ، تفرقه نیروی بسیار را به تحلیل می برد ، و اتحاد و همبستگی ، گروه اندک را نیرومند می سازد .

ما در جهت تکمیل یکدیگر و تعاون و همبستگی گامی برنداشتیم ، ما در عصری زندگی می کنیم که حرف از کتله و بلوک است ، گروه های اندک و کوچک به زندگی ادامه داده نمی توانند ، از همینرو ما هر روز در پهلوی کتله های سیاسی شاهد پیمان های نظامی وتأسیس بازار های مشترک اقتصادی کشور های پیشرفته هستیم .

و ما مسلمانها خود را از نگاه ملی به عرب و عجم و از نگاه فکری به مرتجع و انقلابی و از نگاه سیاسی به پیروان غرب و پیروان شرق و یک سلسله تقسیمات و نامهای دیگر از هم دور می کنیم .

و جیبهٔ ما بود که از نیرو های عددی خود استفاده می کردیم ، سید جمال الدین افغانی ، برای ساکنان شبه قارهٔ هند گفته بود که : اگر شما ملت ملیونی هند تنها پشه باشید و در گوش انگلیس «وزوز» کنید ، گوشش را کر خواهید ساخت .

اما ما ازین نیروی بزرگ بشری استفاده نکردیم ، و از افزونی عددخود که یک نعمت خداوندی بود برای خود مصیبت ساختیم ، خداوند می - فرماید :

وَ اذْکُرُوْا اِذْ کُنْتُمْ قَلِیْلًا فَکَثَّرَکُمْ (اعراف ٨٦)

امروز از مهمترین آرزو های آنانیکه گمان دارند ما اصلاح و نو آوری خواهیم آورد ، تحدید نسل و کمی تعداد مانرا عنوان می کنند و نظری به ملت های ساکن در زمین نمی افگنند که باوجود ضخامت عددی شان مانند ما شکوه ندارند ، بلکه سعی و تلاش دارند ، از نیروهای آن ها استفاده برده و آن را در خدمت تولید قرار دهند . «حتی در روسیه ، مادر- یکه بیشتر بزاید برایش مدال می دهند»

مهمتر از همه، نیرو های روحی ما نیز بیکاره وفلج شده وما که فرزندان آدم علیه السلام هستیم ، آدم خاکی ایکه دمیدن روح در او، راز کرامت همه بشریت است وملائکه را در برابر آدمی به سجده و اداشته ؛

«فَاِذَا سَوَّیْتُهٗ وَنَفَخْتُ فِیْهِ مِنْ رُّوْحِیْ فَقَعُوْا لَهٗ سَاجِدِیْنَ» . حجر ٢٩

پس چون راست کردمش ودمیدم دروی از روح خود ، «گفتم» پس بیفتید پیش او سجده کنان .

اما حالا تندباد های معصیت وزیده ، شمع ها و چراغهای ترس از خدا را در قلب ها خاموش ساخته ، مدتهاست که مانند قلبهای اهل کتاب سنگوش شده .

«فَهِیَ کَالْحِجَارَةِ اَوْ اَشَدُّ قَسْوَةً» .

و پروگرامهای تعلیمی، ووسائل ارشاد توجیه جمعی‌مان هم در جهت خود سازی روانی ما نقشی را بازی نکرده و اقبال شاعر و متفکر ارجمقام جهان اسلام‌درست فرموده که : مدرسه های جدید چشمهای نسل نو را به یک سلسله حقائق و معارف بازمیکند، اما به چشمش اشک نمی آموزد و به قلبش درد و سوز. ما از دین‌که روح و روان هستی و راز وجود ماست ، برداشت درست و سالم نکردیم ، به ظواهر امور دل باختیم ، خود سازی و تزکیهٔ نفس که میراث بزرگ مان است به آن پشت پازدیم و خداوند می فرماید که :

«قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَکّٰهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰهَا» .

هر آئینه رستگار شد کسیکه پاک ساخت نفس را و هر آئینه ناکام شد کسیکه او را آلوده کرد .

اگر این نفسها تغییر یابد ، در اجتماع دگرگونی رخ داده و مجری تاریخ عوض میشود :

«اِنَّ اللّٰهَ لَا یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰی یُغَیِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ» .

هر آئینه خدا بدل نمی کند حالت قومی را تا وقتیکه تغییر دهند آنچه در نفسهاشان است .

درست است که ما از اعیاد و مراسم دینی تجلیل و بزرگداشت کرده ، دوائر رسمی را در اکثر کشور های اسلامی تعطیل اعلام میداریم ، قرآن و کتابهای دینی را به طبع می رسانیم ، اما این کار ها به این مفهوم نیست که ما رسالت خود را در مقابل اسلام عزیز ادا کرده باشیم ، از مراسم دینی تجلیل می کنیم ، محفل می سازیم اما در مقابل از احکام زندگیسازش تمرد و سرکشی می کنیم ، مانند کسیکه دست عالمی را ببوسد اما نصیحتش را نشود ، و من می ترسم راه آنانی را بر نگزینم که خداوند در مورد شان فرموده :

«وَذَرِ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا دِيْنَهُمْ لَهْوًا وَّلَعِبًا وَّغَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا»

و بگذار کسانی را که دین خود گرفتند بازی و لهو و فریفت ایشانرا زندگانی دنیا .

و اسفبار ترین و بد ترین دوران درمیان یک امت همان عهدیست که دین به بازیچه گرفته شده و بازیچه ، جای دین را تصاحب شود .

چطور نه؟ ما که در عصر کنونی دیوارهای خود را به آیات قرآنی زینت می بخشیم اما زندگی خود را به عمل به قرآن نمی آراییم ، قرآنرا در سر مردگان می خوانیم، و درمیان زنده ها که قرآن به آنها نازل شده حکمش قرار نمیدهیم ، و عملی اش نمی سازیم، برکت را تنها در جیب گذاشتن خلاصه کرده و از تلاوتش سر باز می زنیم ، در حالیکه برکت حقیقی و راستین، در پیروی و عمل کردن به آن است و بس ،

" وَ هٰذَا كِتٰبٌ اَنْزَلْنٰهُ مُبٰرَكٌ فَاتَّبِعُوْهُ وَ اتَّقُوْا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ" انعام ١٠٤

و این (قرآن) کتابیست که فرو فرستادیمش با برکت ، پس پیروی کنید آنرا وپرهیزگاری کنید تا مهربانی کرده شود بر شما ، به خدا جرأت کردیم ، قانونش را تعطیل و احکامش را توقف دادیم و به علم و حکمتش تطاول کردیم ، و طوری رفتار کردیم که العیاذ بالله نسبت به او به مصالح بندگانش بیشتر بدانیم .

" قُلْ أَأَنْتُمْ اَعْلَمُ أَمِ اللهُ ؟"

" اَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيْفُ الْخَبِيْرُ "،

آیا نداند (آنچه در دلهاست)آنکس که بیافرید (مخلوق را) و اوست داننده اسرار ، خبردار ،

من بارها گفته ام و بازهم می گویم که کلید شخصیت این امت ، عظمت و وقارش ایمان است ، ایمان اسلام ، ایمانیکه این امت را بهترین است روی زمین گردانید و او را بر بزرگترین و نیرومند ترین امپراطوری های زمین باوجود تعداد کم و ناتوانی وسائل مادی اش پیروز ساخت .

و توسط همین ایمان شکست نا- پذیر بر حمله ها و هجوم غارتگرانه چنگیزیان کهازمشرق‌آمدند و تهاجمات صلیبیان حقود و کینه توز که از غرب آمدند، پیروز شده و امروزهم توسط همین ایمان پو لا دین و خلل ناپذیر از وارثان جنایت پیشه آن دو گوی پیروزی را خواهند ربود .

یهود از نیروهای روحی‌وانگیزه های دینی خودبهره برداری کرده بوسیلهٔ آن ملت خود را از خواب عمیق بیدار و طائفه‌های بی شمارشان را گردهم آوردند وحتی به همین‌وسیله زبان مرده شانرا زنده کرده و با ما توسط تورات محرف خود چلنج دادند ، در حالیکه ما قرآن خود را همراه نداریم، آنها زیر عنوان یهودیت گردهم آمدند و ما از اسلام دور شدیم ، آنها از تعالیم « تلمود » استفاده کردند ، و ما صحیح البخاری و صحیح المسلم را به باد استهزا گرفتیم ، رهبران یهود با افتخار گفتند که ! اینچنین آموخته ما را پیامبرانمان ، اما زمامداران ما به مارکس و لینن افتخار کردند .

ما دارای بزرگترین عقیده و کاملترین رسالت هستیم ، ما یگانه ملتی هستیم که کتاب آسمانی مان از دستبرد تحریف و تبدیل محفوظ و درامان مانده ولی باوجود آن بی مورد دردمی - کشیم و از منابع حیات آفرین خود غافل و بی خبریم .

ما از نگاه عدد خیلی زیاد هستیم اما مانند کف دریا که نفع مان به کس نمی رسد ، و راز این همه عقب ماندگی در این است که ، ایمان ما کامل نیست ، آن ایمانیکه دنیا در نظرش بی ارزش بوده و آرزوی بزرگش شهادت در راه خدا است . ما طوریکه پیامبر گفته، به بیماری « وهن » مبتلا شدیم ، بیماری حب دنیا و ترس از مرگ . بناء جای شگفتی نیست که هزار ملیون انسانهای کف سیل مانند

در برابر ۳ ملیون یهود شکست نخورند -

ملت مسلمان ما که درهمچوزندگی سراسر تشتت ، پراگندگی ، بار دوش بر دیگران و خود نشناسی بسرمی برد، مسؤلش کیست؟ ما که می خواهیم ، مسؤل این اوضاع حاکم را دریابیم ، شناسائی مسؤل تعطیل و به تحلیل رفتن این همه نیروها برای این نیست که مسؤلین را محاکمهٔ انقلابی کنیم ، وظیفه ما دعوت و مبارزه است و آگهی مردم ، ما می خواهیم بدانیم که از کجا آمدیم و این پراگنده گیها از کجا پیدا شده، سپس درزهای ناشی از خلل را مسدود ساخته و درد را تداوی و از پرتگه‌های سقوط خود را دور کنیم ، بناء آیا مسؤل این همه اوضاع ناسالم حکام و زمامداران است ؟ اکثر مردم این همه را گناه زمامداران دانسته و آنها را مسؤل این وضع اسفبار میدانند ، بدین دلیل که :

۱ - مردم عادتاً خوش دارند که خود را برائت داده و مسؤلیت را بدوش دیگران بیندازند و ملت‌ها هم در مجموع، بارهمه نابسامانیها و نابرابریهای خود را بر دوش زمامداران میگذارد -

۲ - مردم مسلمان از زمامداران خود در طول تاریخ بسیار رنجها را دیده ، وقتیکه مسؤل این اوضاع را زمامداران قلمداد میکنند ، تا اندازهٔ راحت روانی برایشان دست میدهد -

۳ - مسؤلیت به اندازهٔ قدرت وسلطه است ، آنانیکه بیشتر قدرت دارند بیشتر مسؤل هستند و زمامداران هستند که قدرت وسلطه دارند اما از آن استفاده نکرده و مطابق قول خداوند عمل نکردند که می فرماید :

" اَلَّذِیْنَ اِنْ مَّکَّنّٰهُمْ فِی الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلٰوۃَ وَ اٰتَوا الزَّکٰوۃَ وَ اَمَرُوْا بِالْمَعْرُوْفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ -

درین شک نیست که زمامداران بخش بزرگ مسؤلیت اوضاع کنونی را بردوش دارند ، اما حقیقت این است که زمامداران در غالب مشابه مردم (رعیت) خود هستند ، یا بعبارهٔ دیگر زمامداران تراوش ساختمانی ملت‌های خود اند ، حتی زمامدارانی که بر ملتی تحمیل میشوند ، سلطهٔ آنهاهم به همکاری ملت و یا علی الاقل خاموشی آنها بستگی دارد -

یا اینکه مسؤلیت بر دوش علماء که خود را ورثهٔ انبیاء و داعیان حق و هادیان خلق میدانند ، و خداوند از اوشان پیمان گرفته تا دین خود را به مردم بیان داشته آنرا کتمان ندارند ، بر میگردد -

واضح و مبرهن است که برخی از علماء در وجیبه و رسالت تبلیغ دین کوتاهی و سهل انگاری کرده حتی برخی آنها در رکاب سلطان رفته دین را خادم سیاستهای زمامدار و خود را ماشین فتوادهی مطابق درخواست او ساختند -

امروز علماء مانند پیشینیان بوسیله لیستند. روزنامه ، جراید ، مجلات ، رادیو و تلویزیون را در اختیار دارند و به این ترتیب تاثیرشان نسبت به علمای پیشین که تنها یک منبر داشتند، بیشتر بوده و وسائل زیادی در اختیار دارند -

از مشکلات علمای امروزی یکی این است که آنها مامور و موظف زمامداران شده اند ، و زمامداران آنها را به وظیفه میگمارند و خلع وظیفه میکنند ، و مانند علمای سلف صالح نیستند که هر کدام حرفه و تجارتی داشتند ، و نان خود را ، خود پیدا کرده ، باردوش دیگران نبودند -

یکتن از والیان از راز قوت و تاثیر امام حسن بصری رحمة الله علیه پرسیده شد ، والی با صراحت بیان داشت که ما به دین و دانش او نیازمند شدیم و او به دنیا و ثروت ما نیازمند نشد ، بناءوضع چگونه خواهد شد که : علماء به دنیای زمامداران نیازمند شوند و زمامداران هم از دین علماء استغنای خود را اعلام دارند ، البته علمائی هم اند که امانت خود را ادا،و رسالت اسلام را تبلیغ کرده و در راه انجام رسالت اسلام عزیز، با رنجهای بیکرانی دست و پنجه نرم کرده اند ، و بعضی حتی جوانمردانه وبی باکانه سرش را در راه‌خدا قربان کرده است -

یا اینکه مسؤل این همه نابسامانی مردم و ملت اند ؟

اما حقیقت این است که مسؤلیت اوضاع کنونی میان همه طرفها مشترک است و بر همه برمیگردد ، .البته هر کسیکه بیشتر امکانات و وسائل دارد و بیشتر می فهمد مسؤلیتش بزرگتر

است ، مثلاً مسؤلیت عالم و دانشمند از مسؤلیت جاهل بیشتر است ، و مسؤلیت آنکه سلطه و قدرت دارد ، از آنکه ندارد بیشتر است ، و مسؤلیت آنکه ثروت دارد از آنکه ثروت ندارد بیشتر است ، اگر چه که همه مسؤل اند -

پیامبر صلی الله علیه وسلم همه را نظر به مقامش مسئول دانسته و میفرماید که :

" **کلکم راع و کلکم مسؤل عن رعیته** "

باید بخاطر داشت که اسلام کدام طبقهٔ خاص را بنام رجال دین یا روحانیان مسؤل دین نشناخته بلکه هر مسلمان رجل دین بوده و همه امت اسلام در تطبیق شریعت واحکام زندگیساز اسلام، امر به معروف و نهی از منکر مسؤل است -

**« وَ الْمُؤمِنُوْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ ، بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ »**

و مردان مؤمن و زنان ایمان دار بعض ایشان کارسازان بعض دیگرند، امر می کنند بکار پسندیده ومنع میکنند از بدی - من باری گفته بودم که یکتن از داعیان مبرز بعد ازینکه بیانیه اشرا اید کرد ، شنوندهٔ گفت : مدت سی سال است که شما حرف میزنید پس چه کردید ؟ آن دعوتگر مبارز جواب داد که! شماسی سال است که می شنوید چه کردید؟ یعني مسؤلیت شنونده مانند مسؤلیت خطیب — با در نظر داشت درجه ها - تحویل حرف به عمل، افکار و اندیشه‌ها به صحنهٔ واقعیت و تلاش در جهت تطبیق آن است - در اینجا بعض انگشتان بسوی جنبش اسلامی اشاره کنان میگوید که : حرکت اسلامی مسؤل همه مشکلات اعم از سرگردانی‌ها ، جدائی‌ها و . . . ملت مسلمان است ، و باید حرکت اسلامی ، ملت مسلمان را به ساحل نجات می رساند و بعد ازینکه جمع غفیری ازمردم به آن اعتماد پیدا کرده و ده ها هزار نفر پیرامونش حلقه زدند و بدو پیوستند ، باید همه آرزوها تحقق یافته ، و دردها یکسره علاج میشد ، و باید گذشت ایام و مرورسنوات متوالی توأم با رنجها و شکنجه ها جنبش اسلامی معاصر را آبدیده ساخته ، در نضج و پختگی آن تاثیر به سزا میکرد،

که ما محاسبه جنبش اسلامی رابه شماره آینده موکول کرده ، ان شاء الله راجع به آن صحبت خواهیم کرد .

# فیصله

د سیاسی "حیل" "حیلی" د شرق او غرب لتوی
خوږ مون یوه ده ، او هغه ده د سنگر فیصله

د انقلاب او د قیام د روڼ سحر فیصله
د حقیقت پریکړه د "الله اکبر" فیصله

ننگیال

ابوعبدالرحمن احمدزی

# قیادت او رهبري

«ولکم فی رسول الله أسوة حسنة»
تاسی ته د خدای پیغمبر ښه پیشوا او رهبري دی !

د ټولنی په تنظیم او پر مختګ کښی دلار ښود او رهبر رول او اغیزه دو مره زیاته ده چه هیڅوک ور څخه سترګی نشی پټو لای. ان تر دی چه ویل کیږی : الناس علی دین ملوکهم (یعنی خلک د خپل مشر او پاچا په دین او طریقه روان دی)

لکه چه په مثبت اړخ کښی مشر په کشرانو او خپل رعیت او ټولنه اغیزه لري همدارنګه په منفی او ناروا جهت کښی د مشر تا په اثر کم ندی . همدا علت دی چه رسول الله ﷺ د روم مشر هرقل ته په خپل لیک کښی داسی خطاب کوی :

«. . . اسلم تسلم یوتک الله اجرک مرتین ، فان تولیت فعلیک اثم الاریسیین»

یعنی : مسلمان شه په امان به شی او خدای به د وه برابره ثواب در کړی (یوستا د مسلمانیو او بل ستا در عیت) او که مخ دی واړاوه نوستا درعیت یریسیو نو ګناه هم ستاپه غاړه ده.

دا چه قائد او لار ښود ټولنه یا د هدایت سمی لاری ته بیایی او یایی د ضلالت کږی لاری ته کشوی مسلم حقیقت دی نو ښایی دلته څه ناڅه د سالم قیادت د لازمه او ضروری صفاتو په هکله څه ولیکو څو په روان جهاد کښی د افغانستان د مسلمان او مجاهد ولس د لارښوونی په هکله د خلکو او مشرانو پام را وګرزی او د نیمګړ تیاو په اصلاح او بشپړتیا کښی په وړاندی یوګام پورته شی .

هو دلته زه دا میراو قائد د شرعی شرطونو او دا چه څوک د قیادت وړ دی څه نه لیکم . بلکه د کامیاب او بریالی قائد د پاره چه کوم څه لازم بریښی او ژر ترژره ئی د مقصود پړاو ته رسوی په یو څو کرښو با رز او څرګند تکی په ګوته کوم ، هغه ټکی چه د نه پاملرنی په صورت کښی د مشرتابه د ناکامی او سقوط سبب ګرزی . او هغه دادی :

**۱ ـ د هدف او دعوت پېژندنه :**

د دی د پاره چه رعیت او ولس په یوفکر راټول شی او اسلامی نجات ښونکی عقیده د ټولو په اذهانو کښی بشپړ رسوخ پیدا کړی او پدی عقیده ولری چه اسلام د انسانی ژوندانه جامع سمبالونکی دین دی او د همدی عقیدی د پاره کار وشی او ټولی تنظیمی چاری په همدی جهت کښی توجیه او پکار وا چولی شی ، مشرته پکار دي چه تل او خورا زیات د دعوت د فکری تنظیمی او تعلیمی چاروته زیاته پاملرنه وکړی ، او پدی هکله نیغ په نیغه دغه چاری اداره او د خپلی څارنی لاندی ولری ، او د خپلو افرادو ، کار کونکو او ولسی قاعدی او مجاهدینو سره تل په تماس او ارتباط کښی وی. د هغوی نظریات واوری او د مشکلاتو څخه ئی ځان خبر کړی. چه پدی توګه دوی دواړو (مشر او کشرانو) ته ډیر معلومات او تجربی ترلاسه کیږی .

او تر ټولو مهم ټکی دادی چه پدی توګه ټولنه د فکری او نظریاتی اختلافاتو څخه ژغورل کیږی په تیره بیا د مشر او کشرانو د خپل منځی اختلافاتو څخه. او ټول دیو فکر په شاوخوا راټولیږی ,

**۲ ـ د ځان پېژندنه :**

همدارنګه مشرته پکار دی چه په ځان کښی د ضعف او قوت ټکی تشخیص او وپیژنی او که چیری خپل

امکانات شته او نه شته مادي او معنوي توان ورته څرګند نوی نشي کولای چاری په بریالیتوب سره سرته ورسوی لو ځکه ده ته ښایی چه :

الف : د خپل ځان دکم توانی ځایونه وپیژنی او د تقویی او پیاوړ تیا په لټه کښې لی شی .

ب : د خپل ځان د قوت او پیاوړ تیا نقاط درک کړی او د پر اختیا او توسعی په هکله ئی هلی ځلی وکړی.

ج : په اقتصادی ، سیاسی او ټولنیزو چارو کښې د ټولو نظریاتو او افکارو څخه ځان خبر کړی او د عمومی او خپور ثقافت او پوهونی په هکله هیڅ ډول تلاش ونه سپموی .

د : د مسلمانو قیادتونو او مشرانو د شخصیت او د هغوی د رهبری او لارښوونی دا سالیبو ، کامیابی او ناکامی د عواملو او اسبابو څخه ځان خبر کړی .

**۳ - ویښه ځارنه :**

پدی معنی چه هیڅکله د خپلو افرادو څخه بی خبره پاتی نشی د هغوی په اجتماعاتو خوشحالیو او غمونو کښې ګډون وکړی او هر حال څخه ئی ځان خبر کړی او د مشکلاتو په حل کښې اقدام وکړی چه پدی توګه د هغوی د ښه اعتماد او باور مورد ګرزی او په نتیجه کښې د استعدادو لو څخه د هدف په لاره ښه ګټه اخیستل کیدلای شی .

**۴ - ښه مشرتابه :**

دا څرګنده خبره ده چه تل مشران دکشرانو د پاره د مقتدی او پیشوا حیثیت لری . او کشران تل د خپلو مشرانو تقلید کوی . هغوی ته ګوری او د کړو وړو خبرو او اخلاقو او د خلکو سره د هغوی د سلوک او تګلاری پیروی کوی . نو ځکه ښایی چه قائد او مشر دټولو د پاره د نمونی او مثال حیثیت ولری او دا کار بی شکه د افرادو په افکارو او اعمالو ژور اثر غور ځوی : الله پاک وائی :

**«لقدکان لکم فی رسول الله اسوة حسنة»**

ستاسی د پاره د رسول الله په روش کی ښه پیروی ده ، یعنی که تاسی غواړی دچاپسی لاړشی نو د رسول الله پسی لاړشی هلته ستاسی نیکمرغی او د دنیا او اخرت کامیابی ده .

نوښایی مشر داسی کار ونکړی چه د خدای په دین کی ناروا او دنیا په چارو کښې د ناکامی سبب ګرزی ترڅود ده په انحراف ټول ولس بی لاری نشی .

**۵ - ژور او پوخ نظر :**

یو مشر هغه وخت بریالی بللی شو چه د چارو او پیښو په هکله په چټکتیا سره داسی یو سالم او قاطع موقف اختیار کړی چه رو ښانه او د هر ډول غموض او تیارو او تردد څخه پاک وی په چارو کښې قاطعیت صراحت او رښتینولی هرډول شرائطو مناسب تصمیم ټولنه د بی نظمی اوبی انضباطی څخه ژغوری د رسول الله څخه روایت دی چه :

«پاک خدای پوخ او کره کونکی بصیرت دشبهاتو د پیښیدو په وخت کښې او کامل عقل د شهواتو د یرغل په وخت کښې خوښوی »

**٦ - پیاوړی او فولادی اراده :**

د مشرتابه د مهمو صفاتو څخه یوه هم قوی او فولادی اراده او تصمیم دی ځکه همدغه قوی ارادی دی چه مشکلات حل کوی او د خنډونو څخه تیریږی او د ثبات او تینګار په برکت هر ډول کړاوونه زغمی خوهدف دلاسه نه ورکوی او په پای کښې د خدای په نصرت بریالی کیږی .

خوسست عنصری او دارادی کمزور تیا د مشر څخه د مشرتابه صفت اخلی او د ناکامیو سره ئی مخامخ کوی .

**۷ - تفاؤل او ښه ګڼنه :**

قائد او مشرته ښایی چه تل متفائل او امیدواروی او د زمانی جریانونه په ډیره هیله مندی او د هدف په لور کښې د ګټور تیا په تصور تعبیر او تفسیر کړی ، دی هم امیدواروی او نورو ته هم د امیدواری او هیله‌مندی روحیه ورکړی . ځکه دا کار روحاً دی د هدف په خواخګاستی ته هڅوی که نه یوه نا امیدی او یاس کولای شی چه د کلونو کلونو هلی ځلی د خاوروسره برابری کړی . او همدا ده د توکل معنی چه هرڅه ته په ځیر ځیر ګوری دبریالیتوب لاری بی څیړی او بیا اقدام کوی او پر خدای توکل او ویسا کوی .

خو تفاؤل هیڅکله باید په غفلت او نا پوهی تعبیر نشی او د حوادثو او نا ځاپه پیښو په وړاندی دآ ما دګی او چمتووالی فکر باید تل د مشر سره وی . کهنه خوشبینی‌هلته بیا د سادګی معنی لری او ساده مشر کیدای نشي.

پاتی په (۹۵) مخ

صفحاتی از جهاد خواهران مسلمان

نوشته زینب الغزالی
ترجمه : عبدالاحد تارشی

# روزهای از زندگانی من

قبل از آغاز مجدد این سلسله در مجلهٔ میثاق خون تذکر این نکته را لازم می دانم که قسمتهای اول آن در مجلهٔ قیام حق بچاپ رسیده است ، و خوانندگان ارجمند می توانند به آن رجوع کنند.

آنوقت بعد از نشر بخشهای ازین خاطرات داغ در مجلهٔ قیام حق مشکلاتی پیش آمدکه ادامه اش را ناممکن ساخت، و بشکل نهایی سلسله اش قطع گردید.

اینک حالا که به اصرار برادر محترم و دانشمند مدیر مجلهٔ میثاق خون دوباره به سراغ خاطرات زندگی پرمشقت و در عین حال پر افتخار خواهر مبارز مصری زینب الغزالی الجبیلی می رویم ، شنیده ام که این کتاب توسط دو تن دیگر نیز ترجمه شده است : یکی ازین دو تن ایرانی و دیگری افغانی می باشد .

ابتدا تصمیم گرفتم از ادامهٔ ترجمه صرف نظر کنم و معذرت خویش را به دوست دانشمند خود وثیق صاحب تقدیم نمایم، ولی چند عامل مرا به ادامه اش دلگرم ساخت :

اول اینکه ترجمه های دو برادر ایرانی و افغانی تا حال لااقل در محیط هجرت به نظر نخورده وتعداد زیادی از برادران مجاهدی که از جبهات خونین جهاد تشریف آورده اند ، نیز از آن اظهار بی اطلاعی نمودند .

و دیگر اینکه چنین کتاب ارزشمندی که سراپا واقعیت است و نویسنده و قهرمان داستان هنوز زنده و در مسیر پرخطر دعوت و جهاد و مبارزه همچنان باتصمیم وقاطعیت خلل ناپذیرگام بر می دارد ، و آن همه تکالیف و تعذیب های وحشی مافوق تصور و خیال که درین کتاب مطالعه می فرمائید ، وی را ازین راه منصرف نساخته و در ایمانش تزلزلی و در عزمش خللی وارد نساخت، شایسته آنست تا مورد مطالعه و استفادهٔ عموم سنگر داران مجاهد و مهاجرین متعهد بخصوص خواهران مبارز قرار گیرد ، تا از تجارب این شیرزن مسلمان بهره گیرند ، و یقین شان باین محکمتر شود که ایمان و تعهد به مرد و زن مومن ، قدرتی می دهد بالاتر از تصور و تحملی مافوق خیال ، و تعذیب و شکنجه و تکلیف ، عنصر فولادین مؤمن را آبدیده می سازد ، و این کار بشکل بهتر و قابل استفاده ترش جز از طریق نشر آن در صفحات مجلات جهاد امکان ندارد .

و دیگر اینکه ممکن است یک کتاب از طرف چندین شخص مورد ترجمه قرار گیرد و هیچ مانعی درین قسمت وجود ندارد ، چنانچه بخشهای از فی ظلال القرآن نوشته شهید اسلام استاد سید قطب توسط سه شخص که دو تن از آنها ایرانی هستند ، ترجمه شده است ، و در هر یک اسلوب ترجمه بکار گیری عبارات و ترکیب ها فرق دارد و چه بسا که مطالعه کنندگان یکی ازین سه ترجمه را پخته تر و به متن عربی آن نزدیکتر یابند ! !

بعد ازین تذکر ضروری اینک شما را دوباره در جریان وقائعی قرار می دهیم که در دوران حکومت فرعون خونخوار

مصر جمال عبدالناصر برای خواهر مبارز و قهرمان میدان دعوت و جهاد و ثبات واستقامت زینب الغزالی پیش آمده است، قرار می دهیم .

**در راه با عبدالفتاح اسماعیل**

نخستین ملاقات من باوی در سال ۱۹۵۷ در موسم حج اتفاق افتاد . من در بندرگاه سویس در رأس گروهی از زنان تنظیم زنان مسلمان که راهی حج بودند، قرار داشتم ، و از جملهٔ وداع کنندگان یکی هم برادرم محمد الغزالی الجبیلی بود، باری وی را دیدم با شخصی بسوی من می آید که نوری رویش را پوشیده است و مهابتی از چشمانش هویدا است ، برادرم وی را بمن چنین معرفی کرد : برادر عبدالفتاح اسماعیل ، از محبوب ترین جوانان اخوان بنزد امام شهید حسن البناء بشمار می رفت ، جناب مرشد او را دوست داشت و بردیگران ترجیحش می داد ، و بوی اعتماد کامل داشت . و از من خواسته بود که او را بتو باین شکل معرفی کنم تا بشناسی اش .

برادر مذکور مرا تحیت گفت و افزود: انشاء الله با شما درکشتی خواهم بود، من بوی خوش آمدیدگفتم واو بازگشت، و به کشتی بالا شدیم ، و کشتی قدری از ساحل دور شد ، و من به امور گروه حج زنان مسلمان مشغول شدم. و چون بعد از صرف طعام چاشت جهت استراحت به اطاق خود رفتم ، دق الباب شد ، و من اذن دخول دادم ، ولی دق الباب دوباره تکرار شد ، و دق الباب کننده (بعد از دق الباب) از روزن دروازه دور می رفت ، و چون برای با رسوم اجازه مرا برای دخول شنید . داخل شد ، دیدم همان برادریست که برادرم در کنارهٔ بندر برایم معرفی کرده بود. . . بعد ازینکه بر من سلام افگند، درحالیکه چشمانش را بزمین دوخته بود، با تواضع گفت . . . من می دانم که الحمد لله بین تو و امام شهید حسن البناء بعد از اختلاف طویل بیعتی حاصل شده است. و چون از مصدر معلوماتش پرسیدم ، پاسخ داد : خود امام شهید طیب الله ثراه . . . سپس از هدفش پرسیدم ، در پاسخ گفت : می خواهم در مکهٔ مکرمه برای رضای الهی باهم ملاقات نموده در مورد چیزی حرف بزنیم که حسن البناء از تو خواهش تحقق آنرا داشت انشاء الله .

سخنانی بود دارای عباراتی آسان ، اهداف نیکو و نرم، ولی باوجود سادگی اش نیرومند و صادقانه ، حامل تکالیف سنگین بوُد و معنی مطلب را در برداشت و مجالی برای تفکر باقی نمی گذاشت .

گفتم : انشاء الله در مقر هیئت حج زنان مسلمان در مکه یا جده ، و چون در مورد آدرسها پرسید ، از دو برادر در جده یاد آور شدم که وی آنها را می شناسد و ایشان شیخ عشماوی و مصطفی العالم اند و هر دو می توانند وی را به محل اقامتم در جده رهنمایی کنند. برادر مراتحیت گفت و بازگشت .

و در شبی از شب های ذی الحجه بعد از نماز خفتن با فضائل همراه مرحوم شیخ امام محمد بن ابراهیم مفتی بزرگ عربستان سعودی در آنوقت قرار ملاقات داشتم . . . و باهم یادداشتی را مورد بررسی قرار می دادیم که من آنرا به پادشاه عربستان تقدیم نموده و در آن ضرورت تعلیم دختران در عربستان را شرح داده ، وازش خواسته بودم در تنفیذ این پروژه شتاب بخرچ دهد، و مصلحت کشور سعودی را در این امر بیان داشته بودم .

این یادداشت به جناب مفتی سپرده شده واو خواستار ملاقات من گردیده بود .

دو ساعت باوی در بررسی پروژه سپری کردم ، و چون از نزد وی برخاستم ، راه باب السلام(۱) را پیش گرفتم و در نیت داشتم که طواف نمایم، درین هنگام آوازی که مرا بنام صدا میکرد و سلام می داد ، متوقفم ساخت ، و چون ملتفت شدم دیدم که عبدالفتاح اسماعیل است ، وی از راهی که در پیش دارم پرسید و چون دانست که قصد طواف دارم و بعد به محل اقامت هیئت می روم، تا مسجد مرا همراهی نموُد و باهم طواف نمودیم و بعد از ادای نماز سنت طواف روبروی «ملتزم» نشستیم وُ وی درمورد آنچه می خواست با من درمیان گذارد صحبت را آغاز نمود .

نظر من در مورد فیصلهٔ انحلال اخوان را جویا شد .

پاسخ دادم : این فیصله شرعاً باطل است .

گفت : این همان موضوعی است که میخواهم آنرا با تو مورد بررسی قرار دهیم . . . و چون از وی خواستم در محل سکونت هیئت مرا ملاقات نماید ، آنجا را برای بحث چنین موضوعات از خوف سازمانهای جاسوسی ناصری ، مناسب تشخیص نداد ، و بر این اتفاق

کردیم که در دفتر ساختمانی حرم مکی باهم صحبت کنیم. . . در دفتر شخصیت صالح جناب شیخ صالح القزاز ، و در آنجا باهم نشستیم ، ولی او آهسته بمن گفت که بهتر است در حرم باهم ملاقات کنیم و با این اتفاق که در عقب مقام ابراهیم باهم ملاقات نمائیم ، وی بازگشت .

بعد از ادای دو رکعت طواف در عقب بنای زمزم به نزدیک مقام ابراهیم نشستیم ، واو شروع به صحبت درمورد بطلان فیصلهٔ الحلال جماعت اخوان المسلمین و وجوب تنظیم صفوف جماعت و اعادهٔ فعالیت هایش نمود ، و بر این توافق کردیم که بعد از بازگشت از سرزمین مقدس با امام حسن الهضیبی مرشد عمومی اخوان المسلمین تماس بگیریم تا از وی اجازهٔ کار را حاصل نمائیم .

و هنگامیکه باز می گشتیم ، گفت : لازم است درینجا بیعتی با الله تعالی بر این امر داشته باشیم که در راهش جهاد کنیم، و از پای ننشینیم تا آنکه صفوف اخوان را منظم سازیم و آنهایی را که شوق فعالیت و کار را ندارند ، در هر موقعیت و منزلتی که قرار داشته باشند، از خود دور کنیم ، و هر دو بر جهاد و مرگ در راه دعوتش به خداوند بیعت کردیم .

و به مصر باز گشتم . . .

### اذن فعالیت

در اوائل سال ۱۹۵۷ ملاقات هایم با عبدالفتاح اسماعیل در منزلم و در مقر مرکز عمومی زنان مسلمان افزونی گرفت .



مباحث ما دربارهٔ امور مسلمانان بود و باهمه توان خود می کوشیدیم کاری برای اسلام بنمائیم که عظمت و عقیدهٔ این امت را برایش باز گرداند ، و کار خود را از سیرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وسلف صالح و تابعین آغاز نموده و در پروگرام خود ازکتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم استمداد می جستیم .

هدف پلان کار ما گرد آوری همهٔ کسانی بود که می خواهند برای اسلام کار کنند ، تا با ماپیوندند . . . البته همهٔ این چیزها تنها بخشهایی وپلانگذاری هایی بود تا راه خود را تشخیص دهیم، و چون ارادهٔ آغاز فعالیت را نمائیم لازم بود از استاذ هضیبی بخاطر اینکه مرشد عام جماعهٔ اخوان بود ، اجازه بگیریم زیرا بررسی فقهی ما از فیصلهٔ انحلال اخوان باین نتیجه رسیده بودکه این فیصله باطل است ، بدلیل اینکه عبدالناصر هیچ ولایتی بر مسلمانان ندارد و فرمانبرداری از وی بعلت اینکه بهجنگ اسلام دست می‌یازد وحکم‌خدا را تطبیق نمی کند، برایشان‌واجب‌نیست.

با استاذ هضیبی ملاقات کردم تا از وی اجازهٔ فعالیت بنام خود و بنام عبدالفتاح اسماعیل بگیرم ، و استاذ بعد از بازدید های متعدد که در خلال آن برای وی هدف و جزئیات مطالعات و بررسی هایی را که من و عبدالفتاح انجام داده بودیم ، شرح نمودم ، اجازهٔ فعالیت و کار داد .

---

(۱) یکی از دروازه های بیت الله شریف

# صفات خانواده مسلمان

خانوادهٔ مسلمان یک خانوادهٔ ایده‌آل و تعبیر رویای بشریت در مورد خانواده است .

این خانواده الله تعالی و رسولش را می شناسد و خدا و پیامبرش را دوست دارد ، و بدیهی است هر که آنچه را دوست دارد بطور مداوم یاد می کند ، و هر حرف یا حرکت یا عمل را از وی نقل می نماید ، در خانوادهٔ اسلامی تلاوت قرآنکریم، مطالعه و تدریس سنت و سیرت معطر نبوی ﷺ و تاریخ جنبش های اسلامی پدیدهٔ فرهنگی و سرمشق ایدیولوژی، سلوک و تفکر مزدوران آن بحساب‌می‌آید، درحدیث شریف‌آمده‌است: **نعم النساء الانصار، لم يمنعهن الحياء ان يتفقهن في الدين».**

یعنی نیکو زنان اند زنان انصار که حیاء مانع ایشان از فراگیری مسائل دینی نگردید و نیز در حدیث آمده است: «زنان به نبی اکرم ﷺ گفتند: مردان اکثر اوقات ترا بخود تخصیص داده اند، بناء روزی از روزهایت را برای ما تخصیص بده ، سپس نبی اکرم ﷺ روزی را برای ایشان وعده دادند که درآن باایشان ملاقات نموده موعظه می فرمودند و به کارهای نیک ایشانرا امر می نمودند . . .»

روایت شده که بعضی از اصحاب کرام مسائل دینی را بر «امسعد بنت الربیع» قرائت می کردند واو اغلاط ایشانرا تصحیح می نمود. وزن مسلمان دیگری بنام «ام الخیر» در مسجد جامع عمرو بن العاص حلقه های وعظ و ارشاد را برای زنان در قرن چهارم‌هجری تشکیل داده بود و این حلقات تا سال ٤٠١هـ ادامه داشت افزونتر ازین زنی بنام «شریک الدوسیة» در مکه مکرمه پنهانی بنزد زنان قریش می رفت و ایشانرا به اسلام دعوت می نمود ، تا آنکه رازش در مکه فاش شد و مشرکان اسیرش نموده به اهلش باز گردانیدند .

از صفات دیگرخانوادهٔ مسلمان اینست که افرادش مخصوصا زن و شوهر در هر امر اختلافی به کتاب خداوند و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رجوع می‌کنند و این دو مشعل هدایت را حکم قرار می دهند و به فیصله آن تن در می دهند :

«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (النساء ٥٩)

یعنی «روی این اصل زن مسلمان باید بسان مرد مسلمان از اسلام آگاهی‌کامل داشته باشد تا بتواند در امر رجوع به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در قضیهٔ اختلافی شرکت کند . یکی از اصحاب کرام بنام کعب می گوید در مورد زنی که شوهرش وفات نموده و آن زن حامله بود ، با عمر بن الخطاب مناقشه کردم ، من گفتم : این زن می تواند بعد از وضع حمل بدون اینکه چار ماه و ده روز را سپری کند ، ازدواج نماید. دربنوقت آن زن به تایید قول من‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سبیعه اسلمی را دستور دادند که بعد از وضع حمل ازدواج کند .

در خانوادهٔ مسلمان تربیت افراد با ساس وصایای رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و اوامر خداوندی صورت می گیرد و سلوک و روش اصحاب کرام و مردان و زنان نیکوکار و صالح بطور حکایت بیان می گردد و کارنامه های قهرمانان اسلام در طول تاریخ به عوض افسانه های دروغین و قصه های خیالی به اطفال شرح داده می شود .

بدین منظور لازم است خانهٔ مسلمان از کتابخانهٔ اسلامی ولو کوچک، خالی نباشد. درین کتابخانه مصحف شریف و تفاسیر شریف و سیرة النبی و احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و احکام فقه اسلامی و تاریخ اسلام و کتابهایی مربوط به آداب اسلامی باید

وجود داشته باشد، این کتابخانه همیشه مورد استفاده قرار گیرد و متروک نباید باشد .

در خانوادهٔ مسلمان ادارهٔ منظمی وجود دارد که قانون آن چنین است :

**«اَلرِّجالُ قَوّامُوْنَ عَلَی النِّسَاءِ»**

**(النساء ۳٤)**

یعنی حال که قیمومیت و سرپرستی بدوش مرد است پس برای زوجه روانیست بدون اجازهٔ شوهرش از خانه برون شود. روایت شده که زنی از رفتن بدیدار پدر در حالت نزعش به علت غیاب شوهر و عدم امکان اذن خواهی ، امتناع ورزید، و رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم خطاب بوی فرمودند :

**«لقد غفر الله لا بیک بما صنعت»**

یعنی خداوند بخاطر این عمل تو پدرت را بخشید .

در خانوادهٔ مسلمان آرامش و سکون حکمفرما می باشد :

**«وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ اِنَّ اَنْکَرَ الْاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیْرِ»** **(لقمان : ۱۹)**

یعنی افراد چنین خانواده‌ی حتی در هنگام خوشی و شادمانی زیاد نیز درخنده اسراف روا نمی دارند ، چه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اغلبا درهنگام خوشی تبسم می کردند، و احیانا خندهٔ شان تا آن حد می بود که نواجذ (دندانهای پیشروی) شان معلوم می‌شد. ام المومنین عایشه رضی الله عنها می فرماید : «رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نرم ترین و سخی ترین مردم بود ، وی مردی مانند شما بود اما خندان و متبسم بود .

در بین خانوادهٔ مسلمان خوش خلقی و کشاده رویی و مزاح وجود می داشته باشد ، افراد آن با برد باری و رضا در برابر قضا و قدر خداوندی سر تسلیم فرو می نهند ، ازین جهت در خانهٔ مسلمان چهرهٔ عبوس یافت نمی شود ،



و شعار افراد خانوادهٔ مسلمان در خانه و در جریان کار اینست که : «اینکه برادرت را با **چهرهٔ باز ملاقات کنی ، صدقه است»** .

**شگفتن گل** تبسم بر چهره ها بسیاری از مشکلات را بخصوص درشرائط ناگوار حل می کند ، و اثر آن در روح تبسم کننده منعکس می گردد و طرز تفکرش متوازن می شود ، البته منظور از مزاح و خوش طبعی توسل به مزاحهای دور از ادب و اخلاق و گفتن سخنان بیهوده نیست ، چه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مزاح می کردند اما بجز حق نمی گفتند .

در خانهٔ مسلمان آن وسائل بازی که در تقویت جسم موثر است، موجود می باشد مانند توپ فوتبال و تفنگ شکار و وسائل وزنه برداری وغیره ولی اسباب و آلات قمار در آن وجود نمی داشته باشد .

در حدیث شریف آمده است :

**«کل شی لیس من ذکر الله لهو و لعب الا ان یکون من اربعة: ملاعبة الرجل امراته و تادیب الرجل فرسه ، و مشی الرجل بین غرضین و تعلیم الرجل السباحة»**.النسائی عن جابر بن عبدالله وجابر بن عمیر .

یعنی هر چیزیکه ذکر خدا نیست آن لهو و لعب است مگر چار چیز: بازی کردن مرد بازنش و تادیب مرد اسپش را و رفتار مرد در بین دو نشان مسابقه و آموختن مرد آب بازی را .

ادامه دارد

از : شیخ محمد غزالی

ترجمه : ع - واقف

# آیا بر وفق ارزشهای اسلامی با زنان معامله شده است؟؟

آیا با زن در جهان اسلام بر اساس تعالیم اسلامی معامله شده است؟ گمان نمی کنم! حاکم نیشاپوری در کتابش «مستدرک» حدیث موضوعی را روایت نموده که بیش از هزار سال بر عالم اسلامی حکومت کرد. این حدیث می گوید: (لا تعلموا النساء الکتابة ولا تسکنوهن الغرف) زنان را کتابت ونوشتن نیاموزانید وایشان را در اطاقهای بالائی منزل سکونت ندهید. یعنی اگر خانه متشکل از چند طبقه باشد اسکان زنان در طبقات بالائی جایز نیست روی زمین برای شان کافی است و یا راهی زیر زمین شان سازید اگر امکان داشت!

سکونت زنان در طبقات بالائی جواز نداشت، و بخاطر تطبیق این حدیث مکذوب در طول قرنهای گذشته در هیچ شهر و دهی مدرسه ای برای تعلیم و تربیت دختران باز نشد و امر تعلیم زنان از مسائل بیهودهٔ قرار گرفت حتی از منکرات ممنوعه بحساب آمد!!

عبدالله بن عمر از پیامبر ﷺ روایت نموده که فرمودند (لا تمنعوا آماء الله مساجد الله) کنیزان خدا را از مساجد خدا منع نکنید و در روایت دیگری آمده (اذنوا للنساء باللیل الی المساجد) بزنان در رفتن بمسجد ها در شب اجازه دهید. پسر عبدالله بن عمر رضی الله عنه در اعتراض بقول پیامبر ﷺ گفت: آنها (زنان) با استفاده ازین موقع بمفاسد می پردازند بخدا قسم از رفتن بمسجد منعشان خواهم کرد!! ابن عمر رضی الله عنه از پسرش ناراحت گشت و بغضش در قلب وی جای گرفت و گفت: می گویم رسول خدا گفت می گوئی: نی و با پسرش تا آخر زندگیش مقاطعه نمود.

و عجیب اینکه دنیای اسلام برروایت ابن عمر رضی الله عنه و باوجود صحتش اعتنائی نکرد و رأی فرزند بد اخلاق را بر گزید.

**رفتن زنان بمسجد**

از رفتن زنان بمسجد جلوگیری بعمل می آید. و بعد از سال های متمادی جهاد برای نماز گذاری زن در مسجد، فقط دروازه ۱۰% ده فیصد از خانه بروی کنیزان خدا باز گردید ولی در معظم مساجد دهکده ها و شهرها هیهات که زن داخلش شود!!

در دولت امارات متحده عربی بودم و در قضیه قابل یاد آوری شرکت نمودم که جریده الاتحاد آنرا بدین ترتیب نشر کرد:

استاد مصطفی شردی گفت: در یکی از شبهای سه شنبه که مجلسی در مسجد سعد بن ابی وقاص برگذار گرده بودیم سخنرانی پایان یافت و گفتگو آغاز شد. سوالی از محلی که خانمها نشسته بودند شنیده شد. که می گفت: سالها می شود بامردیکه بیشتر از یک زن دارد ازدواج نموده است و شوهرش بوی اجازهٔ رفتن بدیدار پدرش را برایش نمیدهد درحالیکه پدرش کهن سال و تنها است و محتاج بسرپرستی ونگهداری است وسخت احساس نیازمندی بخدمت اولاد می کند. آیا شوهر را اطاعت نماید و پدر را بحالش بگذارد یا شوهر را مخالفت کند و با خواست دل بر احسان پدر پردازد؟

سؤال مطلب پوشیده و مرموزی را مطرح نمود همه باین انتظار که چون سخنران آدم دانشمندیست جوابش راخواهد گفت و معلوم بود که سؤال احساساتی را درقلب ها بر انگیخته است و معتقد بودم که قلب کنیزان نیز از آن جمله بود سخنران خدا را حمد گفت و بر پیامبر ﷺ درود فرستاد و از التزام زن در اطاعت شوهر سخن گفت که چگونه اسلام باین التزام و تمسک و وفا بدان بخاطر صلاح خانواده و سلامت جامعه

پا فشاری می دارد و از آن زن خواست سعی و تلاش دارد تا شوهرش را در اجازه دادن برای دیدار پدرش قانع سازد ولی وی جوابش را با نظر معینی پایان بخشید و با اجتهادی گفت: در صورت استمرار و تمسک شوهر باین موقف بیرحمانه عجیبش بر زن. لازم است به عیادت پدرش مبادرت نماید و در خدمت و پرستاریش بکوشد زیرا که نص قرآنی در مورد والدین واضح وقاطع و صریح است و بر علاوه این مرد بیشتر از یک زن دارد که در خدمتش قرار دارند اگر یکی از آنها برای ادای فریضهٔ خدمت پدر کهن سال مریض ضعیفکه خدا امر کرده است رعایتش شود، برود باکی نیست.

استاد مصطفی شردی سخنانش را بپایان رساند، درمیان حاضرین همهمهٔ ایجاد گردید چون اغلب از حاضرین اشخاص متزوج با بیشتر از یک زن بودند و در پاسخ استاد شردی عدم التزام زنان با و امر شوهران را احساس می‌کردند بطوریکه معارض منطق و مخالف معقول هم باشد. حاضرین با اعصاب مضطرب بمناقشه این نظریه پرداختند و گفتند: این رأی استاد مخالف تعالیم اسلامی است باید از آن رجوع شود برای آنکه اطاعت شوهر قبل ازهرچیزدیگری بالای زن واجب و لازم است. و استاد در رأی خود ثابت بود و نزدیک بود که این مناقشه به سیتزه جوئی، پوچ گفتن ها و دشنام دادن ها انجامد.

مهم آنکه از مسجد خارج شدیم و سؤال درمیان آرائیکه مخالفت کرده بودند معلق باقی ماند و از آقای استاد خواسته شده بود که فتوای خویش را تغییر دهد و بر حبس زن در خانه حکم کند اگرچه پدرش در حال مرگ هم باشد! و فقیه یمانی (از حاضرین مخالف) بتائید رأی خود برای توسعه در مسئله حدیثی را بیان داشت معنایش اینکه خداوند از زنی راضی است که در خانه بماند حتی پدرش هم بدون عیادت وی در آخرین لحظات بیماریش بمیرد برای اینکه شوهرش بسفری رفته و اجازه خروج را هم بوی نداده است. من گفتم این حدیث دروغینی است و بسیار بعید شمردم که از زنی بنام اسلام خواسته شود که علائق خود را با پدر قطع نماید و از ارتباطاتش با وی صرف نظر کند و بگذارد که پدرش بحالت وحشتناکی بمیرد بخاطر اینکه این حق شوهر زن است! و زمانیکه آن بیچارهٔ مسکین عاطفه فرزندیش را از دست داد پس در خانه شوهر از ارزشهای انسانیش چه باقی خواهد ماند؟! و فقط یک زندانی نجیبی خواهد بودکه تنها مهر ووظیفه اش را مالک است نه بیشتر از آن.

دردهات اغلب زنان حق میراث شرعی خویش را در زمین مزارع و مراتع از دست میدادند و زمین فقط میان فرزندان تقسیم می گردید و برادر انیکه زمین را بنا حق تصرف نموده بودند می گفتند: چگونه بگذاریم بیگانه در زمین پدر مان پا بگذارد؟ و قصد شان از بیگانه شوهر خواهر شان بود و اگر چنین اتفاق می افتاد که خواهر حق شرعی اش را می خواست برادرانش تا ابد با وی مقاطعهٔ می کردند...!

و خانواده های شریف تقلید عجیبی دارند - منظورم خانواده هائیست که ادعای انتساب باهل بیت پیامبر ﷺ دارند - دختر علی الرغم افزایش سنش اگر دستی از اشراف بسویش دراز نشود در خانه می ماند ولی مرد حق داردکه با زنان اروپائی و امریکائی ازدواج کند!

امام بخاری از ربیع دختر معوذ روایت کرده است که گفت: ما همراه با پیامبر ﷺ می جنگیدیم و مجاهدان را آب میدادیم و خدمتشان می کردیم و زخمیان و کشتگا ن‌را بمدینه نقل میدادیم. معلوم می شود که عمر این نقلیه بسیار کم بوده است و در روزگاران جنگ و صلح بدون کدام تفاوتی یکسان ناپدید گردیده است. شفاخانه های کشورهای اسلامی امروز متکی به پرستار های خارجی می باشد. راستی اگر زن طوری باشد که از رفتن به مساجد منع گردد پس آیا برایش اجازه رفتن بمیدانهای قتال و نبرد داده می شود؟

**این مطلب دعوت بسوی تقلید غرب نیست**

نمیخواهم منظورم بشکلی فهمیده شود که من خواستار تقلید دست آورد های تمدن غربی در جوامع اسلامی مان هستم من تنها مورد اجراء گذاشتن نصوص دین وسیرهٔ پیامبر اسلام ﷺ و سلف صالح را می خواهم. و این مسلکیست که مردان فاسد و تنگ نظر از آن عاجز اند. من در حین مطالعه، احادیث موضوعی و احادیث واهی ای را در قضیه زن دیدم که غرض بدانها صحت بخشیده است و احادیث صحیحی را میدانم که از مطلبش کنار زده شده.

تعجب نمودم ازینکه بعضی از فقهاء

# سوړ شاعر

کاشکی خو خنده ساحل کی
یوه څپه د سمندر وای
یا په چیغو د مظلوم کی !
د غضب یو پوخ اثر وای
کاشکی گوټ د یوه زندان کی
د قیدی زنځیر شرر وای
له ظلمت سره می جنگ وای
د شپو زړه کی روڼ اختروای
کاش محرک د زلزلو وای
تندرونه می لښکر وای
یا په خیټه د غاصب کی
منډل شوی تیز خنجر وای
کاشکی خلکو سره تللای
یو پښبی لوڅی مسافر وای
د وطن انسان مینه
زما منزل زما سفر وای
چیری چیری می جامی وای
مخ پټن سرمی ببر وای
د تودی مینی په اوږئ
پوخ زما زړه او تتروای
د ولس غیږ کی می ژوندوای
د ولس دزړگی سر وای
ځنگه ښه به دا صحنه وه
څومره ښه به دا منظر وای
زه ولس ته ژړید لای
ولس غیږ کی تینگو لای
د بلبل غوندی ئی گل ته
کړید لای چغید لای

مالمنه کی د خلکو
د وطن نغمی ویلای
زه شاعر وای د دردونو
درد می هیلی تخنو لای
خپلی هیلی می د شعر
په جامه کی را نغاړ لای
پرگنو می زما په شعر کی
خپل ژوندون انځورو لای
زما په شعر کی زما خلکو
خپل ارمان تمثیلو لای
زه ظالم ته خطره واي
زه ئی نه شوای هضمو لای
بیا په تور د بغاوت ئی
زنځیرو کی را پیچلای
په دی هم ئی زړه سوړ نه‌وای
زه ئی دار کی ځیړو لای
ځنگه ښه به دا صحنه وه
څو مره ښه به دا منظر وای
چی زه داسی وینا وال وای
چی زه دا ډول شاعر وای

خو . . .
خو اوس ما کی گرمی نشته
زه یو سوړ غوندی شاعریم
نو ! مرگه راشه ما ویده کړه
د ساړه لحد په غیږ کی

## آوای وط

ببین که خصم بکا شانه ات گزید مقام
ببر بحمله ای هوشش ببر گلوی عدو
افق زخون شهیدان گرفت رنگ حنا
ببین زفتنهٔ ایام خواهر و ماست
بلند شد ز زمین و زمان که هیچ نماند
هنوز درتهٔ پایست آیهٔ قرآن
رسید نالهٔ ابنای این وطن بفلک
صبا برو بحرم در مقام قدس نبی
رسان ببارگه وی که ای چراغ امید
کجاست آنکه شود باز یار و یاور ما
کجاست آنکه بود تاز دیده پاک کند
چه شد کبوتر صلح و که کشته است مگر
چرا بشر همه اعضای یکدگر نبود

نوای نور فگن آنسوی
که تازبویش باروت بوی

## « وحدت »

یکجا شوید مقصد ماو شما یکیست
تهمت بود بدفتر توحید اختلاف
آخر چه است حاصل چندین محکمه
از آتشیکه سوخته شهر هرات را
هر جا به زیر بیرق الله اکبریم
درحیرتم که وسوسهٔ اختلاف چیست
منزل یکی وجاده یکی کاروان یکی
در راه بندگی هوس کرو فرمکن
وحدت شکن مباش که از بهر راستان
بار گران مگیر که در بارگاه عشق
افسون حرص مایهٔ تشریک میشود
تندی مکن که پنجهٔ گیرای عشق را

# حل سیاسی

اگر ساقی مرا از صف رندان دور میسازد
دو چشم روشنش رادر حقیقت کور میسازد
خزان میگردد آخر هر بهار حسن شور انگیز
بنا حق اهل صورت خویش را مغرور میسازد
زمام اختیار اندر کف فرعون و قارون است
پلان و نقشه ها را بلعم با عور میسازد
تزلزل در بنای کاخ می بینم، اگر معمار
اساس طرح خود را از همین آجور میسازد
تو ای پیکار گر زنجیر استبداد را بشکن
نه مظلوم است کو، باظلم دیکتاتور میسازد
هدف پرور دهٔ قدرت، توای سمبول خود کامی
سلیمان را نمی بینی! چسان مامور میسازد
بدست باغبان بی وقوف افتاده تاک ما
ازان ترسم که از انگور ما، می جور میسازد
نه هر آئینه سازی میشود اسکندر دوران
نه هر چینی گری جانان چون فغفور میسازد
(ذبغم) حل سیاسی نیست جز نیرنگ رنگ آمیز
بظاهر گرچه دلها را بسی مسرور میسازد
توگر ازپخته خامیهای خود سازش طلب گشتی
قضا آخر سرت را کاسهٔ طنبور میسازد

غمگین

## تاریخی مسله

د افغان اولس په حقه حقیقی مسئله
د لکونو شهیدانو تاریخی مسئله
په باغی توګه یرغل د روس بی‌دین په‌وطن
په بمبارد او تور توپو د خرابی مسئله
ښاری ځمکی وران تول کلی او کورونه‌په‌غم
په هر خوا سره دنیا د تباهی مسئله
کونډی رنډی یتیمان له هجرتونو سره
اضطراب‌کی په سخت حال د پردیسی مسئله
روغتونوکی دبی سترګو لاس او پښومعیوبین
په مل حیف ئی د حسرت ژنده ګانی مسئله
انتقال د ښځو ګاز او ګران بهاکالونو
په ماسکو کی د غارت غارت ګری مسئله
داسی ظلم ناروانه دی نظر د غمګین
چی بی وچ زور نه حل کیږی قطعی مسئله

ن
بیا برای خدا دشنه ات بکش زنیام
بنوش بادهٔ غیرت بریز بادهٔ جام
هنوز فکر هوس را نیت بکله خام
اسیر حیلهٔ صیاد گشت و زهر بکام
بصحن مسجدومحراب ومقتدی‌وامام
کجاست کفرشکن‌مؤمن خجسته مقام
توای همای سعادت کمی نمای قیام
ببر پیام بسویش‌ز بعد عرض سلام
نگر که جملهٔ عشاق اوفتاده بدام
بوقت بازی آتش میان ظلمت شام
سرشک‌کودک بی سر پرست‌بی‌فرجام
که هیچ دیده نشد برفراز قلعه و بام
یکی بجان دگر اوفتاده چون ددودام
ی حرم زکرم
ی‌گل‌رسدبمشام

ذهب یکی طریقه یکی مدعا یکیست
هبر یکی کتاب یکی پیشوایکیست
عوا یکی وثیقه یکی و قضایکیست
شعلهٔ که سر کشد از پکتیا یکیست
نگر یکی وجبهه یکی ولوا یکیست
شمن یکی و حربه یکی و غزایکیست
محمل یکی و قافله سالا رما یکیست
اده رو که حرمت شاه و گدایکیست
رد لفاق و تلخی روز جزا یکیست
لین مورو سوختهٔ بوریا یکیست
ین هم اگر برهنه بگویم خدایکیست
سیر ژیان وروبه بیدست و پا یکیست

گفته اند نماز زن در خانه اش از نماز وی در مسجد الحرام و مسجد پیامبر ﷺ بهتر است . گفتم اگر امر چنین بود پس چرا پیامبر ﷺ بر صفوف زنان در مسجدش نظارت می کرد و چرا برای آنها دروازهٔ خاصی باز نمود و چرا بعضی را از نزدیک شدن به صفوف آنها بر حذر داشت ؟ ؟

در واقع بهتر آنست وقتیکه مسئولیت تهیه غذا و تربیه اطفال ایجاب می کند زن نمازش را در خانه بگذارد اما زمانیکه این مسئولیت ها تخفیف یافت نباید هیچ کسی چه در روز و چه در شب، از رفتنش به مسجد جلوگیری نماید. یعنی نماز جماعت در مورد زنان مانند مردان مؤکد نیست. اما ایجاب حبس ظالمانه آنها را از زندگی علمی و عبادی نداشته و مسخ کرد نشان را بشکلی که هیچ ارزشی نه در دین داشته باشند و نه در دنیا نمی رساند . آنطوریکه اوضاع اجتماعی جهان بدان انجامیده است .

زمانیکه پیامبر ﷺ مکه را فتح نمود زنان به بیعت شان شتافتند و تعالیم اسلامی را از ایشان آموختند و درخانه هایشان ازین واجب محبوس نماندند. یعنی رابطه زن با حیات جمعی پا بر جا بود و از جهت علمی در خط موازی با مرد حرکت می کرد و در مراتب پائین از آن قرار نداشت .

قبل از فتح مکه زنان بی شماری با سلام گرویدند و زندگی با شوهران کافر را نپذیرفتند و راه هجرت سوی مدینه را برگزیدند. این حادثه وقتی بوقوع پیوست که مسلمانان بعلت شرائط صلح حدیبیه متعهد به بازگرداندن کسانی بودند که بخاطر دینشان از مکه بمدینه فرار می کردند . لاکن قرآن کریم نازل شد و زنان را ازین حکم مستثنی قرارداد و گفت :

**«يَآ اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا اِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوْهُنَّ اَللهُ اَعْلَمُ بِاِيْمَانِهِنَّ فَاِنْ عَلِمْتُمُوْهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوْهُنَّ اِلَى الْكُفَّارِ» .**

ای کسانیکه ایمان آورده اید وقتی زنان مسلمانان در حال هجرت بسوی تان آمدند امتحانشان کنید خداوند بایمانشان دانا تر است اگر فهمیدید که مؤمن اند پس بسوی کافران نگردانید شان .

## زن شخصیت مستقلی دارد

در روایات آمده است که در آن امتحان عمر بن الخطاب زنان مهاجر را قسم میداد که : بخداوند قسمت میدهم که بخاطر ترجیح سرزمینی بر سر زمینی خارج نشده ئی ؟ بخداوند قسمت میدهم که بخاطر کینهٔ شوهری نه بر آمده ئی؟ بخداوند قسمت میدهم که برای کسب دنیا خارج نشده ئی ؟ و بخداوند قسمت میدهم که جز برای خدا و رسولش نه برآمده ئی ؟

درین قسم چه می بینی؟ وچه امری را استنباط و استنتاج می کنی ؟ آیا نمی بینی که زن دارای شخصیت مستقل وجهه واضح و مسلک محترمی است که می جنگد و صلح می کند ، نماز می گزارد و سفر می نماید طبق ضمیر و تفکرش .

کجاست آن شخصیتیکه در مکه با پیامبر ﷺ میثاق بست و به مدینه بسوی وی هجرت کرد ، کجاست آن شخصیت در هویت زن مسلمان قرون معاصر ؟ زنیکه نه کتاب را می شناسد و نه ایمان را ، و نه نماز را می فهمد و نه فرهنگ را بلکه عیب و ننگ است که کسی نامش را بفهمد ویا شبحش ظاهر گردد ؟ ؟ برای اینکه او وظیفهٔ جز تهیه طعام و ارضاء شوهر ندارد . . . !



# دافغانستان اسلامی انقلاب
# او
# دنړی خپلواکی بښونکی نهضتونه

د عصمت قانع ژباړه

د تیروکلنو په لړکی

## منځنی آسیا او افغانستان

د آمو درود په اخوا پیاد یورال تر وسعتو لو پوری دغی پراخی اوغوړیدلی سیمی ته په اسلامی تاریخ کی ما وراء النهروائی .

کله چه له ما وراء النهر څخه یادونه کوو نو د یوه مسلمان امت تیر پرتم او لوړ شوکت مو د یوی لوړی اوستری مانی په توګه ستر ګوته ودریږی دغی سیمی ته د نړی په جغرافیا کی منځنی آسیا هم وائی .

د تهذیب او تمدن دغه لرغونی او او ویاړلی ټاټوبی د اسلام په علمی تهذیبی او کاتوری رشد او نموکی ډیر ستر رول لوبولی دی خو یو وخت داسی هم راغی چی د تشتت افتراق او اجتماعی کړکیچو نو تور او بد شګونه تغر پر دغه مومن روزونکی سیمه بالدی ویراو خپور شو او د دغه علم پالونکی لوی اسلامی ټاټو بی یوه یوه توته دطاغوتی جهالت د پراختیا غوښتونکی حرص قربانی شوه

او نن ورځ د ما وراءالنهر په اسلامی ریاستونوکی دغه استوګن ذهین، نجیب او غیرتی مسلمان واس چی یو وخت ئی اسلامی نړی ته ډیر ستر نابغه پیچیان وړاندی کړی و او د اسلامی نړی د ثقافت او کلتور په غوړولو کی ئی ډیره ستره او ویاړلی ونډه درلوده او د اسلامی امت د ژوند د بیلا بیلو چارو په تنظیم او اِو بِلهونِ کی ئِی مثبتِ او غوره رول لو بولی ؤ .

زموږ د عصر د اشتراکی جهالت تر ناپاکو قدمولو لاندی پامال او دربدره پروت دی .

دا یو افکار له منونکی اصل دي چی د اجتماعی او ټولنیز او پښتون او بدلون عملیه هیڅکله هم بی اسبابو او عواملو د تاریخ په صحنه کی په خپله نه ده راڅرګنده شوی او د هری بدلون جوړونکی پدیدی تر شا یو لړ عوامل او سببونه پراته وی د ما وراء النهر او منځی آسیا د انحطاط ترشاهم ځینی عوامل پراته دی چی څیړله یه ئی

ددی مقامی په راتلولکو برخو کی وړاندی شی .

لیکن ناورین او مصیبت دادی لکه څرنګه چه دغه خط ستره او عظیمه ده په همدو مره غته پیمانه د هغی تاریخ او تیر پرتم سره بی اعتنائی شوی ده د مختلفو تاریخی موضوعاتو او ولسی خلاصون بښونکو نهضتونو په هکله په اسلامی هیوادونو کی هم علمی او تاریخی ټولنی لګیادی تحقیق او مطالعه کوی او د نهضتونو دانحطاط د عواملو په هکله علمی او مفصل تحقیق کوی او په غیراسلامی هیوادونو کی هم په دی هکله علمی اکاډمی او ټولنی کار او تحقیق کوی .

اما د ما وراء النهر د اسلامی ریاستونو د مقاومت د نهضت په هکله د اسلامی هیوادونو محققین او تاریخ څیړونکی هم کانه او راند دی او د غیر اسلامی هیوادو تاریخ څیړونکی او محقیقین هم .

منځنی آسیا د مقاومت د لوی نهضت

په هکله خپل لاس‌ترزنی او کهاله‌ناست دی او پردي خو وائی چی «پردی غم ترد اورو سوړ دی»

که خپلو په دی هکله څه لیکلی دی نو هغوهم فقط د شاهی او درباری دربارونو او جاسوسو شبکو د دستور او آمر، له مخی ئی کاغذ د قام پرمخ څغلولی دی او قلم د ژبی چاپډل ئی د آمریت او سلطنت د گټو او نامقدسو اغراضو په دایره کی سره را محدود کړی دی .

او که پردو په دی هکله څه لیکلی دی نو هغه فقط او فقط تر سفرنامو او چکرنامو پوری محدود دی اوبس .

دارنگه لیکنی لکه څنگه چی دپردی قلم محصول دی همدارنگه د پردی ذ هنیت او اید یا لوژی ترجمانی کوی.

د هر چا د سوچ او فکر خپله خپله اندازه وی او لیکنه ئی هم د سوچ او فکرآئینه داره وی.

لههمدی امله دا ویلای شوچی د ماوراء النهر د اسلامی ریاستونو دلوی انقلابی مقاومت په هکله پراخه اوله معنی څخه ډکه څیړنه نه ده شوی .

او د منځنی‌آسیا د مقاومت د نهضت اوِ غورِځنگِ دِ عروجِ‌دِ زمانِي دِ علمي- فرهنگی سیاسی او ټولنیزو اړخونو په باب تحقیق نا مکمل دی نامکمل څه چی دنیشت برابر دی او نه خو د روسی اِمپریالیزم له سره تاړاک څخه راپدیخوا د دغی سیمی د مسلمانو مجاهدینو د غورځنگ پرځرنگوالی او د مقاومت پر سازمانی فورم او شکل باندی څیړنی ، مطالعی او تحقیقات سرته رسیدلی دی .

د دغی نیمگړتیا - کهالت او سستیا نتیجه داده چی دغه پراخه او مومن روزونکی سیمه چی یوه ورځ د اسلامی تمدن او عرفان ډیره ویاړلی او ستره زانگووه نن د محکومو او بیوزلو انسانانو مسکن دی .

او زمونږ په او سنی عصر کی چی د عامه ابلاغ په‌وسایلوکی‌ډیر پرمختگ شوی دی د منځنی آسیا د مسلمانو ملتونو د ښکیلاک او اسارت مسئله بالکل - د روز نامو مجلو - تلویزیون او نورو اطلاعاتی وسایلوله صفحی څخه بالکل شړل شوی ده .

د اکتوبر له ناورین زیږونکی واویلا څخه راپدیخوا د منځنی آسیا په هکله لویدیځ والو او دلویدئح او اروپا علمی اکاډمیو د ده موضوع په هکله بولړ تحقیقات پیل کړل لیکن دغه کار د دی لپاره نه وچی د منځنی آسیا د مسلمانو ریاستونو د اسلامی تشخص د بیا را ژوندی کیدو لپاره پکی کوم هدف اوِ آرمانِ نغاړلِ شوِی وِي او یا خو د سره جهالت‌په منگولوکی دگیر شوی مسلمان ملت ژغ پکښی دنړیوالو ټولنو غوږ وته رسیدلی وی .

بلکه دغه تحقیقاتی کار یوازی پانگوالو ټولنو د خپل استعماری رقابت پر بنیاد پیل کړ - او خپل هدف ته ئی پکښی رنگ ورکړ -

د اکتوبر له فاجعی څخه وروسته نړیوالو محققینو څینی موثر او گټور معلومات د منځنی آسیا د مقاومت د نهضت په هکله لاس ته راوړل .

د اکتوبر له فاجعی وروسته دمنځنی آسیا د نهضت په هکله د معلوماتو د لاس ته راوړو کار نسبتاً له ستونزو خالی وی .

که په دی هکله کار او تحقیق وشی شاید په نتیجه کی ئی د مقاومت دغور- ځنگ بشپړ تصویر په لاس راشی .

اما په کوم ستر ظلمت کی چی د منځنی آسیا مسلمان‌ملتونه راگیردی، شایبه ئی چندان آسانه نه شی پیدا کیدای او نه خو دومره آسانه په نظر راځی .

څکه چی‌اشتراکی استبداد او بلشویکی د یکتاتور شیف دغه سیمه د رنگارنگ حسینو او رنگینو تبلیغاتو په خم کی داسی رنگولی ده چی له منځنی اسیا څخه ئی د تبلیغاتو په رنگ کی یو جنت جوړ کړی دی او له دی لاری ئی د اسلامی نړی د ښکیلاکِ شوِمِ او بدنام جالِ غوړولی دي

خو په زمونږ د عصر په دی پړاوکی چی د اواسونو - ملتونو او اسیر و مظلومو پر گنو د قیام پاڅون او بیدار خوځښت او یون عصر دی په اوسنی وخت کی د تبدیلی ، اوښتون ، انقلاب او بداون عملیه د نړی په هرگوټ او هرا ړخ کی څه د پا نگوالو غزی استعماری قوتونو پرضد اوڅه داشتراکی‌استبدادی قوتـو نو پر ضد روانه ده او خپله پروسه دوخت او زمانی په جاده کی د مستمر او پر له پسی یون په جریان کی بشپړوی د بدلون او او-

ښتون عمل روان دی او د تاریخ په
ویړه او پراخه جاده کی په څرګنده
توګه سره نن دا حقیقت صفا ستره په
نظر راځی چی د دنیا د سیاسی او
تهذیبی نقشی د بدلون عملیه پسه
جریان کی ده

مونږ پوره باور لروچی د منځنی آسیا
د اسلامی تشخص د اعادی او له سره
استعمار څخه د خلاصون لپاره د ما
وراالنهر د اسلامی ریاستونو راتلونکی
مستقبل له یوه خپلواک بدلون اوستر
ازادی بنسټونکی غور ځنګ سره
تړلی دی

خو پسه دی نازک و خت کی اسلامی
دنیا له یو ستر از ماینښت او د پرلوی
امتحان سره مخامخ ده - لـه یـوی
خواڅخه دوخت قابض غربی فرهنګ
د خپلی بقا لپاره چی له ډیر ستر خطر
سره مخامخ دی وروستی او آخـرنی
کوششونه کوی او له بله پلوه راتلونکی
تهذیب او تمدن کـوم چی غربـی
تهذیب او تمدن تـه د خطر زنګ
غږوی او انسانیت ته یـوه بلـه لاره
ور پـه ګوتوکـوی خو دا تهذیب او
فرهنګ پهرینو او لاندنیو عواملو پر
بنیاد خپـل اصلی کـردارو نـو لا تـر
اووسه پوری په اصولی تو ګه نه شی
اجرا کولی

په تیرو کلونوکی څـه د پاسـه وړم
اسلامی ممالکو خپل آزاد او اسلامی
حیثیت اعاده کـړ او د خپلواکی نـوی
نعمت ئی ترلاسه کړ

د لړی د سیاسـی - ټولنیزو او
اقتصادی خـو ځښتونو پـه عملیـه کی

## استاذ برهان الدین ربانی د جمعیت اسلامی افغانستان مشر د کراچی ښناریانو...

افغانستان سترګی ښخی کـړی وی.
استاذ ربانی دری خبری کولی چی
مسلاسی په انګریزی ترجمه کیدی
دوی زیاته کړه:
مذپلورل شوی عناصر چی د افغانستان
جهاد د روس او امریکی جنګ بولی او
داسی ورته اوتی بوتی وائی، هغوی
د تاریخ په اوږدوکی یواځی او یواځی
د خپلو اغراضو له مخی د افغانستان
د حکامو سره دوستی پالی، هغه که هر
څوک وی، که هغه بله ورځ ئی
دظاهر شا او داؤد دوستی او نژدیوالی
سندری غږولی، پرون د ترهکی او امین

پر دستر خوان راغونډو او نن بیاد
ببرک ته داړی جنګی نیولی دی.
څکه چی دمسلمان په توګهدا ستاسو
فرض دی او د یوه انسان په توګه
دا ستاسو اخلاقی وظیفه .پدغه مطبوعاتی
کنفرانس کی چی دبین المللی آژانسونو
استازی هم ګډ وو د مهاجرو پر مسئله
د ژنیوا د خبرو په ارتباط، د جهادی
قوتونو د اتحاد او د داسی ورته نورو
مسایلو پهشاوخوا رڼا واچول شوه.
پدغه غونډو او کنفرانسونو کی
د حزب اسلامی افغانستان امیر محترم
حکمتیار هم برخه درلوده.

---

مسلمانانو ته زیاتـه ولړ پـه نصیب
شوه.
زموږ په اوسنی عصـر کی د دنیا د
اسلامی ممالکو په هره ګوښه اسلامـی
تحریکو نه او آزادی غوښتونـکی غـور
ځنګونه د اسلام د تیر پرتم او شوکت
دبیا اعادی لپاره د بدلون او اوښتون
عملیه پر مخ بیائی -
په دی وختونوکی د ایـران اسلامـی
انقلاب او د افغانستان اسلامی تحریک
او لوی پر ګنه ایز اسلامـی خوځښت
د نـړی د نـور و انقلابـو او بـدلون
غوښتونکوغور ځنګونو په څیر د خپلو
څواکونو او اساساتو د ټینګښت پـه
لټه کی وی او د مستقبل لپاره د ټولـو
مسلمانـو اسیـرو ملتـونـو مبـارزو او
آزادی غوښتونکو هڅـو او تکلونو تـه

د پرمختـګ او وړاندی تـګ جرئـت
ورکوی
د افغانستان د خلکو لوی پرګنه ایز
اسلامی خوځښت روان دی او د بری
پهلار د سترو قربانیو د وړاندی کولـو
په جریان کی خپل منزل لندوی د از
مونږ د تاریخ لیکونکو او د جهان د
سیاسی رویدا دونو ډیـره غټه لیمګـر
تیاده او ز مونږ لپاره یوه ستـره فاجعه
هم ده چی د استعمار او د امپریا لیزم
ضد تحریک **Anticoloni Movement**
صرف د غربی استعمـار پر ضد بـولی
خو حقیقت دادی چی هـر استعمـاری
ضد طاقـت د استعمـار مخالـف دی -
ولـو استعمار پـه هـره بڼـه او هـره
څیره کی وی

سید نور الله «عماد»

# تاثیر انقلاب اسلامی افغانستان بر جهان اسلام

پیوسته به گذشته

نظر بوعدهٔ که قبلا کرده بودم راجع به اینکه مفصلا راجع به سیاست خارجی ، نظامی و اقتصادی روس ها در منطقه صحبت و بعد تاثیر انقلاب اسلامی افغانستان از لابلای تفصیلات نیات روس واضح خواهد شد.

اینک راجع به فکتور سیاسی روس در منطقه معلومات داده میشود . گرچه طوریکه میدانید فکتور سیاسی، نظامی و اقتصادی روس‌ها طوری غامض وباهم پیچیده و توأمیت دارد که به مشکل میتوان از همدیگر جدا تحت بحث و غور قرار داد . چه روسیه همیش بخاطر جلوگیری از ور شکستگی اقتصادی و جلوگیری از رکود و ضعف اقتصادی خواسته است که بسر زمین هائی که دارای منابع اقتصادی متعددی اند لشکر کشی و یا ایشان را به اقمار خود در آورد و بخاطر رسیدن به این آرمان از سیاست های منفی و فریبنده و مزورانه کار گرفته وزیر پوشش دپلو ماسی همه اعمال شوم خودرا اعمال کرد است . روس ها بخاطر فریب اذهان جهانیان سه شعار عمده و بذهن همه برابر دارند :

۱- دفاع از ملل ستمدیدهٔ جهان

۲- دفاع از زحمتکشان

۳ - استقرار صلح و امنیت درگیتی و خلع سلاح عمومی در جهان .

به اساس این سه شعار گویا دخالت خود را در هر مملکت قانونی میداند ، چه بهانه اش جور است که این‌مملکت زیر یوغ استعمار امریکا بود لذ امابه ایشان کمک کرده ایم تا از زیر یوغ ایشان خلاص و به خاک ما که‌مرکز- اردوگاه صلح وامنیت است ملحق گردند و در ممالک جهان سوم بخاطر اینکه از حقوق کار گران دفاع میکنند حق مشروع خود میدانند که دخالت کنند و این سه شعار خاص بخاطر بلعیدن جهان سوم طرح شده . زیرا جهان سوم است که ملل ستمدیده اند و ضمناً جهان سوم است که زحمتکشان شان در رنج بسرمی برند و جهان‌سوم است که از هر نوع تسلیحات دفاعی محروم اند . گویا این سه شعار عمدهٔ سیاسی حق دخالت شانرا بهر یک از ممالک جهان سوم مشروعیت میدهد وسیاست خارجی‌روسیه در منطقهٔ جنوب شرق و یا رسیدن به بحر هند بخاطر مطالب آتی است :-

۱ - جلوگیری از جنگ ذر وی ویا پیداکردن توان مقابله‌ویاحداقل بدست آوردن مقام مساوی با ایا لات متحددر منطقه .

۲ - جلوگیری از توسعه نفوذ چین در جهان سوم وحوزه جنوب شرق آسیا .

۳ - حفظ مقام رهبریت جهان کمونزم .

این سه اصل سیاست روسیه را تصریح میکندکه گویا روس ها حق دارند ، بهر نحویکه امکان پذیر باشد ، خود را به آبهای بحر هند برسانند که ازین سه اصل سیاسی روسیه بوضاحت پیداست که روس تنها

به اشغال افغانستان قانع و راضی نبوده بلکه اشغال افغانستان یک وسیله است بخاطر رسیدن به آرمان و هدف دیرینه و نهائی دیگر شان. چنانچه بخاطر رسیدن به این آرزو ها از سالهای متمادی به اینطرف زیر پوشش دپلوماسی فعالیت های خیلی گسترده کرده اند. بطور مثال طرح سال (۱۹۶۰) بنام «مصئونیت دسته جمعی آسیا» که روسها خواستند به بهانهٔ این شعار چرب و نرم یک پکت ویا اتحادیه طرف دار بخود میان سه مملکت افغانستان، پاکستان و هندوستان بوجود آورده و ازین راه سه مملکت مذکور رابدام خود دراند ازند که درین وقت پاکستان نخواست دوستی دولت چین را به قیمت نزدیک شدن به روس ها ازدست دهدو اولین مملکتی که از جمله سه مملکت از پیشنهاد مذکور سرباززد پاکستان بود وحتی بخاطر رسیدن به این مأمول روسها حاضر شدند به پاکستانی ها پیشنهاد اعمار پایگاه بحر گوادر را تحت شرایطی که روسها به آسانی از ان استفاده کرده بتوانند دادند ولی پاکستانی ها قبول نکردند و روسها میخواستند از راه آرام و دپلوماسی خود را به بحر هند برسانند و بر علاوهٔ که پاکستانی ها پیشنهاد مذکور رارد کرده اند به ادامه دوستی و تفاهم نزد یکتر و امضای قرارداد های زیاد تر با چین ادامه دادند.

خصوصاً تأسیس شاه راه قراقرم که کوتاه ترین و نزد یکترین راه است بخاطر وصل شدن و نزد یک شدن چینیها به بحر هند که این مسئله‌گویا به‌روسها خیلی گران تمام شد و بازهم روس ها به تلاشهای خود بخاطر مقاصد نهفته در دل ادامه داده چنانچه در سال (۱۹۷۱) در مجمع عمومی ملل متحد روسها خواهان خلع سلاح بحر هند شده اند و ضمناً درسال (۱۹۷۹) کنفرانس خلع سلاح بحر هند و ایجاد منطقه صلح را تشکیل و خواهان ریشه یابی این موضوع به سطح جهان شده اند. این همه‌تلاشها بخاطر دلسوزی بمردم و ممالک اطراف بحر هند نیست بلکه جلوگیری از تسلط دیگر ان تا وقت مساعد شدن زمینه بلعیدن این منطقه توسط روس ها که از تشریح مقاصد بالا به صراحت هویدا میگردد که روس ها به اشغال افغانستان مقاصد پیشرفته تری در سرمیپرورانند که عبارت از رسیدن به آبهای بحر هندو ازان به بعد تسلط حاصل کردن به ممالک خلیج و عرب و بمحاصره کشاندن چین در منطقه.

مقاصد نظامی روسیه در منطقه هویدا است :-

ساختمان جغرافیائی بحر هند طوری است که از دو نقطه مورد تهاجم قرار میگیرد ساحل عدن که جزء خاک یمن جنوبی و در شرق آن تنگه های بالکان سنگاپور که در واقع دروازه شرقی و بحر هند را تشکیل میدهد.

و از طرف دیگر میدانید که کوتاه ترین و مصؤن ترین خط و اصل بین سرحدات شرق و غرب روسیه کانال سویز و بحر هند است.

روی همین منظور است که روسیه بزرگترین ناوگان بحر آرام که در کنار دو رقیب چین و جاپان تاسیس کرده است که مجهز ترین قوای بحری که انواع سلاح های ذر وی را دارد و تقریباً نصف قوای بحری روسیه را تشکیل میدهد.

و از طرف دیگر در سال (۱۹۸۱) اتحادیه لیبیا وحبشه و یمن جنوبی را بخاطر تاسیس بزرگترین ناوگان بحری بوجود آورد و تقریباً سه ربع قوای بحری خود را در آن جامستقر نموده است و از طرف دیگر روسها نا وگان دریای بالتیک و سیاه را که مجهزترین بنادر را در اختیار دارند. ولی بازهم به آبهای آزاد راه ندارند لذا تلاش دارند که در متن آبهای بحر هند جای پا پیدا کنند چه آبهای بحر هند دروازه همه آبهای روی زمین است. چنانچه «آلفرد تیر مهان» دریا سالار امریکا در قرن نزدهم نوشت هرکه اداره بحر هند را بدست گیرد بر آسیا مسلط است، این بحر کلید تمام ابحار است و در قرن بیست و یکم سر نوشت جهان روی این آب فیصله میشود.

بنابر این فلسفه هر دو ابر جناور میکوشند که برسرنوشت آسیا ازین راه مسلط‌گردند. و طوریکه ازمقاصد روسیه فعلا هم معلوم میشود که خود را ازانگاه نظامی آماده میسازند که به این آبها نزدیک شوند چنانچه تاسیس شش میدان هوائی درواخان ونصب‌موشکهای دور برد در منطقه و تاسیس بزرگترین دستگاه را دار دنیا در اشکشم و ضم ساختن منطقه و اخان به خاک خود

معنی و تفسیر آن چنین است که روسها توسط این حرکات نظامی خود میخواهند که اولا راه وصل پاکستان و چین یعنی سرک قراقرم را زیر نظر و فشار قرار داده و ضمناً این سرک را کنترول نمایند و ضمناً رقبای سیاسی و نظامی خود را در منطقه که عبارت از چین است زیر نظر داشته باشند و از طرف دیگر میدان هوائی شندند که تقریباً (۲۵۰) کیلومتر تا بندر عباس فاصله دارد. تا دندان از تانک و طیاره مجهز کردند نشان دهنده پیشرفته ترین مقاصد نظامی را در منطقه میباشد.

**از نگاه اقتصادی :**

قبول مشکلات و مصارفیکه در تسلیحات بحری و هوائی که قبلاً تذکر رفت همه وهمه بخاطر دست یافتن و مقاصد اصلی اقتصادی منطقه است. زیرا مسئله اقتصاد حیاتی ترین قضیهٔ جهان امروز است. اگر اقتصاد یک مملکت ضعیف گردد گویا آن مملکت بارکمر شکن تسلیحاتی و مسابقاتی ذروی خود را پیشبرده نمیتواند بمجردیکه بنیهٔ نظامی و تسلیحاتی این ابر جناور ها ضعیف گشت گویا مرگ ایشان فرامیرسد زیرا ور شکستگی اقتصاد وسیله میشود که پروژهٔ صنعتی و زراعتی و عمرانی مملکت بسقوط مواجه شده و صد ها و ملیونها انسان کارگر بیکار و دست بفعالیت های سیاسی زده و آنوقت است که مرگ شان بسرمی رسد. روی همین منظور تمام وحشت و بربریت و آدم کشی شان بخاطر دسترسی بمنابع متعدد اقتصادی ممالک فقیر وروبه انکشاف است که اکثر منابع اقتصادی شان دست نخورده است و هر طماع کوشش میکند که اول از دیگران دسترسی پیدا کند روی همین منظور است که کل تسلیحات و کل این حرکات محض بخاطر دستیابی بمنابع حیاتی و اقتصادی و انرژی که در راس آن نفت است، می باشد.

بحر هند دارای مساحت هفتاد و سه ملیون و هشتصد هزار کیلو متر مربع بوده و سومین بحر بزرگ دنیاو عرض آن چهار هزار میل و در اطراف آن به تعداد چهل مملکت دنیا که تقریباً یک ملیون نفوس دارد زندگی میکنند این منطقه بنام کندوی برنج یاد میشود تقریباً ۶۰ فیصد نفت جهان ۸۹ فیصد الماس ۶۰ فیصد یورانیم و ۴۰ فیصد طلای دنیا درین سر زمین مدفون است همه چشم های غرض آلود مادی و وحشت زده جهان مفت خورو غارتگر بسوی این منابع سرشار وخدا داد دوخته است. این لقمه خامی است که جهان استکبارو آدمخوار و جهان وحشی مادی جهان کمونزمو(امپریالیزم) بسوی این لقمه خام درحال دویدن اند. اما مردم و حکومت های بی خبر از خدا غافل از همه چیز که حاکم برین سر زمین اند چشم بصیرت شانرا خدا کور کرده که چشم های خود را باز و به جهان بنگرند که چطور دشمنان خوان نعمت شان درحال مسابقه برسیدن به سرچشمه این غنایم اند - این همه تشریحات بالا بخاطر این بودکه تاثیر انقلاب اسلامی افغانستان بالای جهان اسلام را ثابت کند. از مطالعه سطور بالا امیدوارم که دانسته باشید که این دد منشها که به تعذیب و قتل و قتال مردم افغانستان مصروف اند بخاطریست که مردم افغانستان سد راه قرار گرفته اند که دشمن به این آرمان دیرینه خود برسد ورنه روس روس ها کدام دشمنی خاص بامردم افغانستان ندارند. خاص بخاطر ایست که مردم افغانستان نخواستند و اجازه ندادند که افغانستان منحیث گذر گاه ویا منحیث پلی قرار گیرد که روسیه بخاطر دستیابی به این مقاصد شوم خود از ان عبور کند و الا مردم افغانستان بسرنوشت و حالتی که عبارت از تقدیم یک و نیم ملیون شهید و پنج ملیون آواره و ویرانی کل اما کن سرد چار نمیشدند. فعلاً تأثیر این انقلاب را بررسی میکنیم :-

۱ - اگر خدا نا خواسته این انقلاب ناکام شد و قضیه به اشغال افغانستان انجامید روسیه گویا بهمه مقاصد دیرینه و مطروحه خود که شرح داده شد میرسد. دیگر یکوجب خاک جهان اسلام از تعرض روسیه در امان نخواهد ماند.

۲- اگر به حمایت و عنایت و لطف خداوند و شهامت راد مردان باایمان و سنگرداران راستین و صادق، پوز روس ها را به خاک مالیدند و شرمسار شکست خورده و سر انجام افغانستان توسط سنگرداران متدین پیروز مند و آزاد و از اشغال برآید و به جای این وضع فعلی حکومت اسلامی که میراث بر حقیقی شهدا و سنگرداران است جای گزین شود دیگر افغانستان تا ابد منحیث یک سد آهنین بمقابل مقاصد شوم حریصان روسی تاسیس و بعد همه

امت مسلمه و ممالک اسلامی که اکثر در اطراف بحر هند زندگی میکنند از تجاوز روسیه تا ابد در امان خواهند بود. ای کاش مسوولین ممالک اسلامی و امت مسلمه ممالک اسلامی وظیفه و رسالت خود را در قبال جهاد برحق افغانستان که ثمره مادی و معنوی آن تحویل خود شان و ملت شان میگردد میدانستند و نمیگذاشتند که این جهاد به نسبت مشکلات و ضعف و ناتوانی به ور شکستگی مواجه شود ایکاش این جهاد و آن سنگر را سنگر جهاد خود میدانستند و به پهلوی راد مردان افغانستان می ایستادند . مثلیکه مردم افغانستان و زما مداران وقت افغانستان در سالهای (۱۹۱۹)و۱۹۱۷ و۱۹۲۳ و ۱۹۲۷کاش وظایف اسلامی خود را در قبال جهاد برحق مردم ماوراء النهر می شناختند و نمیگذاشتند که آن ممالک اسلامی و ملت های اسلامی و آن کانون مقدس اسلامی و مسلمین زیر پای روسیه پلید پایمال میشد و آن سد ابدی درهم نمیریخت ، فعلا نوبت اذیت و قتل قتال بما نمیرسید متاسفانه حکومت های خدا نا ترس و بیگانه از اسلام عزیز و جاهل و نا آگاه درآن وقت نه اینکه وظایف اسلامی خودرا نه شناختند و برمردم ومجاهدین بیدفاع و مظلوم آندیا رکمک نکردند بلکه بابستن پیمانهای نا جوانمردانه و دوراز انصاف و مروت بشری (۱۹۱٦ و ۱۹۳۱) خود حاضرشدند و رضا داده و امر دادند که کل خاک مسلمانان اشغال و کل مساجد واماکن مقدس شان بویرانه تبدیل و رهبران و راد مردان و مجاهدین راستین شان از تیغ روس کشیده شوند همان بود که مقاومت برحق (۱٤) ساله مردم غیور و متدین آندیار فروکش و سر زمین هزار ها نسل تربیت یافته امت مسلمه تحویل کفر گردد وسیله شد که روزی فرا رسید که دیوپی آتش بجان به اشغال آن سر زمین پهناور و سر زمین وسیع نفت خیز و طلا قناعت نکرده به سراغ اذیت و قتل مردم واشغال افغانستان عزیز بیایند حال نوبت بدیگر ملت ها رسیده است که آیا مثل حکومت های غافل و از خدا بدور افغانستان آن زمان دست زیر الاشه می نشینند تا افغانستان اشغال و بعد نوبت بخود شان برسد ویا اینکه دست بدست داده یک قوت و قدرت . اسلامی را تشکیل میدهند که درس تاریخی به این سگ دیوانه بدهند ویا چطور ؟

## به مردمم به پیشگام رستخیز عصر مان سلام

جلال فرهیخته

بمردمم ،
بمردم دلیر و قهرمان من ،
که در نبرد بی امان خویش ،
کشد ز روز گار روسها دمار ،
سلام باد بی شمار .
به میهنم
به زاد بوم قهرمان پرورم ،
که زاد گاه شیر مرد های خاور است ،
و ابتکار رستخیز عصر ما ،
بدست غازیان بی بدیل این خجسته کشور است ،
هزار بار افتخار .

عبدالسلام «پیمان»

# ابرقدرتها و کشمکش های جهانی

جهان پهناور و پرطول و عرض که از نگاه متقدمین و تذکره نویسان سابق بنام کرهٔ خاکی یاد میگردد ، در ادوار مختلف تاریخ و در درازای عمر پر پیچ و تاب خود شاهد حوادث و کشمکش های اقوام وملل مختلف بوده ، اکثر این کشمکش ها و درگیری ها بر اساس انگیزهٔ قدرت طلبی و توسعهٔ جوئی و حاکمیت نمودن یک ملت بر دیگران صورت گرفته است .

اگر تاریخ حوادث و واقعات دنیای پرآشوب را بررسی و مطالعه نمائیم و در موردهریک از جنگ ها و درگیری های ملت‌ها وقبایل تحقیقات عمیق انجام دهیم ، صحنهٔ پرتلاطم و حوادث پرورگیتی در دوره های مختلف تاریخ دارای قدرت های بزرگ لشکری و کشوری بوده و در جهت ایجاد وقایع و حوادث میان جوامع عقب مانده وبدوی نقش اساسی و قاطع را ایفا نموده و بمنظور سود جوئی و بهره یابی ازین کشمکش ها با انواع دسایس و توطئه ها دست زده واز آن به نفع خویش استفاده نموده اند .

در دورهٔ کنونی تاریخ که باصطلاح مؤرخین و واقعه نویسان بنام تاریخ معاصر یادمیشود باثر پیشرفت ساینس و تکنالوجی رقابت های تازهٔ بخاطر تسلط بر ممالک ضعیف و عقب مانده درمیان قدرت های بزرگ جهانی در جریان است ، سردمداران تاریخ معاصر بمنظور نفوذ و سیطره بر جهان تلاش های استعمار گرانه و غیر انسانی را براه انداخته و در راه رسیدن باین ماموال جنگ های خانمانسوزی را در مناطق مختلف جهان شعله‌ور میسازند، گاهی ملت‌های مظلوم و دربند کشیدهٔ تازهٔ سیاه افریقا را بر علیه یکدیگر تحریک مینمایند و با براه انداختن جنگ های داخلی و درگیری های قبیلوی آنها را ذلیل و ناتوان میسازند و زمانی توده های بیدفاع و محروم آسیا و آمریکای لاتین را با نیرنگ‌های استعماری و پلانهای شوم توسعه طلبی مصروف جدال و کشمکش های بی موجب مینمایند .

آری ! قدرت‌های استعماری و پیشقراولان مکتب شیطان در جهت رسیدن به اهداف شوم و غیر انسانی شان از انجام هیچگونه اعمال ناروا و وحشیگری دریغ نمیورزند، پلانها و دسایس مختلفی را بمنظور در بند کشیدن ملت‌های عقب مانده و محروم پی ریزی مینمایند و در راه به ثمر رسانیدن طرح‌های شیطانی شان بوسایل گوناگون متمسک می شوند تا زمینهٔ مساعد و درستی را برای مداخله در امور داخلی این ملت ها بوجود بیاورند و بدینوسیله آنچه را که میخواهند در میدان عمل پیاده نمایند .

توسعه جوئی و کشور کشائی با در نظر داشت پیشرفت ساینس و تکنالوجی وآگاهی ملت های عقب مانده و تحت ستم تغییرشکل یافته و تاکتیک های کهنهٔ استعاری که بمنظور دربند کشیدن توده‌های بشری در نقاط مختلف جهان براه انداخته می شد مؤثریت خود را از دست داده و در میدان سیاست جهان کنونی از چلند باز مانده‌است.

امروز استعمار بخاطردستیابی بر ممالک عقب نگهداشته شدهٔ جهان پیش از آنکه به لشکرکشی و تجاوزات نظامی برحریم یک کشور بنماید به صدور اندیشهٔ استعماری و دگرگون ساختن اذهان و عقاید توده‌های آن مبادرت میورزد ، در تاکتیک وبرنامه های جدید قدرت های استعماری بعدفرهنگی مؤثر تر و ارزشمندتر از ابعاد دیگرمیباشد با ورود این بعد مهم و بنیادی درمیان مردم ، زمینهٔ فعالیت و مداخله در ابعاد دیگر میسر میگردد . چنانچه اگر تاریخ سیاسی جهان را نظر اندازی کنیم، تحولات سیاسی و دگرگونی های اجتماعی ملت ها را تحت بررسی و دقت قرار دهیم می یابیم که از آنکه مردم را به‌استعماراقتصادی وسیاسی کشورهای استعماری در اکثرنقاط جهان‌قبل از آنکه‌مردم را به استعماری اقتصادی وسیاسی بکشاند به دام گذاری جهت در بند کشیدن

توده های عقب مانده از طریق صدورعقاید و اندیشه اقدام مینمایند و در مراحل بعدی متوجه بخش های دیگر جامعه میشوند .

هدف و مرام استعمار در طول تاریخ باوجود دگرگونی ها و تحولات در تاکتیک وبرنامه، ثابت بوده ، هیچگونه تغییری در اهداف شوم‌استعمار بوجودنیامده‌است‌اگرامپراطوران مغل و یونان سال های متمادی آتش جنگ را در بخش اعظمی از جهان هستی شعله‌ور ساختند و بمنظور دستیابی و تسلط بر صحنهٔ گیتی صدها هزار انسان بیگناه و مظلوم را قربانی آرمان پلید و غیر انسانی خویش نمودند و یا امپراطوری بریتانیا که در تاریخ جهان بنام استعمار کهنه کار یاد شده است قسمت بیشتر کرهٔ زمین را باثر جنگ های بنیان بر انداز تحت تسلط خود در آورده هدف و مرام شان همانا چپاول نمودن منابع مادی و بدست‌گرفتن سرنوشت ملت‌های دربند کشیده شده بود ، بهمین شکل ابر جنلوران عصر «روس جنایتکار و امریکای تبهکار» که در رأس استعمار گران جهان کنونی قرار دارند و اکثر بدبختی‌هاو نابسامانیهای دنیای‌معاصرمحصول توسعه طلبی و جهانکشائی این دو شیطان بزرگ است ، اهداف و آرمان شوم و غیر انسانی شان مانند استعمار گران سیه کار سابق حاکمیت بر جهان و بزنجیر کشیدن ملت ها و جوامع عقب مانده و استفادهٔ ناجائز از منابع مادی طور دلخواه میباشد.

اگر چندی قبل کشمکش های جهانی و جنگ های تحمیلی در نقاط مختلف دنیا باثر شیطنت های قدرت های استعماری فرانسه ، انگریز هسپانیا وغیره دامن زده می شد و نیروهای غاصب و وحشی این کشور ها بشریت را به گودال تباهی و بدبختی سوق میدادند ، اکنون‌قشون‌های چپاولگر و آدمخوار ابر جناوران عصر باتمام ساز و برگ مدرن نظامی جهت‌نابودی ملت های محکوم داخل کار میشوند و با فجیع ترین شیوه در جهت ریشه کن‌ساختن نسل بشر وارد معرکه میشوند ، چنانچه روس های وحشی ، بمنظور دست یابی برآب های گرم و منابع نفتی شرقمیانه که هدف اصلی و عمدهٔ آنرا تشکیل میدهد ؛ یکصد هزار نفر از قشون سرخ و تعداد بیشماری از تانک‌های غول پیکر و طیارات پیشرفته و بلند پرواز داخل کشور زیبا و باستانی ما گردید و در طول هشت سال با سنگر داران مکتب قرآن در افغانستان انقلابی دست و پنجه نرم کرد و از انجام هیچگونه اعمال غیر انسانی‌دریغ‌نورزید دهات وشهرها را به ویرانگاه ها مبدل ساخت و صدهاهزار انسان بیگناه و مظلوم را به شهادت‌رسانید و در حدود بیش از سه ملیون نفر خانه و کاشانهٔ شانرا ترک نموده به کشور های همجوار پناهنده شدند باوجود آنهمه‌جنایات و سفاکی ها تا هنوز در راه رسیدن به آرمان باطلش به جنایات غیر انسانی‌خویش ادامه میدهد .

همچنان امریکای تبهکار با دستیاری صهیونیسم جهانی از مدت ها باینطرف‌ملت مسلمان فلسطین و کشور های مسلمان‌عرب را تحت فشارهای گوناگون نظامی و سیاسی قرار داده و سرزمین اصلی و آبائی ملت مبارز فلسطین را به اسرائیل‌غاصب‌ومتجاوز سپرده صدها هزار نفر از مردم آن خطه‌را از خانه و وطن شان بیرون رانده بزندگی رقتبار و ذلت آورد چار ساخته است ، تحولات و دگرگونی های مناطق دیگرجهان نیز بدون مداخله و نیرنگ قدرت های استکباری صورت نگرفته است .

ممالک همیشه درگیر چون ، کامبوج ، ویتنام ، لاؤس ، لبنان اتیوپی و اکثر کشور های افریقا و آمریکای لاتین باثر دسایس و پلانهای توسعه جوئی قدرت‌های‌استعماری به میدان جنگ و کشت و خون مبدل‌شده همهٔ منابع مادی و ثروت طبیعی این کشورها خرچ مصارف نظامی و هزینهٔ جنگی این دول میگردد که فیصدی بزرگ بودجه مالی آنها را تشکیل میدهد،براساس کشمکش های دراز مدت در مناطق عقب ماندهٔ جهان نیازمندی این کشورهابه‌سلاح و مهمات پیشرفته بیشتر گردیده و زمینهٔ مساعدی برای فروش تولیدات نظامی ابر جناوران خون آشام مهیا میگردد .

استعمار جهانی برای اینکه‌کارخانجات‌اسلحه سازی شان به رکود مواجه نگرددبازارگرم برای عرضه و فروش تولیدات کار نجات سلاح سازی بوجود بیاید ، همیشه‌مصروف تهیهٔ پلان و طرح دسایس در جهت برپائی جنگ درمیان ملت‌های محروم و عقب‌مانده میباشد و بدینوسیلهٔ آتش جنگ و بدبختی را در نقاط مختلف دنیا شعله‌ور میسازد تابتوانند با خاطر آرام و فارغ از پریشانی ها سلاح خویش را با قیمت زیاد بفروش برساند و ممالک داخل‌جنگ‌را بحالت ناتوالی‌وعقب ماندگی نگاه بدارد .

بر اساس معادلهٔ ثابت شده تمام کشمکش ها و زد و خورد جهانی که در جریان است باثر دست اندرکاری‌های قدرت‌های‌استعماری بوجود آمده و چرخش این در گیری ها و اختلافات با دست پرتوان ابر جناوران جهانخوار به فعالیت می پردازد ■

گر چه پردازد زخون لاغران ساغر ستم — چنگ ودندان می‌نماید باز برلاغر ستم

کهنه‌شیادی‌است‌این‌شیطان رنگ آموخته — زین درش راندیم ومی‌آید زدیگردرستم

چارهٔ‌دردازکه جویم چون طبیب آ بدرد — داد مظلومان که‌گیرد گر کند داورستم

سید علاؤ الدین «اثیر»

انهم اتخذوا الشیطین اولیاء من دون الله
و یحسبون انهم مهتدون الاعراف - ۳۰

# اگر میخواهید از استثمار نجات یابید

نیا ئیا

پیوسته به گذشته

# به استعمار فرصت ندهید

## استعمار و انسان

استعمار ، شخصیت افراد جامعه را مسخ و به جمع مال و طلب افزونی آن تشویق و ترغیب نموده سرکش ، طاغی و قدرت طلب بار می آورد ، ذهنیت ها را طوری عیار می نماید که پذیرفتن هر شری برایش ممکن وسهل باشد و پیش از آنکه مبتکر و متفکر باشد منفعل و اثر پذیر .

استعماراز تاثر انسان در اجتماع، اقتصاد ، سیاست، فرهنگ، نظام آگاهی کامل دارد و آرزو دارد همه این‌شاخه هامورد بهره‌کشی اش واقع گردد ، اگر یکی آن از چنگ استعمار رهائی یابد دیگر چشم استعمار خوابی خوشی را نخواهد دید. از لحاظ قدرت و توان نظامی استعمار قادر نیست تاتک تک افراد جوامعرا با همه ابعاد آن بقبولاند و متقاعد گرداند که بهره ده و بار آور باشد ناچار بقصد تسخیر افکار و اذهان افراد نیرنگ ها می بافد و آن نیرنگ‌های شیطانی را با قدرت های طاغوتی همگام نموده ساحه را برای فعالیت‌های خود باز می دارد . انحراف افکار و اذهان نیز به نیرنگ های استوار و جالب نیاز مند است و باید نمونه‌های جالبی ارائه دهد تا افکار جامعه بصوب آن متمایل گردد .

اینجاست که استعمار از اجتماع، اقتصاد ، سیاست و فرهنگ و نظام .... وغیره ، بت هائی می آفریند تا مرجع عبادت عموم قرار گرفته تشنگان را با جلوهٔ سرابی بفریبد . این مگر کارگر نمیشود مگر اینکه انسان از تسلیم و عبادت خالقش منحرف گشته و بخدایان و معبودان بیشتر بگرود. استاد محمد-قطب سیمای انسان استعمار زدهٔ قرن بیستم را چه خوب ترسیم کرده است که میخوانیم :

«اکنون بار دیگر به سراغ انسان سرکش و متکبر قرن بیستم می رویم تا به بینیم که در اثر این تمرد و طغیانی که در برابر خدا آغاز کرده چه فجایع و چه گناهانی مرتکب شده است ؟ !

انسان این قرن می گوید : من از قید بندگی و طوق عبودیت رسته ام و برنامهٔ زندگی را خود به میل‌و ارادهٔ خویش طرح و تنظیم می کنم !

انسان این قرن می گوید : من عقاید و سلوک خودرا بروفق عقل ونظر خود پایه گذاری و ترسیم می‌کنم .

انسان این قرن میگوید : من زندگی کنونی و آیندهٔ خود را با استقلال ذاتی و بدون سرپرستی خدا میسازم .

این ، خلاصه ادعای انسان این قرن است که در نتیجه همان ادعای خویش را از سنگر حمایت خدا بیرون رانده و بدان مکر و حیله شیطان در افگنده است ».

آری ! این شیطان حیله گر ومکار همانا استعمار است . دیگر شبهۀ باقی نمی ماند که استعمار افکار آدمی را بابت سازی پدیده هائیکه اگر در تحت رهبری شریعت قرار گیرند جامعه‌آفریده میشود که رفاه ونجات و فلاح بشریت در آن مضمر است ، را تسخیر واسباب هلاکت و هبوط جوامع را فراهم می-آورد. بالاخره استعمار انسانرا از تمدن که خود ساخته است چنان بیگانه اش میکند واختیاراتش را میگیرد که دیگر جواز ندارد از موجودات طبیعی برای شفاء دردش به اندازۀ قابلیت استفاده کند ، و به طبقه حاکمه طاغوتیت را تلقین، تعلیم‌وتمرین میکند تااز انسانیت الینه اش ساخته و فطرتش را با ظلم و فحشا و فساد مسخ کند .

بر انسان امروزی که در مسیر حالات تنوع قرارمیگیرد ضروریست حد اکثر تلاش خود را بکار برد تا اهداف استعمار را تشخیص داده آگاه و نا آگاه عنصر مفید استعمار واقع نگردد در عوض نیرنگ های استعمار را افشا و توده ها را از آفات و مصائب آن تنبیه نماید .

**استعمار و فرهنگ :**

نخستین کانونیکه در یک اجتماع توجه استعمار را جلب میکند فرهنگ آن جامعه است . فرهنگ در جامعه ارزش خون در بدن را دارد ، اگرخون بدن فاسد شود تمام بدن رنجور،ذلیل و بیمار گردیده در مسیر سقوط قرار میگیرد.هم چنین اگر فرهنگ اجتماعی را فساد که آرزوی استعمار است فرا گیرد آن جامعه بسرعت طریق انحطاط را می پیماید ؛ چنین ملت ارزش آلۀ را دارد که در دست استعمارمی چرخد. اگر ملتی میخواهد مانند آلۀ استعمال نشود بکوشد که دست استعمار را از مولفه های فرهنگ آن ملت کوتاه کند .

**علم :**

قرن بیستم به‌علم ارزش بالاتر از مقام علم‌را اعطا کرده است ، مقام علم از شناخت ومعرفت تجاوزکرده ، مالک صفات خالقیت و خدائی گردیده ، این انحراف عاری از هدف‌مشخص نیست . علم (وسیلۀ کشف مجهولات) را در مقام خدائی قرار دادن وبه آن اطمینان کامل داشتن زمینۀ نسیان از خالق و پروردگار حقیقی را فراهم میسازد . علی‌الر غم آنکه با شیوۀ استقرائی آشکار میگردد که آنچه را اصل مسلم علمی می دانیم و به آن یقین و ایمان می-آوریم در تحلیل آخری به بدیهیات منتهی میشود که پای تجربه وحس و عقل در مقام ثبوت آن لنگ است . فقط برای تعمیر بنیاد علم باید آن بدیهیات را پذیرفت و صفت نیاز مند بودن علم را از علم نمیتوان گرفت . اینجاست‌که استعمار از علم خدا میسازد و استخدامش می کند تا تودۀ عظیم جامعه را بوسیله این معبود خودساخته اش به اسارت بکشاند . علم با وجود مقام و ارزشی‌که دارد اگر مسیرحقیقی اش انحراف یابد و از انوار ماوراء ماده منور نگردد و راه از آن نجوید و مهار خود را به دست شرع آئین خداوندی ندهد سودی نخواهد داشت و جهان را پر بلا خواهد کرد :

«علم چون بر دل زند یاری شود
علم چون بر تن زند ماری شود »

انسان به نیروی علم دل ذره را شگافت اما نتوانست که سرنوشت آنرا بدست گیرد و علاوتاً سرنوشت خود را بدست ذره سپرد . و دست آورد های علمی امروز وسیله ایست در دست استعمار که جهان زا تهدید میکند . علت همان است که ذکر شد و مکرراً یاد آور میشوم که مهار علم را از دست شریعت.ربودند .

**جهل :**

جهل نیز پایگاه مستحکم دیگر استعمار است در جامعۀ که جهل حاکمیت دارد نیازی به استدلال نیست که آنکشور در جادۀ ترق قدم نخواهد گذاشت و چشم جز به استعمار نخواهد داشت . جهل تیغ جوهر داریست که بر گردن هر گردن فراز از زیر لواء استعمار گذاشته میشود و نیزه ایست برچشم آنانیکه مظالم‌استعمار را مشاهده می‌کند ومی نمایاند ؛ فرو برده میشود عقل و ضمیر انسان امروزی در گرو استعمار بوده و جهل حاکم بر آن نیرومندترین وسیله ایست که مکتب‌ها و مفکوره ها می آفریند و از آن بهره برداری میکند .

ترجمه و نگارش : عبدالحق متین

# شهادت پرافتخار سلیمان خاطر

# لرزه بر دل حکمروایان مصر افگند

چندی قبل خبرگذاریهای بین المللی قتل هفت نفر یهودی را که درمنطقهٔ «نوییبع» در سیناء بدست فرزند قهرمان مصرسلیمان خاطر صورت گرفته بود ، گزارش دادند ، همراه با شنیدن این خبر سرو صدای مجامع یهودی ودست یاوران آن در برابر این حادثه که به پاس انتقام از خون شهداء فلسطینی که در تونس توسط طیارات بم‌افکن اسرائیل صورت گرفته بود ، بلند شد .

سلیمان خاطر این عسکر جوان که از قلعهٔ نظامی خویش درصحراء سیناء پاسداری میکرد روزی چشمش به جمعیت از یهودیان که تن عریان مست شراب بودند ، و با تمسخر و استهزاء برپرچم مصرتف میکردند، و به سلاح و ارتش مصر نیشخند میزدند ، افتاد آنها ازینکه خود را درین منطقه ممنوعه آزاد یافتند برخود بالیده به دیوار قلعه آویختند اما لگاههای تند سلیمان خاطر که این منطقه را در حراست خود داشت ، اجازه نداد که بیش ازین آبرو و کرامت میهن اش را زیرپا نمایند ، لذا بافیر ۲۰۱ مرمی که در شاجور داشت به آنان پاسخ داد و به خون شهدای فلسطین که در تونس به اثر بمباردمان اسرائیلیها از بین رفته بودند ارج داد .

سلیمان خاطر روزگاری را بیاد آورد که او در مکتب ابتدائی «بحرالبقر» درس میخواند و طیارات بم افکن اسرائیلی برسر اطفال معصوم بم های آتشین را فرو میریخت و در نتیجه صدها تن به خاک و خون می افتیدند .

سلیمان خاطر در برابر فیصلهٔ ظالمانهٔ دادگاه نظامی مصر بصفت یک مرد مؤمن چون کوه ایستادگی نمود که شجاعت و مردانگی اش حاضرین را به دهشت افگند .

او در برابر قضات که آرمان یهودیان را تمثیل می کردند ، فریاد بر آورد :

«شما مرا فریب دادید ، از من خواستید تا اسرار خود را به خاطرمصلحت مصرفاش نکنم ، و به این امید بودم که برائتم خواهید داد .. اما شما را بخدا سفارش میدهم . سپس این قهرمان شهید در مقابل بازپرس محکمه به این حرف جوابداد : بلی من اسرائیلیها را بخاطر دفاع از ناموس و شرف میهنم بقتل رساندم .. چون اوامر صادره بمن این حق را داده بود که هر کس که در این منطقه ممنوعه قدم گذارد چه عربی باشد و یا غیرعربی او را هدف رگبار مسلسل قراردهم ، آیا از مرزهای خود دفاع نکنیم ؟

آیا گشودن آتش بردشمن جریمه است ؟ من این یهودیان فتنه جورا که تن برهنه به اینجا آمده بودند بقتل رساندم . سپس این پاسدار قهرمان به سخنانش ادامه داد و گفت : من فریضهٔ که بدوش داشتم انجام دادم ، و دیگر روح و ضمیرم آرام یافت ، یهود اولین کسی بود که این خبر را از زبان وزارت دفاع اسرائیل پخش کرد. همراه باشنیدن این خبرنامه آتشهٔ سفارت مصر در تل ابیب پیام تسلیت حسنی مبارک»را به خانوادهٔ کشته شدگان اسرائیلی تقدیم نمود ، در قاهره رئیس جمهور مبارک و مامورین عالیرتبهٔ مصری از وقوع این حادثه اظهار تأسف نموده ، و مبارک این قهرمان دلیررامتهم به دیوانگی کرد، برخی مردم سخن او را به باد مسخره گرفته تمنا می کردند که ایکاش همهٔ ملت مصر به چنین دیوانگی افتخار آفرین مبتلا شوند ، و برخی دیگر در این سخن مبارک تفاؤل مینمودند که شاید این حرف او را از محاکمه باز

گرداند به دلیل اینکه دیوانــه در برابر همهٔ قـوانین - آسمانی و وضعی - از تحقیق و محاکمه معاف است اما ابو غزالـه وزیر دفـاع اعلامیهٔ پخش کرد که از یکسو آمال او را بازگومیکرد، و از طرفی سخن متناقض را بیان میداشت : اوگفت : این پاسداریکه عقـل خـود را از دست داده است بزودی محاکمه خواهد شد .

اما از طـرف مقامات اسرائیـل ، اسحاق رابین حکومت مصر را مسؤول این حادثه خوانـده و شمعون پریز از حکومت مصر مطالبه نمود تا معلومات کافی این حادثـه را در اختیار مقامات اسرائیلی بگذارد، همزمان با این درخـواست مدیر وزارت خارجهٔ اسرائیـل ، سفـیر مصر در تل ابیب را تهدید نمود وگفت : اگر همهٔ نتایج تحقیق را بمقامات اسرائیل تحویل ندهد او را از اسرائیل اخراج خواهد نمود ، فشاراسرائیل برحکومت مصر افزونی یافت ، و یهودیان اعلان کردند تا زمانیکه قضیهٔ سلیمان خاطر پایان نیابد گفتگوهای «طابا» را متوقف خواهند داشت، زمامداران مصر بخاطر تنفیذ اوامر باداران یهودی خـویش ، در تحقیق سرعت هرچه بیشتر بخرج داده ، و مبارک اعلان نمود که او بیریز را به کیفر اعمال خاطر وعـده داده است ، خاطر در مقابل دادگاه اعلان نمود که : مرا برای خوشنودی امریکا و اسرائیل اعدام کنید ! !

خیابانهای مصر از خشم و انزجار بجوش آمده وکمیته های دفاع از آزادی در مصر تشکیل گردید ، و تعـداد چند از وکلای مدافع را وظیفه دادنـد تا ازین سرباز قهرمان دفـاع کننـد ، سراسر دانشگاههای مصر در دفاع ازوی دست به تظاهرات زده وکنفرانسهای ملی تشکیل گردید که در آن آزادی وی را مطالبه ، و در صورت اعدام تهدید به انتقام نمودند ، همان بود که روز ۲۸-۱۲-۸۵ حکم دادگاه بـه حبس ابدی همراه با اعمال شاقه دربارهٔ وی صدور یافت. و حسن ظن آنهائیکه دربـارهٔ تصامیم و اظهارات دولت مبنی برقضیهٔ سلیمان خاطر نموده بودند ، از آب فرورفت ، آنها گمان می کردند که او بعد از خاموش شدن شور و غوغـای یهودیان آزاد خواهد شـد ، و حکومت مصر راه و روش اسرائیلیها را که در مورد «گودمان» در پیش گرفته بودنـد تعقیب خواهدکرد مردیکه در سال ۱۹۸۲ داخل مسجد اقصی گردید و با ۱۸۰ مرمی به نماز گذاران آتش گشود و در نتیجه دو تن شهید و بقیـه زخمی شدنـد ، مقامات اسرائیل اظهار نموده انـدکه این عمـل از سربـاز صادر گردیده که میزان عقلش را از دست داده است و نباید بـه عملکرد این چنین اشخاصی ارزش داد، زیرا افرادی چنین در هر جا یافت می شوند ، و سپس گودمان بخاطر آرامی اوضـاع به زندان افگنده شـد و بعد از مدتی او را آزاد ساختند .

× × ×

بعد از گذشت چند روز از اصدارحکم داد گاه که مورد رضایت یهود قـرار نگـرفت روزنامهٔ «الانباء» چاپ کویت گزارشی را پخش کرد که یکتن از عکاسان ژورنالیست یهودی در زندان باکامره برسرسلیمان خاطر کوبید که در اثر آن بیهوش بر زمین افتاد و او را به درمانگاهی نظامی انتقال دادند ، حکومت مصر تا مدت سه روز از اعلان این خبر خـود داری نموده و بعد اعلان کرد که این واقعه صحت ندارد ، هیئت های حاکمه مصر برای ۱۲ نفر از



شهید سلیمان خاطر



مادر سلیمان خاطر در حال دعاونیایش

افراد فامیل اش اجازه دادند تا ازو درزندان دیدن کنند و در جمله آنهائیکه ازو دیدن کردند ما در و برادران او بودندکه در روز یکشنبه ۱۹۸۶/۱/۵ صورت گرفت در هنگام دیدار آنگاه وی از صحت سالم و معنویات عالی برخوردار بود از عملکرد خویش سخت می بالید و به آینده فال نیک می گرفت ، چنانچه این حقائق را یاران زائروی حکایت نموده اند همچنان رئیس تحریر مجلة «المصور» مصری ، محمد احمد از ابو غزاله اجازه یافت تا از سلیمان خاطر در زندان دیدن کند ، خبرنگار مذکور گفت که سلیمان مجموعهٔ کتابهای قانون را از مدیر زندان مطالبه نموده تا برای امتحانات خویش در فاکولتهٔ حقوق آمادگی نماید .

ازین همه رویدادها چنین پیداست که اجازهٔ هیئت حاکمه مصر برای باز دید نزدیکان خاطر از وی ، و حادثهٔ عکاس اسرائیلی توطئه بوده است که برای انتقال وی ، به درما نگاه چیده شده بود حکومت مصر خود را در اعدام وی عاجز یافت ، و نتوانست که از خشم و طغیان ملت مصر علناً اورا



**گودمان یهودی**

بخاطر خشنودی باداران اسرائیلی و امریکائی شان اعدام کنند ، همین وسیله را برای پلان های خود مصلحت دیدند ، همانطوریکه قبل ازین قهرمان دلیر خالد اسلامبولی به تحت نظر وزیر دفاع اسرائیل «شارون» اعدام شد ، این بار خاطر تحت نظر وزیر دفاع مصر ابو غزاله اعدام گردید، درهمان وقت که سلیمان خاطر در زندان کشته می شد ابو غزاله در آنجا بود ، و اتفاقاً برادر سلیمان نیز درآن لحظه بخاطر امضای بعضی از دوسیه های برادرش به زندان آمده بود، پاسبانان به اوگفتند که بعد از فردا مراجعه کند ، ولی او نمیدانست که در همان لحظه کشتن برادرش جریان دارد .

در چاشتگاه سه شنبه ۷-۱-۱۹۸۶ همان روز اعلامیه به این شرح از در ما نگاه نظامی پخش گردید در حوالی ساعت ده قبل از ظهر در حالیکه پاسبانان و مراقبین از زندانیان بازجوئی میکردند جسد سلیمان خاطر را در اطاقش آویزان یافتند ، همراه با اعلان این خبر شور و غوغای مردم ودانشجویان سراسر جاده های مصر را فرا گرفت وانتقام خون سلیمان را از دولت مطالبه می نمودند تظاهرات عظیم برپا گردید ، و دانشجویان شعار میدادند : او را کشتند . . . او را کشتند .

- لا اله الا الله ... سلیمان حبیب الله .
- با خبر ای یهودیان .. لشکر محمد آمدنی است .

+ ÷ +

- ما خواهان جمهوری اسلامی هستیم.

سپس نعش او را در چهار اطراف قریه اش علی الرغم همه تلاشهای پولیس برای جلوگیری



**ابو غزاله وزیر دفاع مصر**

از راهپیمائی دانشجویان گردانیدند ، وپرچم امریکا و اسرائیل را به آتش کشیدند واین دروغ محض دولت را که سلیمان خودکشی نموده است بشدت رد و آنرا جنایت دیگری در حق دلاوران مصر و فرزندان قهرمان آن خواندند و یکبار دیگر به ملت مسلمان و حماسه آفرین مصر فهماندند که دیریازود گلیم حکومت ظلم و استبداد جمع خواهد شد و توطئه ها و دسیسه ها برعمر ستمگران نخواهد افزود چه کسی میتواند باور کند که سلیمان خاطر خودکشی کرده است ؟ در حالیکه او خوب میداند که مصیر انتحار کننده جهنم است چگونه میتواند باور کند که او خودکشی کرده است در حالیکه خود بخاطر رضای خدا به سرنوشت تحقیق و زندان رسیده است . بگذار که ستمگران حیله کنند و دسیسه بیافند" ویمکرون ویمکر الله والله خیر الماکرین ".

" فلا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون" " انما الیوم تشخص فیه الابصار" سرانجام شب ظلم و استبداد به پایان خواهد رسید ، و چهرهٔ طاغوتان و زمامداران فاسد وخائن به وطن اسلام و مسلمین به ملت هایشان برملا خواهد شد . و آرزو و آرمان شان تحقق خواهد یافت ، ان شاء الله

وما ذلک علی الله بعزیز

رافع نور

# په جهاد کی د مورال اهمیت

تاسو دا خبری ډیری اوریدلی ده چه فلانی مورال لری او فلانی یې نلری . د فلانی مورال او چت او د فلانی مورال ټیټ دی . یا دا چه فلانی اردو ځکه ماتی وخوړه چه مورال ئی ټیټ وه او فلانی اردو ځکه بریالی شوه چه مورال یې او چت وه .

د دی خبرونه دا څرګندیږی چه مورال هغه غیر مادی ارزش دی چه په ژوندانه کی د انسانانو موفقیت تضمینوی . مورال د نیکو اخلاقو په معنی هم راغلی دی . نو ځکه دیوه ریښتینی مسلمان ، نه بیلیدونکی برخه تشکیلوی .

په جګړه کښی دعالی مورالو لرل د موفقیت او بری بنسټ ګڼل کیږی. مورال د مادی امکانیاتو ترځنګه د بری ضمانت کوی . تاسی پخپله ددغه حقیقت شاهدان یا ستی چه زمونږ په ګران هیواد کښی په خدای (ج) مین مجاهدین د تیری کونکو روسانو او د دوی د ګوډاګیانو په خلاف بریالی دی. غازیانو په هرهر ځای کښی ملحدان او مرتدان په شاتمبولی دی . آیادوی له دی امله بریالی دی چه تر دښمن بهتری وسلی لری او ښه محاربوی روز نه یې لیدلی ده ؟ نه : مجاهدین ځکه موفق دی چه دوی د اسلامی عقیدی له برکته ډیر او چت مورال لری . او غلیم د خپلو تالی څټوسره د دغې پاکی عقیدی په نشتوالی ګرفتار دی نو مورال ئی هم ډیر ټیټ او حتی نشته دی .

لکه څرنګه چه د عقیدی لرل او نه لرل په مورالو باندی مستقیم اثر لری ځینی نور عوامل هم شته چه د مورالو په او چتوالی او ټیټ والی کی مستقیم رول لوبوی دغه عوامل به هریو جلا جلا د ځینی مثالونو سره انشاء الله تعالی په لاندی ډول بیان شی :

عقیده : څرنګه چه مورال د اخلاقو په معنی هم راغلی دی نو ځکه عقیده د مورالو سره مخامخ او مستقیم اړیکی لری . کله چه عقیده پا که او قوی وی نو مورال هم سپیڅلی اوقوی وی خو کله چه عقیده نا پا که اوسسته وی ، مورال هم ټیټ او ضعیف وی . ټول آسمانی عقاید په نیکو کړو وړو او ښو اخلاقو حکم کوی . حتی دا ویلی شو چه د آسمانی ادیانو اصلی هدف د نیکو اخلاقو په مینځ ته را وړو سره د خدای (ج) د بندګانو سوکالی ده . یا په بل عبارت آسمانی ادیان د خدای (ج) په بندګانو کښی د مورالو روزنه کوی ترڅو د دغو روزل شوو مورالو په سیوری کی انسانان ښه او راحت ژوند وکړی . د بشر په تاریخ کی د اسلام صدر د دغسی مورال او اخلاقو ډیر ښه او روڼ مثال دي چه د هغه وخت رزمی موفقیتونه د هغه وخت د مسلمانانو د مورالو په بنسټ ولاړ وه د آسمانی عقیدی نشتوالی د مورالو د ضعف او حتی د مورالو د نشتوالی سبب ګرځی . کله چه انسان د مورال د ضعف یا نشتوالی په مرض ګرفتار شی ، د جبن ، بی همتی ، قلبی قساوت، تجاوز ګری ، غدر، خیانت ، غلا ، فحاشت او داسی نورو بدو اوصافو خاوند شی . په عوامو کښی دغه حالت په بی ایمانی او بی غیرتی هم تعبیر کیږی د عوامو دغه تعبیر ښکاره ندی ځکه چه ایمان د مورالو اساس دي او د هغه په نشتوالی کی مورال هم نشته دی .

په جګړو کې د جنګ کونکو لپاره د جنګ سبب ډیر مهم دی. که د جنګ په سبب ، جګړه کونکی قلبي باورونه لري او هغه ته کوم خاص ارزښت قائل نشي نو جنګ یا کولای نشي او یا دا چه که پیل یې کړي ادامه نشي ورکولای .

د جنګ سبب په عمومي توګه یا معنوي وي او یا مادي . د جنګ معنوي سببونه یا په مستقیمه توګه او یا په غیر مستقیم توګه د آسماني عقیدې پورې رابطه لري . مګر د وطن د آزادۍ لپاره جنګ که هلته د آسماني عقیدې د جارۍ کولو او جارۍ ساتلو په منظور وي، د جنګ سبب یو معنوي سبب ګڼل کیږي او په غیر مستقیمه توګه د آسماني عقیدې سره رابطه لري .

د نړۍ کونکو ملحدو روسانو په خلاف زموږ روان جهاد د یوې سپیڅلې عقیدې په بنسټ پیل شوی دی. زموږ د اسلامي عقیدې په اساس دغه پیل شوی جهاد په معنوي سببونو استوار دی . په معنوي سببونو دغه استوار شوی جهاد د آسماني عقیدې سره مستقیمه او غیر مستقیمه رابطه لري .

زموږ مقدس جهاد چه په معنوي اسبابو بنادی زموږ د مورالو مانۍ یې جوړه کړیده . دغه مانۍ د داسې یوې مستحکمې پایګاه مثال لري چه د روس په کیمیاوي ، بیولوژیکي او اتمي وسلو هرګز نشي نړیدلی . دا مانۍ له داسې پولادو جوړه ده چه هیڅ ډول حرارت یې نه ذوبولی شي او نه یې متاثره کولی شي . د دغې مانۍ ذوب کیدلو یوازنۍ لار داده چه خدا نخواسته زموږ په ایمان او عقیده کې سست والی پیدا شي .

دا چه موږ د روس غوندي یو ابر قدرته ښکیلاک په ګونډو کړي دي دا د همدغې مانۍ له برکته دي .

د جګړې مادي سببونه په عمومي توګه د مادي ګټو اخستلو په بنسټ ولاړ وي . دغه ډول جګړه که په خپله خاوره کې د خپلو مادي ګټو د ساتلو لپاره مدافعوي شکل ولري او یا په بله خاوره کې د مادي ګټو د لاس ته راوړلو په منظور تعرض یا تجاوزي شکل ولري په دواړو حالاتو کې د مورالو د او چتوالي تضمین نشي کولای . خو په نسبي توګه په لومړي حالت کې څه نا څه مورالو ته شکل ورکولای شي . د لومړي حالت ډیر ښه مثالونه په دو همه نړۍ واله جګړه کې د فرانسویانو تسلیمیدل او یا د پولینډیانو څه نا څه مقاومت وه .

مګر په دویم حالت کې ډیر ښه او ژوندی مثال زموږ په ګران هیوادکې د ملحدو روسانو ناکام او مختوري تیري دی . اوس اوس په ګران افغانستان کې د روسي تجاوزګر پوځ مورال ډیر ټیټ دی. په افغانستان کې سره پوځیان د ویرې او جبن څخه تریاکو ، چرسو او نورو نشه لرونکو څیزونو ته پناه وړي په روسیه کې مشران په دې ښه پوهیدل چه د کمونستي غلطه او مادي آیدیالوژۍ نشي کولای د روسي عسکرو مورال د افغان او روس په جګړه کې تضمین کړي نو ئې د خپلو عسکرو د مورالو په منظور هغو ته داسې غلط فکر ورکړ چه ګوندي د وی د خپل همسایه هیواد د آزادۍ د حفظ او ساتلو لپاره په افغانستان کښې د امریکایانو چینایانو او نورو خارجیانو پر ضد جنګ ته روان دي ، خو کله چه روسي عسکر افغانستان ته راورسیدل هغوی دا حقیقت پخپلو سترګو ولید چه د وی د ریښتینو افغانانو په خلاف یو استعماري جنګ پیل کړی دی . د خپلو مشرانو درواغو او د جنګ د سبب قلابي توب د دوی څه نا څه موجود مورال ووژل او په هر میدان کې د پوره ناکامي سره مخامخ شول .

بل ډیر ښه مثال د حکومتي عسکرو پر له پسې شکستونه دي چه د مجاهدینو له لاسه یې خوري. هغوی خو هم د مجاهدینو سره د یوه غره ډبري دي . دوی خو د عینه خټې له جوړ شوي دي . نو بیا ولې هغوی ناکام او مجاهدین بریالي دي ؟ دا ځکه چه د هغوی لپاره د جنګ سبب یا اصلاً موجود ندی خو په جنګ کولو مجبوریږي . لو د زړه څخه جنګ نه کوي او په اولین فرصت مجاهدینو ته تسلیمیږي .

او یا دا چه که سبب موجود وي نو هغه معنوي ندی ، بلکه مادي دي او مادي سبب دوی ته هغه ایماني قوت ، صبر ، ثبات او استقامت چه مجاهدترینه بهره مند دي نشي ببښلی نو د دوی ناکامي او شکست یو حتمي امر دی .

نور بیا

ترجمه : ناصر الدین «جمال»

# خالد رضی الله عنه در صحنه جهاد

## فتح مکه

صلح حدیبیه بین مسلمانان و کفار قریش به انجام رسید، وبه اساس آن هر قبیله‌ای حق داشت با هر که خواهد «از مسلمین یا کفار» معاهدهٔ دوستی کند ، همین بود که قبیلهٔ بنو بکر باقریش و قبیلهٔ خزاعه با مسلمین حلیف گردید ند .

قبل از فتح مکه اکثراً ایندو قبیله با هم برسر پیکار بودند اما وقتی مسلمانان بر قریش غالب آمدند ، قبیله بنوبکر از مقابله عاجز آمده و بدین صورت جنگ فیما بین هر دو خاتمه یافت ، بعداز گذشت زمان یک شاعر بنوبکری با استفاده از آتش بستی که از صلح حدیبیه بمیان آمده بود . هجویهٔ به ذم رسول اکرم ﷺ سرود و گاه ، گاه در بعضی مجالس او را قرائت میکرد ، روزی یک غلامی از قبیله بنو خزاعه از شنیدن این اشعار بـه غضب آمده سر شاعر را به شمشیرزد از ینکه کینه های قبلی هنوز در د لهای ایشان باقی بود از ظهور این حادثه فوراً بنوبکر آمادهٔ جنگ شده از قریش درخواست سلاح و نفر نمود، گرچه باساس صلح حدیبیه تعاون و کمک بر علیه یکدیگر ناجایز بود اما قریش با آنهم طور مخفی به بنو بکر کمک فرستاد ، جنگجویان بنو خزاعه شب در یک گوشه استراحت بودند ، که بنو بکری ها با افراد کمکی قریش به آنجا رسیده طی یک حمله ناگهانی سی و دو تن از ایشان را بقتل رسالیدند،

سپاه بنو خزاعه بخاطر دفاع از خود بمقابله پرداختند اما وقتی قریشی ها را در حمایت رقیب خود مشاهده کردند نهایت به تنگ آمده چاره جزآن ندید ند که حلیف خود (مسلمانان) را به استغاثه بخواهند .

همین بود که عمرو بن سالم سردار بنو خزاعه راه مدینه را پیش گرفت وقتی بدانجا رسید حضرت رسول اکرم ﷺ را با جمعی از یاران اش در مسجد نبوی نشسته دید ، عمر با نهایت سوز وگداز طی اشعاری مطلبش را اظهار نمود ، از شنیدن عملکرد وحشیانه بنو بکر اشک از دیدگان رهبر دلسوز و مهربان مسلمانان جاری شد و فوراً چادرش را برخود پیچیده برخاست و همدردی اش را چنین اظهار نموده گفت :

**«اگر من از شماهما نندی که از جان خود دفاع می کنم ، دفاع نکنم گویا به شما هیچ کمکی نکرده ام».**

حضرت عایشه رضی الله عنها می گوید که : رسول اکرم ﷺ از شنیدن این خبر خیلی ها غضبناک شده بود که قبل از ین باری هم بر قبیله بنو کعب چنین به قهر آمده بود . . .

سپس رسول خدا ﷺ قاصدی را به قریش فرستاده این سه نکته را به آنها پیشنهاد نمود که؛

**۱ - خونبهای مقتولین پرداخته شود .**

**۲ - از حمایت بنو بکر خود داری شود .**

**۳ - اعلان گردد که صلح حدیبیه خاتمه یافت .**

و توضیح کرد که بایست قریش ازین سه پیشنهاد یکی را قبول نمایند . قریش در پاسخ، فیصله نامه شان را بنا بر قبول پیشنهاد سوم ارسال داشتند .

سپس حضرت رسول اکرم ﷺ به عمرو بن سالم و چهل تن از همرهانش دستور داد تا فوراً بر گردند و طوری بخانه ها شان بروند که هیچ کسی از جریان آگاه نشود .

قریش بعد از ارسال جواب عمیقاً متوجه شدند که عکس العملی که از عهد شکنی‌شان با پیامبر اسلام صورت می گیرد آنها را پریشان خواهد کرد. همین بود که (ابو سفیان) بخاطر کسب معلومات بمدینه آمده و شب را در خانهٔ دخترش (ام حبیبه) که از جمله ازواج مطهرات بود . سپری نمود ، فرداش بخدمت آنحضرت ﷺ حاضر شده خواهان تجدید معاهده و توسیع مدت آتش بست گردید ، اما رهبر مسلمانان از او رو برتافته جوابی نداد (ابوسفیان) بایکجهان مأیوسی برخاست و بطرف ابو بکر(رض) شتافته کوشید تا حمایت وی را حاصل کنند اما ابوبکر (رض) برایش پاسخ داد که او در مسئله کاری ندارد . . . حالا (ابو سفیان) بجانب عمر (رض) میشتابد و سعی می کند تا سفارش او را حاصل نماید اما عمر (رض) با نهایت پوست کندگی برایش می گوید: آیا من بر تو شفاعت خواهی کنم؟؟ سوگند بخدا اگر در دست من صرف پوست درخت مکه هم باشد با آن بر علیه تو جهاد خواهم کرد . . .!

ابو سفیان ازینجا هم با جواب منفی بطرف علی (رض) رو کرد آنجا در نزد علی(رض) فاطمه(رض) نیزحضور داشت ابو سفیان شروع کرد که : ای علی! تو از همه برما مهربانتری و از همه قریبتر هم نیز، من بخاطر کاری نزدت آمده ام نشود که ناکام بر گردم ، تو برو و به آنحضرت بخاطر حاجت من شفاعت خواهی کن .

حضرت علی (رض) فرمود ! ای ابا- سفیان افسوس برتو ! بخودت معلوم است که حضرت پیامبر خدا ﷺ وقتی اقدام به کاری کند . کسی را مجالی نیست تا خلاف آن رو برو ایستاده لب بکشاید . . .

حالا او گویا رخ به عروس جنت کرده است و می گوید ای ارجمند محمد (ﷺ) ! توبه فرزند عزیزت (حسن) بفرماتابفریاد من بر سد و مرا پناه دهد . . فاطمه(رض) پاسخ داد که : طفل خورد سال من هنوز قابل آن نیست تا به کسی پناه دهد . . گذشته از آنکه کسی نمیتواند ازپیامبر پیشدستی کرده به کسی‌پناه دهد . . .

ابو سفیان با همه سعی و تلاشش نتوانست بهدف نایل آید و همانگونه بی لیل و مرام واپس برگشت . . .

صلح حدیبیه که به اساس شرایط پیشنهاد کردهٔ کفار انجام یافته بود آنحضرت ﷺ به حدی‌با پا فشاری معاهده را امضاء کرد که حتی اصحابش از او آزرده خاطر بودند تا جائیکه نتوانستند نا رضائیتی خویش را نهان بدارند . . اما باوجود اینهمه قریش دیده و دانسته مرتکب عهد شکنی شده و با انتهای بی دردی سی و یک نفر بنو خزاعه را از تیغ گذشتاندند . . این حرکت شان باعث شد تا بر علیه آنها اقدام عملی صورت گیرد، برعلاوه، این‌عمل وحشیانه شان اشاره بدان داشت که دیگر از آنها توقع وفا به عهد را نداشته بلکه ارتکاب وانجام عمل ظالمانه تری ازین هم ازیشان بعید نیست . .

بناء حضرت پیامبر آکرم ﷺ هم از عمق دل فیصله نمود تا آنها را به کیفر واقعی اعمال شان برساند .

پیامبربزرگوار اسلام ﷺ ابوبکر(رض) را مطلع ساخته بود که من قصد حمله بر قریش را دارم و نیز اصحاب وفادارش را دستور داد تا آماده جهاد باشند اما نگفت که قصد کدام طرف را دارد . همچنان حضرت رسول اکرم ﷺ هر طرف به مسلمین پیغام فرستاد که : هر شخص اگر بر خدا و رسولش ایمان دارد بایست در ماه رمضان بمدینه حاضر شود .

باری پیامبر خدا ﷺ حضرت ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما را بمشوره خواست که حضرت ابوبکر(رض) چنین اظهار نظر نموده گفت که : نباید به اهل مکه تاخت و تاز نمود ، زیرا ایشان باما رشته قومی دارند. اما حضرت عمر(رض) کاملاً بر خلاف آن ابراز نظر داشته گفت که : اینها همانا سردمداران کفاراند که پیامبر خدا را کذاب و جادوگر میگفتند ، ایشان کسانی اند که تا وقتی آنها سر تسلیم خم نکرده اند سایر

اعراب تسلیم اسلام نخواهند شد .
با شنیدن این رسول خدا ﷺ فرمود: «ابوبکر(رض) حضرت ابراهیم علیه اسلام را ماناست که او در معامله اش با خدا از حد معمول هم نرمتر بود و عمر(رض) همانند حضرت نوح علیه اسلام درکار خدا از سنگ هم سختر است . اما در حقیقت مشوره صحیح نظر عمر(رض) است»
همین بود که رسول اکرم ﷺ در ماه رمضان سال هشتم هجری باده هزار مجاهد از مدینه رهسپار مکه شد که درراه دو هزادنفر دیگری هم از قبایل باایشان پیوست، کفارقریش از ین سفر مسلمانان بطرف مکه بی اطلاع بودند تا آنکه قافله بزرگ و باشکوه مسلمین در (مرالظهران) واقع در ده میلی شمال مغرب مکه پائین آمد . مجاهدین یکروز بعد تصیم ورود بمکه را گرفتند ، و از طرف اهل مکه احتمال کدام مزاحمت شدید بەنظر نمیرسید ولی با آنهم بعید ازامکان نبود که از افرادی چون (عکرمه) و رصفوان) عکس العملی سر بزند . به همین منظور و با در نظر داشت ـ تاکتیک جنگ رهبر عالیقدر مجاهدین اسلام دستور داد تا حین ورود به شهر از چهار دروازه استفاده شود ، زیرا اگر اهل مکه قصد مقاومت را داشته باشند قوای شان به یکطرف متوجه نشده بلکه به چهار طرف منتشر گردد . لذا مجاهدین به چهار دسته تقسیم گردیدند.
ابو عبیده قیادت گروپی را که از دروازه شمال غرب وارد شهر میشد به عهده داشت که شخص رسول اکرم ﷺ نیز شامل آن بود .
دستهٔ دومی را زبیر سر پرستی میکرد که از درهٔ غربی (کدا) عبور نموده از سمت جنوب غرب داخل شهر میشد . وگروپی که از سمت جنوب قصد ورود به شهر را داشت به قیادت علی رضی الله عنه حرکت میکرد، و خالد بحیث قائد گروپ کوچکی که از سمت شمال شرق وارد شهرمیشد، متعین شده بود.
مجاهدین بتاریخ ۲۰ رمضان سنه هشتم هجری از سه راه بدون کدام مزاحمت با امنیت تام وارد مکه شدند و اکثریت اهل مکه نیز فیصله به عدم مقاومت نموده،بودند، اماعکرمه، صفوان، ابن امیه و سهیل بن عمیر قبیله بنوبکر و چند قبیله دیگری را آماده جنگ ساخته میخواستند جلو پیشروی مجاهدین را بگیرند ، شاید اراده خدائی چنین بوده که بازهم امروز خالد رضی الله عنه با نشان دادن برق شمشیرش «شمشیر خدا» بودنش رابه اثبات رسانیده وهمانند آنهائی که قبل از او ایمان آورده بودند با دوستان و عزیزان خدا نشناس خود داخل پیکار گردد .
وقتی خالد به (خندمه) رسید در آنجا با سپاهیان عکرمه وهمرهان وی برخورد . حالا قیادت سپاه دشمن به عهده عکرمه عزیز ترین دوست خالد و صفوان همشیره زادش بود که علاوه از آنها چهره های دیگرمعروف و شناخته شدهٔ قریش نیز به نظرمی رسید .
خالد(رض) بخاطرسرکوبی دشمن اند کی هم تامل نمیتوانست کند اما هدایت رسول اکرم ﷺ چنان بود که بایست سعی گردد تا بدون خونریزی داخل مکه شوند ، لذا تا وقتی که دشمن دست بـه سلاح نمی بـرد، خالد(رض) نمیتوانست کدام اقدام عملی نماید .
آنطرف دشمن سخت آماده جنگ بود اما ایشان وقتی آرامش مسلمانان رامشاهده کردند به یکبارگی شروع به تیر اندازی نموده شمشیر ها را از نیام کشیدند ، از اثر تیر اندازی آنها سه تن از مجاهدین هریک «کرز بن جابر ، جیش بن الشعر و سلمه بن المداء» به شهادت رسیدند .
خالادیگرچه کسی میتوانست «شمشیر خدا» را از حرکت بازمیداشت ؟ همین بود که خالد به سرعت یورش برده سیزده تن از افراد دشمن را بخاک افگند . و ورودبه مکه فقط با همین مقاومت که خالد جوابده آن بود انجام یافت .
خالد رض شجاعتی که طی این عملیات از خود نشان داد هر شاعری چه مسلم و غیر مسلم ضمن قصیده وا شعار خود به آن اعتراف نموده است، (حماس بن قیس بکری) نیز درین برخورد در صف دشمن قرار داشت ، او بعد از شکست فرار نموده بخانه اش پناه برده زنش را دستور داد تا هر چه زوتر دروازه را ببندند ، زنش ازین فرار ونامردی شوهرش او را سخت ملامت نمود . حماس در جواب شعری را سر ود که ترجمه اش اینست .
«ای زن ! کاش تو انجام این جنگ را میدیدی وقتی که صفوان و عکرمه

بقیه در صفحهٔ ۹۵

# فتوحات اسلامی در قارهٔ اروپا

پیوسته به گذشته

## از قهرمانان فتح اندلس

# طارق بن زیاد

عنایت الله «خلیل»

طارق دستور حمله را صادر نمود و مسلمانان با صدای الله اکبر به سرعت بالای دشمن حمله نمودند، صفوف‌مقدم ارتش رود ریک بشدت هر چه زیاد در مقابل ارتش طارق استادگی نمود ولی ضربات و توفندگی مسلمانان که از مرگ هراسی نداشتند بالاتر از آن بود که ارتش رود ریک تا آخر مقاوت نماید .

فرمانده دلاور اسلام طارق بن زیاد صفوف دشمن را دریده و به مرکز فرماندهی آن می شتافت تاطبق وعده اش طاغوت بزرگ رودریک را نابود سازد ولی وقتیکه خود را به موضع رود ریک رسانید او را در خیمه اش نیافت، چه‌این امپراطور بزدل بامتلاشی شدن ارتش راه فرار درپیش گرفته بود، طارق به تعقیب او شتافت و بعد از طی نمودن فاصله ، مشاهده نمود که مردی سوار براسپ گردیده ومیخواهد با عبور از نهر خود را نجات دهد ، طارق فریاد کشیده گفت ! جناب امپراطور به کجا فرار می کند ، رود ریک خواست دریا بد کهچه کسی او را فریاد می زند ، در این وقت تیری بر سینه اش اصابت نموده از اسپ خویش به زمین افتاد و طارق خود را به او رسانید و باضربه حسابش را فیصله نمود - فرمانده طارق باکشتن رود ریک بمیدان جنگ بر گشت و فریاد بر آورد که امپراطور را کشتم، سربازان رود ریک باشنیدن خبر مرگ امپرا طور شان نیروی مقاومت را از دست دادند و در عین زمان شنیدن این خبر بیش از پیش به شجاعت و توفندگی مسلمانان افزود ، الفونس پیروان خود را دستور داد به صف ارتش مسلمانان پیوندند واز جنگ و مقاومت در برابر مسلمانان خود داری کنند ، از جانبی هم یولیان طرفداران و دوستان شاه سابق را به پیوستن به صف مسلمانان و خود داری از جنگ تشویق میکرد و به این ترتیب ارتش رود ریک در برابر حملات مسلمانان نیروی خود را از دست داد ، عده بی شماری کشته شدند و باقی راه فرار پیش گرفتند ، مسلمانان بقایای آنها را تعقیب نمودند و باوارد کردن آخرین ضربات آنها را از پادر آورند ، بعد از شکست کامل دشمن مسلمانان بمیدان جنگ برگشتند و در برابر این فتح عظیم شکر خدا را بجا کردند فرمانده فاتح و

ظفرمند اسلام طارق بن زیاد دستور داد غنائم را جمع آوری نمایند تا آن را به مجاهدین توزیع نماید.

مسلمانان غنائم را جمع آوری نمود ند و فرمانده طارق آن را مساویانه بالای مسلمانان توزیع کرد.

در این جنگ تعدادی از نیروی دشمن اسیر گرفته شد، (بدر) برادر خواندهٔ طارق در این نبرد قهرمانی ها و شهکاری های خوبی نشان میداد و در پهلوی طارق می جنگید.

پیروزی مسلمانان در نبرد وادی لکه در حقیقت دروازهٔ سر زمین پهناور اندلس را برای مسلمانان باز کرد، بعد از این فتح طارق به پیشروی خود در سر زمین اندلس ادامه داد.

(بدر) و راز پوشیده:

قبلا تذکر داده شد که فلورندا دختر یولیان بخاطر نجات از چنگال رود ریک با استفاده از غیاب قصر را ترک نموده و خود را مخفی کرد و ضمن نامهٔ قضیه را به پدرش یولیان خبر داد، یولیان که خیلی ها به تشویش افتاده بود تلاش میکرد بهر و سیلهٔ دخترش را نجات دهد، او نجات فلورندا را فقط در پیروزی مسلمانان و فتح اندلس بدست ارتش طارق میدانست، به این ترتیب زمانیکه مقدمات فتح و حرکت ارتش طارق گرفته شد یولیان طی نامهٔ به دخترش خاطر نشان ساخت در آیندهٔ نزدیک ارتش مسلمانان برای سرکوبی و نابود ساختن رود ریک وارد اندلس میگردد و با کشتن رود ریک فاسدلجات خواهی یافت، پس در جائیکه قرار داری خود را نگهدار.

فلورندا بابدست آوردن نامهٔ پدرش که حاوی این مطلب بود خیلی ها خوشحال گردید و برای ورود مسلمانان لحظه شماری میکرد. وقتیکه از تمرکز ارتش مسلمانان در وادی لکه خبر یافت و برایش گفته شد که پدرش نیز همراه با مسلمانان به آنجا آمدهٔ است با یکی از دوستان پدرش خود را بمنطقهٔ جنگ نزدیک ساخت. و هنگام درگیری جنگ میان دو ارتش در گوشهٔ نشسته بود وصحنهٔ جنگ را تماشا میکرد، او با پیروزی مسلمانان و کشته شدن رود ریک بی اندازه خوشحال گردید و یقین حاصل کرد که در آیندهٔ نزدیک با پدرش ملاقات خواهد کرد.

حینیکه جنگ خاتمه یافت چشم (بدر) بدختری افتاد که در گوشهٔ نشسته است، بدر به یکی از سربازان دستور داد آن دختر را به خیمهٔ



او ببرند، سرباز دختر را به خیمهٔ بدر انتقال داد، بدر اطلاع یافت که این دختر فلورندا دختر زیبا و معروفیست که رودریک به او چشم دوخته بود، باید حتما با او از دواج کند، به این ترتیب بعد از توزیع غنائم و جمع آوری اسلحه بدر از فرماندهٔ طارق اجازه خواست تا با فلورندا از دواج کند، طارق به او اجازه نداد و گفت: فلورندا از جملهٔ اسیران و غنائم نیست تا تواو را در اختیار خویش قرار دهی، او از چنگال رودریک فرار نموده و خودش به اینجا آمده است و بدون رضامندی شخص خودش کسی نمیتواند با او ازدواج کند و طارق علاوه نمود

که : (ما برای تطبیق قانون خدا و آزادی مردم از زیر چکمهٔ ظلم و استبداد برخاسته ایم نه برای آنکه آزادی مردم را سلب نمائیم و هرچه بخواهیم انجام بدهیم).

بدر از عدم موافقهٔ طارق نا راحت گردیده و مایوس از خیمه خارج شد ، در این وقت یکی از اسیران که مرد بزرگ سالی بود نزد طارق آمده وچنین گفت : اگر مرا آزاد سازید ، راز بزرگی را که سالهای دراز پوشیده مانده است و بسیاری را رنج میدهد بازگو خواهم نمود . طارق باشنیدن سخن مرد پیر بهشگفت آمدو گفت: اگر رازی درمیان بوده باشد آنرا باز گو کن ترا آزاد خواهم نمود ، پیر مرد گفت : من مرد بزرگ سالی هستم که شغل بازرگانی داشته و برده فروشی میکردم ، برده‌ها را به افریقا برده و می فروختم یکی از روزها طفل خورد سالی را بمن‌فروختند ومن او را به افریقا بردم و او را به (زیاد) پدرتو تحویل دادم و آن طفل در خانهٔ پدرت بزرگ شد ، بعد ها فهیمدم که نام او توماس فرزند یولیان است ، پدرت نام او را (بدر) گذاشت، پس فلورندا خوا هر بدر است طارق باشنیدن این راز نهفته بیش از پیش به شگفت آمد و فورا دستور داد (بدر) را که از خیمه بیرون رفته بود حاضر کنند ، (بدر) نزد طارق آمد و طارق برایش گفت: برادر(بدر) ! آیا میخواهی بافلورندا از دواج کنی و یا اینکه رازی را که همیشه از ناحیهٔ آن رنج می کشیدی بتو بازگو کنم ؟

(بدر) گفت: نه خیر! بلکه میخواهم بدانم که پدرم چه کسی است .

طارق برایش گفت : بدر ! باید بدانی که نام اصلی تو (توماس) ویولیان پدرت بوده و (فلورندا) خواهرت میباشد در این وقت طارق یولیان و فلورندا را طلب نموده و ماجرا را بر ایشان خاطر نشان کرد یولیان باشنیدن این ماجرا تکان خورد و با فرحت و شادمانی پسرش بدر ودخترش (فلورندا) را در آغوش گرفته در حالیکه هر سه تن از شدت خوشحالی اشک می ریختند مراتب شکر گذاری خود را به طارق تقدیم نمودند و به این ترتیب همه اعضای فامیل بعد از عمری جدائی و دوری در کنار هم قرار گرفتند ، در این حال یولیان به پسرش (بدر) گفت : فلورندا از کوچکی نامزد الفونس پسر شاه سابق است و او در آزادی فلورندا نقش فعالی را بجا گذاشت ، پس باید فلورندا با او که نامزد شرعی اش میباشد از دواج کند، بدر بعد از آنکه از موضوع اطلاع یافت به این امر موافقه نموده متعاقبا الفونس را خواستند و مراسم ازدواج آن ها را گرفتند ، فرمانده نام آور اسلام طارق همه اعضای خانواده را در کنار هم قرار داده وسایل معیشت و رفاه اوشان را فراهم ساخت بر ایشان گفت : خیلی ها مسرت دادم که همه اعضای فامیل را بعد از مدت ها رنج و تکلیف درکنار هم می بینم ، شما بعد از این تاریخ تحت رعایت مسلمانان قرار دارید و آزادانه می توانید به زندگی آرام خود ادامه بدهید ولی ما وظیفه داریم فتوحات اسلامی خود را گسترش بدهیم .

بدر و یولیان و فلورندا که عدالت و شجاعت طارق را مشاهده نمودند گفتند ما همراه با شما همرکاب و در خدمت شما خواهیم بود وراضی نیستیم در اینجا آرام زندگی کنیم . به این ترتیب آن ها نیز همراه با ارتش حرکت کردند و حاضر نشدند ازطارق جدا شوند ، و (بدر) همچنان در رکاب برادر خوانده اش و دوست زندگی خود طارق در سایر جنگ ها به نبرد ادامه میداد .

ادامه دارد



سخیداد فائز

# له خپل کور و څخه غلاکول
# یا
# د انسانی طبیعت د مسخ کیدلو نښه

د غلاکولو په محیط کی نوی ابتکار له خپل کور څخه غلاکول دی ځکه د غلو په ډله کی داسی کار تر اوسی پوری هیچانه ؤ کړی . په پښتو کی یو مشهور متل دی چه وایی : (پک می لیدلی ؤ خو داسی پک می نه ؤ لیدلی چه د پکتوب له امله یی ما غزه وتلی وی) اوس چه په افغانستان کی د روسانو او د هغوی د غلامانو د پاچایی دوران راغلی دی نو روسانو د خپل کور څخه د غلاکولو افتخار گټلی دی ، هو ! هر څه مولیدلی او اوریدلی وو خو د خپل کورنه غلاکول موتر اوسه پوری نه لیدلی وو نه اوریدلی .

روسانو د افغانستان د بیدفاع خلکو کورونه تلاشی کول او له کورونو څخه به یی ټیپونه او پیسی غلا کولی که څه هم دا کار مونږ ته بی غیرتی او له انسانیت څخه لیری بریښیدلو خو د تعجب ورکارمو نه بللو ، روسانو به کله نا کله چه کوم مسلمان یواځی گیر کړلونسو ساعت او کوم بل شی به یی په جیب کی وو هغه به یی ور څخه لو ټول ، دا کار به هم مونږ ته غریب او نادر نه ښکاریدلو ، ځکه غله داسی کارونه معمولا کوی . خو کومه غلا چه مونږ یی په تعجب کی اچولی یو او د روسانو د طبیعت د خباثت او مسخ کیدلو لویه نښانه ده هغه د خپل مال نه غلاکول دی ، روسانو اوس اوس د افغانستان سیاسی قدرت پخپل لاس کی نیولی ، ببرک او د هغه بی غیرته وطن فروش اندیوالان ، د روسانو لانځکی او بازیچه بلل کیږی ، واک او واکداری له روسانو سره ده ، کارملیان هیڅ واک او قدرت نلری ، نو د خلک او پرچم خاوره پلورونکی باند رعیت بلل، کیږی او روسان حکومت . ټول اداری قدرت له روسانه سره دی ، ټول مال او دارایی له روسانو سره دی او په نقد او جنس باندی روسانو په زور سره غاصبانه قبضه لگولی ده او پر خلکیانو او پرچمیانو یی داسی حالت را وستلی دی چه دوی له خپل ځان سره دخیال پلو په وخت کی نه ؤ فرض کړی ځکه دوی فکر اوسوچ کاؤ چه روسان به راولو ، مونږ به د کور خاوندان وو او هغوی به مرسته کوونکی میلمانه وی او واک به ټول زمونږ سره وی خو په نتیجه کی د خلکیانو او پرچمیانو پلیته فرضیه غلطه وختله او موضوع معکوسه شوله سیاسی قدرت او واک روسانو پخپل لاس کی ونیولو او د ملحدو خوله وازه د غلامانو په توگه پاتی شول حکومت او واکداری یی ورڅخه غصب کړله نقد او جنس روسانو ورڅخه واخیستل اوس نو ټول شیان د روسانو په لاس کی دی .

په همدی حالت کی چه هر څه د کشیفو او لوټونکو روسانو سره دی خو بیاهم روسان کله چه کوم موټر

کومی خواته بوزی او په کومه کوښه او کناره کی د عامو خلکیانو او پرچمیانو سترګو څخه پټ پاتی شی نو د خپلو موټرونو ځینی پرزی وپلوری او په پیسوئی خرڅ کړی ، پیسی ئی په جیب کی واچوی او د خپلی غلاد پټولو په منظور موټرو نوته اورور اچوی او په دروغه سره بهانه کوی چه ګوندی موټرونه مجاهدینو سو ځولی دی ، دا ده له خپل کور څخه د خپل مال غلاکول او نوی ابتکاری خیانت چه روسی قاموس پخپل زړه کی ځای ورکړی دی .

دا ده د روسانو له فجایعو او شرمونکو کارونو څخه یوه نمونه چه ګرانو لوستونکو ته می وړاندی کړه خو روسان د داسی جنایتونو او ناوړو کارونو مرتکب کیږی چه آن کمونستی دلی هم وربانَدی شرمیږی ، خجالت وربانَدی باسی اوتحمل ئی نشی کولی، همدا سبب دی چه حو ورځی مخکی د جاپان او سودان کمونستی حزبونو د روسانو یرغل او ناروا تجاوز په افغانستان باندی وغندلو او د هغوی‌نه ئی جدی غوښتنه وکوله چه ژرتر ژره دی له افغانستان څخه خپل ظالم او متجاوز فوځونه وباسی اونور دی خپل شرمونکی او ناوړو جرمونو او جنایت ته ادامه نه ورکوی .

هو ! روسانو په افغانستان کی داسی د انسانیت او بشری حقوقو ، بین المللی موازینو او انسانی معیارونو ضد فجایع وکول چه نه یواځی غیر

کمونستی ملتونه ورڅخه عار او شرم بلکه کمونستی دلی تپلی هم وربانَدی شکسته ګوری او ورڅخه خجالت باسی نو غواړی انسانی نړی ته اعلان کړی چه د غیر انسانی او د بشری موازینو



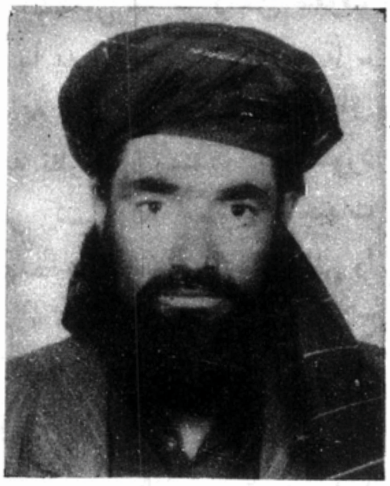
خلاف عمل زمونږ د تایید وړندی او مونږ ورڅخه بیزار او توبه ګاریو ، مګر مونږ وایو چه دا ډول ناوړه ، پلیت او کرغیړن کارونه په حقیقت کی د کمونستی او مارکسستی انسانی ضد مفکوری محصول دی ، نو که واقعاً له روسانو څخه پرته نوری کمونستی دلی تپلی پدغه ډول شرمونکو جرمونو او فجایعو شرمیږی ، ښایی چه له همدغی مفکوری څخه بیزاری اعلان کړی چه دغه شرمونکی نتیجی او محصول لری .

لنډه دا چه روسان باید پوه شی چه په مسلمان افغانستان باندی د تجاوز او یرغل له امله دوی د کمونستی له کثیفی ځیری نه پرده پورته کړله او اصلی ځیره یر بنډه او لو څه شوله ، نوله همدی امله نه یوازی نورو نړیوالو په افغانستان کی د دوی

موجودیت او غیر انسانی وحشتونه وغندل بلکه خپل اندیوالان ئی هم یو پر بل پسی ورڅخه بیزاریږی او د دوی ناجائز او بشری ضد عملونه غندی .

مګر د افغانستان غیور او قهرمان ملت روسانو ته دا اعلان کوی چه د افغانستان له تجاوز څخه مخکی ستاسی کریه او مرداره ځیره د دروغو او فریبکاری په پرده کی نغښتی او پټه پاتی وه او ساده لوح عناصر موغولو- لای شوای خو له هغو جرمونو څخه وروسته چه په افغانستان کی مووکړل ستاسی واقعی انسانی ضد طبیعت لوڅ او بربنډ شو ، اوس هیڅوک نشی غولولی او دا په داګه سره وایو چه د افغانستان شهید روزونکی او باشهامته ملت به له ستاسی سره تر هغه وخته جهاد کوی چه له یوی خوامو په کامله توګه له افغانستان څخه و باسی او له بلی خوامو په ټوله نړی ګی لا نور زیات رسوا کړی .

(وما ذلك على الله بعزيز)



# مصاحبه

دربن شماره مصاحبه ای داریم بایکتن از برادران مجاهد که ذیلا خدمت خوانندگان عزیز تقدیم میداریم :

س ـ برادر مجاهد اگر لطف نموده خود را به خوانندگان عزیز مجلهٔ میثاق خون معرفی نمائید به ممنونیت مامی افزائید .

ج ـ اسمم سید محمد اکبر ولد سید نصرالدین باشندهٔ ولسوالی آقچه ولایت جوز جان که قبلاً در مدرسهٔ اسدیهٔ مزار شریف مصروف تحصیل بوده و فعلاً به حیث آمر قرارگاه جبهات احمد پهلوان در آقچه ایفای وظیفه می نمایم .

س ـ چه وقت به جهاد مسلحانه دست بردید واگر شرحی از عملیات خویش رادر طول هفت سال گذشته ارائه فرمائید مسرور خواهیم شد ؟

ج ـ با رویکار آمدن کودتای ننگین هفت ثور از تحصیل خویش دست بردار شده و مدتی مصروف تبلیغ و دعوت مردم به جهاد بوده تا آنگاه که مردم مسلمان ومتدین احساس مسؤلیت نموده دسته دسته آمادهٔ جهاد شدند همین بود که در اواخر سال ۱۳۵۸ به جهاد مسلحانه همدوش سایر مبارزین منطقه اقدام نمودم ، معلوم است که از مدت جهاد در منطقه هفت سال سپری شده که شخصاً خودم تا سال ۱۳۶۰ به صفت سرگروپ یکی از جبهات احمد پهلوان جهاد می کردم اما نظر به روا داشت مجاهدین در سال ۱۳۶۰ بعد از آنکه قرارگاهی به جهت هر چه تسریع و بهبود بخشیدن جهاد درمنطقه تشکیل یافت، مسوولیت قرار گاه را به عهدهٔ من گذاشتند که ازان به بعد قوای روسی به قصد از بین بردن پایگاه مجاهدین باهمه نیروی دست داشته اش به قرارگاه ما حمله نموده است که بفضل خداوند درهر مرتبه دشمن خسارات و شکست فاحشی را متحمل شده است که مجموع خسارهٔ هوائی دشمن طی حملات فوق به ۱۳ فروند جیت و هلیکوپتر می‌رسد . و در حدود بیست و دو تانک دشمن نیز تخریب شده ، شدید ترین حملهٔ دشمن در ماه رمضان ۱۳٦٤ بود که در آن چهار فرقه و ۳۸ طیاره اشتراک کرده بود و تا مدت دوازده روز جنگ ادامه داشت اما مجاهدین کما فی‌السابق از شهامت ایمانی کارگرفتند که در نتیجه بیشتر از سه صد نفر از دشمن هلاک و ۲۸ نفر از مجاهدین جام شهادت نوشیدند .

س ـ برادر محترم: شما به صفت‌یک قوماندان مجرب و سابقه دار چه تحولاتی را در وضع جهاد و تاکتیک ـ های روسهای وحشی در مقابله با ـ مجاهدین قهرمان در خلال این شش سال که از تجاوز روسها می گذرد مشاهده می فرمائید ؟

ج ـ من قسمیکه مشاهده کرده‌ام روسها در اوایل نهایت کوشیدند تا باکشتار ـ ها به کار مردم مسلمان ماخاتمه دهند اما امروز گرچه عمل وحشیانه اش بیشتر شده ولی در پهلوی آن سعی دارند افراد تربیت یافته و مزدور را در صف ما به اشکال و عناوین گوناگون قرار دهند که تا با اختلاف اندازی‌ها

و ایجاد کشمکش ها در داخل صفوف مجاهدین ما به ما ضربه بزنند ، و تا - جائی هم به این کار در بعضی مناطق موفق به نظر می رسند ، در ینمورد من از هر کسی که مسؤلیت جبهات را به عهده دارد توجه جدی اش را خواهانم ، تا دشمن نتواند ازین سلاح تباهکن اختلاف مورال مجاهد و جهاد را تنزیل بخشد .

چیزی دیگری که به نظر می رسد اینست که دشمن علاوه از جنگ رویا روئی میخواهد مردم ما را به قحط و گرسنگی مواجه سازد به اینگونه که باغات و کشتزار های ما را آتش زده و اموال قیمتی را به یغما ببرد و این هم خطری است که باید جلو آن گرفته شود .

و گذشته ازین مسایل چیزی که روسها به آن توجه دارند اینست که سلاح و افراد سابقه و ناکاره اش را به افزارات جنگی جدید و مدرن تبدیل نموده آتش جنگ را تیز تر ساخته است .

س - در رابطه با این وضع سلاح مورد ضرورت مجاهدین را چگونه بررسی می کنید ؟

ج - مجاهدین با در نظر داشت نکاتی که یاد آورشدم به انواع سلاحها ضرورت دارند ، یعنی اکثر روسها از سلاحها ، تانکها و طیاره های مدرن و جدید کارگیرند آنگاه چیزی که ما بدست داریم کافی نبوده و قیادت های جهادی مسؤلند تا در مورد رفع این مشکل توجه نمایند ، و ما فعلاً فقط با سلاح ایمان در مقابل روسها و آلات نظامی و جنگی اش ایستادگی داریم . ما سلاح خفیفه به غنیمت گرفته شده زیاد داریم اما امروز صحنهٔ جنگ عوض شده و سلاح خفیف آنقدر ها کارگر نمی افتد . بطور مثال گازی که از جوز جان به روسیه توسط پایپ لاین ها انتقال و صادر میشود حق مردم مظلوم ماست که غصب شده و تا حال در حدود چهل مرتبه مجاهدین پایپ لاین را که ازیتیم طاق تا بندر کلفت که یکصد کلومتر طول دارد در داخل خاک افغانستان، از نقاط مختلف آتش زده‌اند

اما در هر مرتبه روسهای وحشی مردم منطقه را بخصوص قریه جات همجوار نفت را شدیداً بمباردمان نموده و فعلاً هم در هر یک کلومتر یک پسته جابجا شده است که از بین بردن پسته های فوق که در صحرای هموار واقع است باسلاح خفیف چگونه امکان پذیر است .

اما راجع به آنچه که روسها با ایجاد اختلافات در صفوف ما کار می کنند باید گفت که مسؤلیت هر فرد ما بالخاصه رهبران جهاد ما آنست که تا در مورد ایجاد یک فضای اخوت و برادری سعی نمایند تا افراد نا سالم و دستوری در صف ما جانگیرند . ما به چشم سردیده ایم که یکنفر دستوری دولت وقتی از یک گروپ تجریدورانده شد ، گروپ و تنظیم دیگری در آغوش گرفته است و این از نتیجهٔ آنست که ما و مسؤلین در ایجاد یکرنگی سعی نکرده ایم .

اما در مورد آنکه روسها با ضربهٔ اقتصادی می زنند ما از ملل مسلمان و از هر که مسؤلیت خود میداند خواهانیم که در مورد با ما و مردم بی بضاعت ما همکاری نمایند .

س - طور یکه آگاهید جهاد مقدس ما سه خرس پیر روسی را داغ بدل به جهنم فرستاد و اکنون گوربه‌چوف که نسبتاً سن کمتر دارد به‌تخت امپراطوری سرخ تکیه زده است ، از آنجائیکه رهبران شیطانه کرملین بعد از رسیدن بقدرت بلا فاصله سیاست های خود را در کشور بخون‌خفتهٔ ما منعکس‌می‌سازند شما چه فرقی بین‌سیاست گوربه‌چوف و دجالان قبل ازوی می بینید ؟

ج - در مورد هما نا ضرب المثل معروف کاملاً صدق می کند که می گویند:"سگ زرد برادر شغال است" ، با - آنهم این سگها یکی از دیگری بدخو - تراند .

س - در رابطه با حل سیاسی چه نظر دارید ؟

**ج - ما در جبهات مصروف جهادیم هر گاه آوازه های حل سیاسی را می شنویم و گاهی هم که می گویند که روسها نرمتر و انعطاف پذیرتر شده اند هیچ امیدی ازین گفته ها نداریم زیرا در کرده ها تغیری نیست و ما دیگر منتظر به این ها و نتائج این افواهات نبوده و نمی خواهیم چشم بدوزیم و تا دم پیروزی همین مسایم و این جهاد .**

س - بنظر شما آیا روسها در اثر

بقیه در صفحهٔ ۱۲۶

بقیه از صفحهٔ ۸۷

## خالد رضی الله عنه در صحنه جهاد

هردو فرار کردند و ابویزید بحیرت مانده بود ، آنگاه من در برابر چنان شمشیر های بران پیشروی میکردم که کلاه و کاسه سر ها را جدا میساخت جنگ چنان به شدت جریان داشت که بجز از آواز خاص شمشیر ها صدای دیگری شنیده نمیشد و در عقب ما شور و غوغای دشمن برپا بود ، واگر توآن صحنه را از نزدیک مشاهده میکردی هرگز مرا ملامت نمیکردی !» . . .

### خالد بت شکن

(عزی) بزرگترین بت و معبود سنگی قریش بود، کفار نسبت به سایر بت ها به آن احترام بیشتر داشتند .

حالا بعداز آنکه خانه کعبه از وجود بت ها و خدایان ساختگی پاک گردید تصمیم بر انهدام سایر بت های که در اطراف و اکناف شهر مکه بود گرفته شد ، حضرت رسول اکرم ﷺ چون از خوی و خصلت مردم مکه آگاهی داشت ، از همه اولتر فیصله کرد تا «عزی» راسر نگون سازند . . زیرا هنوز مردم مکه تحت فشار قرار داشتند و به همین لحاظ در از بین رفتن بت های خانه کعبه هم خاموش ماندند، اما بعداز گذشت زمان احتمال داشت احساسات شان به جوش آمده از شکستن بت بزرگ مکه (عزی) است بمقاومت بزنند ، همین بود که پنج روز بعدازفتح مکه خالد رضی الله عنه به سر نگونی (عزی) انتخاب گردیده و با سی نفر مجاهد جانب (وادی النخله) که امروز (وادی الیمامه) می نامندش حرکت کرد ،

خالد رضی الله عنه وقتی در معبد (عزی) داخل شد محافظ آن از بیم جانش فرار کرده بود ، او وقتی به بت رو کرد یکزن برهنه بخاطر حمایت از بت زاری وگریه کنان درمیانه حایل شد ، خالد رضی الله عنه بدون تعمق به اینکه آن زن چه هدفی دارد ، شمشیرش را از غلاف کشیدو دو پارچه اش ساخت . محافظ بت شمشیری را به گردن عزی به امید اینکه شاید او از خود دفاع کند ، آویخته بود، خالد رضی الله عنه همین که رسید الله اکبر گویان بت را شکستاند . . .

ادامه دارد

بقیه از صفحهٔ ۵۸

## قیادت او رهبري

**۸- فطری او طبیعی جذابیت :**

دا هغه ور وستی او مهم ټکی دی چه د مشرتابه د بریالیتوب په هکله ستره اغیزه لري . که څه هم دا یوه الهي عطیه ده خو د خلکو په راټولولو یوځای ساتلو د زړونو په ښکار کښې ډیر اثر لري . ځکه دي د دغه طبیعي جاذبیت او کشش د لاري ی د تکلف او زیات کړاو څخه افراد خپلې شاو خواته راټولوی رهبری کوی او په سالم مسیر کښې ئې خوځوی. دغه صفت غالبا د مشر په خبرو خلکو سره په تعامل او د ده په کار او نشاط څیرة او بڼه کښې څرګندیږی .

دا ؤخو مهم نقاط چه ښایی مشران او کشران ورته متوجه شي او د ژوند په چارو خصوصا د ګران هیواد په روان جهاد کښې او جهادی قوتونو په یووالي او پیاوړتیا کښې مرسندوي شي .

د ګران افغانستان د روان جهاد د بری او د اسلامی حکومت د جوړیدو په هیله ! !

بقیه از صفحهٔ ۱۱

## نصب العین روسها وغفلت مسلمانان

بزرگ در معرض نمایش گذاشته شده درین برهه حساس لازم است که نیرو های اسلامی همه باهم بسیج و نیرنگ های مختلف دشمن را در نطفه خفه سازند تاوقتیکه ما خود طبیب خود نشویم دیگران نسخه‌های ارزان نخواهند نوشت .

ما معتقدیم که اشغال افغانستان تخطی صریح از منشور ملل و تجاوز مستقیم بر حریم اسلام است بناء مصالح کشور های اسلامی منوط و مربوط به پشتیبانی همه جانبه شان از داعیه برحق افغانستان است . ما مطمئنیم که این جنگ تا صبح پیروزی ادامه خواهد یافت .

و السلام

در گلزمین شعر و ادب

# پدرم قهر میشود!

موتر به آهستگی کوتل اونی را بالا میرفت. در کنار توده های سپید برف، تازه سبزه سرکشیده بود. چنین معلوم می شد که اینجا بهار ناوقتتر فرا می رسد. در مقابل، تیغهٔ سپید کوه در سینه آبی کشور نمود خاصی داشت. از رمه گوسفندان و زمزمهٔ چوپانان هنوز خبری نبود، گولایی هایکی پی‌دیگر میامد و به آهنگی از نظر ناپدید می‌شد. رشته باریک ابر زلال چون دانه های مروارید در کنار سرک جریان داشت.

عطر دل آویز بهاری دامان کوهساران را گرفته بود.

همینکه موتر گولائی های متعدد را گذشت و بر سینه فراخ کوتل رسید، ناگهان کودکی در کنار سرک نمودار شد. به حیرت افتادم که دور از آبادیها کودکی در اینجا چه میکند. وقتی موتر نزدیک او رسید از راننده مجاهد خواهش کردم بایستد. همینکه توقف کردیم، کودک نیز برجایش ایستاده برتیشه اش تکیه زد. باوسلام کردم و پرسیدم: بچه جان چه میکنی؟

گفت: سرک را جور میکنم.

پرسیدم: چرا این قسمت سرک را جور میکنی؟

گفت: همین قسمت سرک مربوط ماست.

پرسیدم: چرا پدر و برادرکلانت همین کار را نمی کنند؟

گفت: برادرم در جبهه است و پدرم آنطرف قلبه می کند.

پرسیدم: آیا تو این کار مشکل را کرده میتوانی؟

گفت: چرانی، می بینید که از صبح تا حال چند جای سرک را جور کرده ام. ازکنار سرک سنگ و گل را میکنم و به چقریها میاندازم تا موتر مجاهد تیر شود.

گفتم: آیا در بدل این‌کار بتوپول میدهند؟

گفت: نی رواج ما نیست. قوم ما سنگ مانده اند که هر که سرک نزدیک خانه و زمین خود را جور کند و پول نگیرد.

گفتم: اگر ما بتو پول بدهیم می گیری؟

گفت: نی، هرگز نی، شرم است و خلاف رواج مردم ما، ما این‌خدمت را خاص برای خدا و وطن خود می کنیم.

گفتم: اگر ما از تو خواهش کنیم، پول می گیری؟

گفت: نی پدرم قهر میشود. و باز شرم است که مردم قریهٔ مابگویند عبدالله بچه سیف الله از موتر مجاهد پیسه گرفت. من که همین قدرکار برای مجاهد و وطن خود میتوانم، چرا نکنم؟

وقتی این حرف را زد با دستان کوچکش تیشهٔ خود را برداشت و به کندن زمین شروع کرد و ما درمیان حیرت تمام به راه خود در حرکت افتادیم.

ملتی که کودکش با چنین‌عزمی روز های دشوار را عقب‌گذارد، هرگز نمی میرد.

دکتور محمد ظاهر صدیق
ساعت (۳) بعد از ظهر
۱۲ جوزای ۱۳۶۲
دامان کوتل اونی



عبدالقدیر «فطرت»

# از یتیمان بیلوندم

آنگاه که سپیده دم در محراق آسمان سربرمیاورد و بساط تیرهٔ شب را درهم می پیچید ، آنگاه که نشان صبح در دل ظلمت کده نفخ‌شده وهرآن دامن می‌گسترانید تا رود که بر تیره‌گی ها چیره شود و برآسمان سرا استیلا یابد ، در آندم که طلیعهٔ خورشید رگه رگه قلب سیاهی را بیاض مینمود و درآن زمان که موجودات حفره نشین وادی نور می شدند تا باشد که لحظهٔ حصار ظلمت کده‌ها را شکسته باشند : حصاری را که خورشید با آن همه زورق نوری اش از شکست آن عاجز شد و بناچار بیرون آستانه ماند، و درآن هنگام که اشعهٔ تابناک خورشید « ندیده ها » را بدیده ها زد و تنگنای عمیق مردمک ها را عبور کرد و پرده عدسیه‌ها را ورق زد و به اعماق مغزها پیام روشنی گسیل داشت ، من هم در آرزوی نوری بسر می بردم که گاهگاهی قبای کمرنگ آن را از ما و رای زندان «دیجور جنین» ، برسراپردهٔ وجود مادرم مستولی میدیدم - روزگاران پی هم گذشت - و روزی پیامبـــر نور با نفوذ از کنگره‌های صعب العبور این زندان واردکاشانه بی درب ومنفذم شد و باهیجان که حکایت از فتح و کامیابی او داشت و بمن مژدهٔ آزادی بخشید ، من که مدتها مقیم این حفره بودم - حفره ایکه نمیدانم چگونـــه تصویر از آن ترسیم کنم ، حفره یک سلولی باجدارهای منقبض که دیوارهای آن چهارپهلوی بدنم را سخت فشرده بود و رنج تنهائی آن فرشتهٔ ضمیرم را کراراً آزرده ساخته بود ، با دست های جوره و قامت خمیده دیف کنان راه خروج پیمودم و عاقبت بدیار نور سرزدم .

آنگاه چشم بفلک دوختم و با اشک شادی مواهب طبیعت را ستودم ، لمحهٔ نفس راحت کشیدم و برآن شدم که داغهای سیاه محنت چند ماهه‌راکه «برمن گونه‌ها»، عرصهٔ طویل و برههٔ بی پهنائی بود از سینه بزدایم و بزباله‌دان نیستی تحویل دهم -

آری - آندم ، آندم که من غرق امیدها بودم همه « حیات گونه » ها را در حال جولان میدیدم، همه پدیده ها را باعینک سرور ملاحظه میکردم هنوز باور نداشتم که در گیتی نشانهٔ از غم وجود دارد و دنیائی ها واژهٔ را بنام اندوه می شناسند، تازه بپا خاستم تا از پیروزی نا بهنگامیکه موهبت ایزدی لصیبم گردانیده بود جشن بگیرم و با دست و پا زدن‌های متواتر و غیر منظم رقص شادی برپا کنم ، ولی نمیدانستم فرحت‌های گیتی نشینان چگونه بود و آنها چسان از آن تجلیل بعمل میاورند ؟ خلاصه همه چیز دنیا برایم نا آشنا بود و همه راز ها در پرده . زیرا من کودک تازه وارد بودم و هنوز بر زد و بندهای جهان ذرهٔ آشنائی نداشتم ، بلی من - من که در خفا میزیستم و در ورای چندین پردهٔ نهان بودم که چون کوه‌های ضخیم وشامخی مرا محصور کرده بودند : عالم بی غوغا و یکسره خموش -

درین لحظه نظری بمادرم کردم که با جسم لاغرونحیفش چون بید بخود میلرزد ودندان بدندان میکوبدو او نیز اشک میریزد ، پنداشتم و شاید قطرات اشک اوهم بسان گریهٔ من دموع شادی است و حکایت از مسرت او دارد بخود شدم تا بدو پیوندم و راز گریه او رادر یابم اما افسوس که

زبان تکلم نداشتم و جولانگاه زبانم حتی عاری از یک کلمه بود ـ ندانستم سیل احساسات خویش را چگونه تبارزدهم و او را از آنچه که در کشور بدنم میگذرد مطلع سازم ـ

برعکس اوکه از جست و خیزها و بیقراری من که لکته ها برداشت کرده بود بمن التماس کرد و گفت : « برای چه می تپی و پست و بالا دست و پامیزنی ؟ فرزندک من ! ای اولین نهال زندگی ام ! مگر نمیدانی که در دنیا چه میگذرد ؟ مگر تا کنون نفهمیده ای که در اولین وهلهٔ زندگی، در سر آغاز ورودت بدنیا باچه تحولی برخورده ای ؟ مگر گاهی زهر آبهٔ اندوههایم را که بخوردتومی‌دادم نچشیده ای ؟ آنچه که محصول دردها و الام شبا روزی ام بود نه محصول غذای ساده وفاقد ویتامین و پروتین و شحمیات که میخوردم، غذائیکه باواژه «بخور و نمیر» درست تطابق دارد . اکنون میدانی پدرت کجاست ؟

بلی پدرت ، تاج افتخار ، ضامن تربیه ات و گل سرسبد زندگی وبالاخر همه چیزت ، آنکه باید ترا در آغوش میکشید واز گونه‌هایت بوسه‌های عشق و محبت و مهربانی وعطوفت برمیداشت، و آنکه شیفته دیدار تو بود و برای وصال خجسته ات دقیقه شماری میکرد ـ

آری پدرت ، آزاده مردیکه علیه غم فقر و سیه روزی و بی بهرگی از نعمت گران ارج سواد ، با عشق به اسلام و آزادی و پیوندعمیق وگسست ناپذیر به الله همزمان با استیلای نیرو های کفر و دولتمردان مرتد بر کشور روانهٔ صحنهٔ نبرد شد و تا ایندم دلیرانه رزمید و حماسه‌ها آفرید و افتخارات کمائی کرد و بدون اینکه دیده بچهره تو زند و نظر به سیمای تو افکند عازم شهر شهادت شد ـ

نه چندان دور ، درست همان لمحاتیکه تومحن خانه « رحم » را خدا حافظی میکردی او شرر سرای دنیا را پدرود گفت . دقیقاً حوالی فجر، هنگامیکه صبح پردهٔ سیاه شب را درید و تو پرده‌های تو در تو را شگافتی ، او پیوندهای نامیمون دنیا را گسست و بلقاءالله پیوست . اینک لحظات بعد بجای اینکه او ترا ببرگیرد تو نعش خنک و بی حرکت او را لمس خواهی نمود ـ»

مادرم با ادای این کلمات مرا ترک کرد و با عجله بسوی کلکین چه. خانه مان شتافت تا ببیند که حاملین نعش پدرم بده نزدیک شده اند و یا خیر ؟ او بیقرار بود ، گهی از فرط مایوسی خود را از دست میداد وچون مسکر بادهٔ غم مدهوشانه نقش بزمین میپیوست و گاهی با کلمات مانند ، خدا کریم است ، او چاره ساز بی چارگان است ، اگر همه چیز از دست رفت خداهست ، خدا راضی باشد . اگر شوهرم رفت باکی ندارد اکنون صاحب فرزندی شده ام وغیره ، خود را تسلی می داد و بکالبد نیم بندش نفس تازه می بخشید ـ

زمان، پیش میتازید و در حالیکه این همه و قایع رابا خود حمل میکرد و تاریخ آنرا در دل خونین خویش ثبت نمی کرد ناگهان چشم مادرم بگروه کوچک خورد که درمیان غبار ومیغ و روشنی خیره کنندهٔ صباحی مشغول بحرکت بودند.طلعت خورشید بحدی زننده بودکه گاهی آنهارا بسان نقطهٔ کوچک متحرکی پدیدار مینمود و لحظهٔ از انظار فرومینشاندگویا فرسخ ها فاصله وفضای‌آمیخته بمه ورگه‌های زنندهٔ خورشید سرابی از آنها ترسیم کرده ، و آنهمه جنب و جوش و حرکت سریع آنها را که به هراس از هجوم هلیکوپتر های دشمن به گروه کوچک آنها همراه بود از دیده‌ها پنهان میداشت . ساعتها انتظار باتلخی و کلفت به نقطهٔ انجام رسید و قافله علیرغم تعقیب و گشت شدید هلیکو پترها بمنزل مقصود وصل شد و بدن سرد و پاره پارهٔ پدرم فردیکه بگفتهٔ مادرم باهیجان تفنگش را بدوش کشید و با تبسم روانهٔ کارزار شد ، را بزمین نهادند ـ

مادرم نمیدانست چه کند او سراسیمه بهرسو رو میاورد بی آنکه برنامهٔ برای پیشبرد امور تکفین و تدفین در دست داشته باشد . اجتماع کوچک مردان مبلرزکه همان همر ـ

زمان پدرم بودند وهریکی تفنگی باخود داشتند متصلاً بمادرم روی میآوردند تا ازوی مشاورتی دریافت کنند، چون دیگر در قریهٔ ماسوای مادرم فردی وجود نداشت و همه از وحشت انتقام احتمالی روسها، راه‌فرار را گزیده بودند . زیرا شب قبل ، شبیکه من رخت سفر بستم ، ساحات نزدیک شهر ، مسافهٔ چندین کیلومتر دور تراز روستای ما ، شاهد سخت ترین نبردها میان رزمندگان اسلام و جنود الشیطان بود . درست همان عملیاتیکه پدرم قربانی آن شد . این نبرد همچنانکه بر مجاهدین نقصانات وضایعاتی ببار آورده بود ، بر روسها نیز بی تاثیر نبود و صدها تن از ارواح خبیثهٔ سپاهیان شیطان را روانهٔ جهنم ساخته وده ها عراده نقلیه، نفر برها و تانکهای آنهارا طعمه آتش ساخته بود ، بناء احتمال انتقام روسها قوی و هجوم غافلگیرانهٔ آنها هر لحظه انتظار میرفت .

مجاهدینیکه جسد پدرم را بخانه مان انتقال داده بودند بطور پراگنده و با احتیاط کافی کار هایشان را ادامه میدادند ولظر بهمشورهٔ مادرم‌عدهٔ مشغول به حفر کردن قبر گردیدند وعدهٔ به کارهای دیگر مشغول شدند . تازه کاری صورت نگرفته بود وگره مشکلی از مشا کل کشوده نشده بود که قطار بزرگی از هلیکوپترها از فضای جنوبی روستای مان نمودار شد ، گویا که دستهٔ سرسام آور پرندگان کوچی، محلی رابرای محلی ترک میگویند، مجاهدین کاررا کنار زده وخیره بدانها مینگریستند تاجهت حرکت و هدف احتمالی آنها را دریابند، که ناگهان غرش سهمگین و مهیب جیت‌های غول‌پیکرروسی امواج فضا را بهم زد و مالیکول‌های هوا را به ارتعاش در آورد وهمزمان با عبور برق‌آسای دو فروند ازآنها چهار بمب کشنده بزمین فرود آمد . باگذشت کمتر از چند ثانیه دوفروند دیگر ظاهر شد و فضای مقابل خانهٔ مان را عبور کردند و برعلاوهٔ فرو ریختن چهار بمب آتشزای دیگر تعداد کثیر راکت را نیز شلیک کردند صفیر ناهنجارآنها پرده‌های گوشم را شدیداً تکان داد . این راکتها دقیقاً خانهٔ محقر مارا هدف گرفته بود . زیرا چنانکه دولت از گذشته‌ها میدانست کارروائی وفعالیت های پدرم درمیان سایرمجاهدین‌چشمگیر بود . شجاعت معجزه آسای او همهمه بپا کرده بود تا آن حد که مزدوران بی سرو کلهٔ روس هم از آن بی اطلاع نبودند و روس‌ها هنوز خیال میکردند که شاید او زنده است ، لهذا خانهٔ ما را هدف گیری کردند بقول معروف « انتقام مرکب را از پالانش بگیرند » یا بعبارهٔ واضح تر انتقام رشادت و شهامت بی‌مانند پدرم‌را از خانهٔ محقر و از طفلک مظلوم و بی دست و پای او بگیرند .

دقیقه‌ها بمباردمان جیت هاادامه پیدا کرد در نوبت های اول و دوم بمب ها و راکت ها بطور غیر منظم بخانه ای و بباغی فرود میآمد وهر یکی را به ویرانهٔ تبدیل میکرد . درین میان هوا نوردان سنگ دل و بی ضمیر روسی متوجه شدند که هدف کماکان پا برجاست بخود آمدند و با نشانه گیری دقیق در پی تحطیم آن شدند ، این بار موسیقی غم بفضاره برد و کاتب تقدیر دستاویز مصیبت زای سرنوشتم را که در شهادت مظلومانه و جریحانهٔ ما در نحیف و ناتوانم مضمر بودتحریر نمود و ملائکهٔ عابر ندای آن را لبیک گفت . تیر آنها بهدف خورد و سینهٔ مادرم را شگافت و حیات مملو از مصیبت و اندوه او را برای همیش‌پرپر کرد . مادرم قبل از آنکه چشم از دنیا بپوشد و مرا برای همیش تنها بگذارد ، مرا در گوشهٔ از خانهٔ مان رها کرده و بگوشهٔ دیگر شتافت تا البته چیز یرا که ضرورت آن موقع می پنداشت ( که من بیشتر آنرا پرونده ها و اسناد پدرم حدس میز نم) اخذ نماید و سپس مرا یکجا با آنها از خطربمبارد برهاند که صحنهٔ مهیب و جانگداز مرگ ، رعد آسا پرده های گوشش را درید و موقع بازگشت برایش نداد .

جیت ها بعد از لحظاتی نقطه را ترک گفتند و بدنبال آن هلیکوپترها وارد ساحه شدند و باقساوتیکه شاید درنده‌ترین‌حیوان قادربه اجرای‌آن نبود دست به تخریب وانهدام روستا زدند. و باران مرمی چنان برسنگ و چوب

## در گزینش شعر و ادب

فرود میآمد که گوئی طوفان لوط(ع)، بار دیگرفضای روستا را فرا گرفته‌است. آنها به هیچ چیز رحم نمیکردند، حیوان، انسان، پرنده و هر آنچه از زنده جان ساکن آنجا بود هدف جنگی آنها محسوب میشد که گوئی با همه چیز حتی با طبیعت که خدای خود میپنداروند، اعلان حرب داده بودند.

ساعتها بعد در عملیات وقفهٔ پدیدار گشت وفضا از وجود این زنبور های نا بکار و انسان ستیز خالی شد. مجاهدین، حاملین جنازهٔ پدرم، با رعب و خوف ناشی از وحشت این بهائم سبوع و درنده، اما با قلب مملو از ایمان و اطمینان و با روحیهٔ اخوت و همدردی از هر سو بخانهٔ ما ریختند و به آنچه بوقوع پیوسته بود خیره شدند. و بی آنکه تعطیلی رخ دهد، بسراغ من و مادر در خون غنوده ام رسیدند، یک تن از ایشان مرا برداشت و گرد و غبار و دودبدنم را که تا عمق چشمانم نفوذ کرده بود، پاک کرد و بسرعت از منزل بیرون شد. عدهٔ دیگر بطرف مادرم رفتند و بعد از آنکه نعش پاره پاره و غرقه در خون او را درمیان آوار یعنی همان نقطه ایکه چند مرمی راکت‌بدان اصابت کرده بود یافتند با یأس و تألم او را بیرون کردند و به نقطهٔ امنی رسانیدند و حدیث:

**«مثل المؤمنین فی توادهم وتراحمهم وتعاطفهم کمثل الجسد الواحد، اذا اشتکی منه عضواً تداعی له سائر الجد بالسهر والحمی»**

«مثال مؤمنین در دوستی و تراحم و تعاطف ایشان درمیان هم بسان جسد واحدیست که اگرعضوی‌از آن شکایتی داشته باشد و دردی‌احساس کند تمام اعضای دیگر بدن در تب و درد و شب بیداری فرو می رود»

راتجسم کامل و مصداق واقعی بخشیدند. و خود برای لزوم احتیاط از حملهٔ ناگهانی دیگری موقتاً بجهت های مختلف پراگنده شدند. زیرا یکی‌از تکتیکهای مهم روس‌ها برای‌قتل عام مردم مظلوم این بود که آنها بعد ازهرحمله لحظه‌ای توقف میکردند تا مردم جهت ملاحظهٔ منازل مدمر خویش، بیرون آوردن اجساد شهداء گرد بیایند و در پی آن حملهٔ ناگهانی دیگری را صورت میدادند تا در رقم قربانیان از دیاد کالی بخشند.

حقا که چنین شد، مدت کوتاه سپری نشده بود که هلیکوپتر ها دوباره منطقه را گشت زدند و همینکه چیزی از زنده جان را نیافتند راه عودت پیش گرفتند.

خورشید با منت و تفاخر خاصی میرفت تا بمنزلگهٔ غروب افول کند، پنداری که از اینهمه وقایع مصیبت زا کوچکترین اطلاعی ندارد، وپیوسته با قربت خورشید به تیغهٔ رنگین و خونین نمای شفق شامگاهی، پرندگان و حیوانات ساکن روستا که هر یک از دهشت بمبارد و غرش‌بمب افگن‌ها به پناه گاه ها پناه جسته بودند، شروع به بیرون آمدن کردند وکم‌کم از هر سو صدای آهنگ های حزین طیور و خزندگان بگوشها طنین افگند. مردمی هم که روز قریه را رها کرده و بـه مغاره های کوه پناه برده بودند بتدریج بخانه هایشان بر می گشتند. خانه هائیکه جزدود وخاکستر و دیوار های منهدم چیزی از آن باقی نمانده بود. مجاهدین به اتفاق مردم محل علی الفور اقدام بکندن قبر ها کردند، تا با استفاده از سیاهی شب اجساد را بخاک بسپارند.

تاریکی بساط سیاهش را برهمه جا گسترانید. حیوانات و پرندگان و خزنده های شب خواب همه بخوابگاه ها بستر گزیدند و در عوض، پرندگان و وحوش شب زنده دار و روز خواب که روزگاهان مجال حرکت نداشتند، شامگاهان لانه را به قصد سیر شبانه و نوا های عاشقانه که گاهی با سوز و گداز و گاهی‌با ترنم و ترانه همساز و هم آواز بود، ترک گفته و روانهٔ جویباران، دشت ها و شاخساران بستانها شدند، و با اصوات گوناگون سکوت شب را بهم زدند. راستی دنیا را عجب دنیائی دیدم، روستای واحدی با مساحت محدود، شاهد چند گونه شکل و هیکل، از یک سو ندای

در گزینش شعر و ادب

نحیف و مستمندی چون من که دیگر در دنیا عزیزی ندارد و در نخستین روز ورودش بدنیا بجای اجرای محافل شادیانه بعذاب مسموم کننده استقبال میشود و در حالیکه قبل از همه نیاز شدیدی به پستان مادر دارد از وجود مادر عزیز محروم گردیده و ازگرسنگی و الم مینالد ولی از سوی دیگر این

همه زنده جانهای دیگر که در واژهٔ مخلوقیت با ما شریکند و به اصطلاح درین رشته ما به الاشتراک ، محسوب میشوند ، مستانه آهنگسرائی میکنند . اما همینکه نظری بسمت جنوب روستا کردم چشمانم بروشنی برقهائی خورد که ساکنین آنجا با غرور و نخوت خاصی بزندگی فرحتمندانه مصروف اند.

بخود گفتم که اگر شب زنده داران جامعهٔ حیوالات و طیور از مصائب طاقت فرسای ما بیخبرند ، باکی ندارد ، ولی ضمیر و وجدان انسانی این آدم ها که با ما کاملاً وجوه مشترک دارند ، کجاست که آلام و متاعب جانکاه ما را عیناً مشاهده میکنند و نه تنها درین آلام با ما. شریک نیستند بلکه با وقاحت تام بسرور و شادی مشغولند ، بیاد اشعار گرانبهای سعدی افتادم که میگفت :

"بنی آدم اعضای یکدیگر اند"
که در آفرینش ز یک جوهرند
چو عضوی بدرد آورد روز گار
دگر عضو ها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بیغمی
نشاید که نامت نهند آدمی »

و لحظه درآن متردد شدم که چگوله سعدی‌ره باین عظمت چنین ترسیمی ازین صورت نا مربوط و منفصل انسانها نموده است که قطعاً با واقعیت زیست جمعی آنها تطابق عینی ندارد . اما همینکه آگاه مردی مجاهدی ندای روح بخش قرآن را زمزمه کرد که خداندقدیر(ج) فرموده است: «لَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا وَلَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا اُولٰئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلّ» ایشان چشمان دارند ولی نمیتوانند بدانها ببینند، گوش‌ها دارند ولی نمیتوانند بدان (حق) را بشنوند و مالک دلهائی هستند ولی قدرت تفقه را از دست داده اند ـ آنها مانند چهار پایان و

بلکه ازآنها بدتر هستند» تکانی خوردم و از جا بجنبیدم و از خدا پوزش طلبیدم که در حق بزرگمردی چنین تصور خطائی کرده بودم . و دالستم که هدف سعدی بزرگ جامعهٔ انسانها بمعنی واقعی‌کلمه بوده‌است نه جامعهٔ حیوانات درنده که منحرفین و مرتدین دین خدا مظهر واقعی آنند ـ

خلاصه قبرها آماده گردیدند تا پدر عزیز و مادر لبندم را در جوف خود جا دهند . کمی بعد مجاهدین وضو گرفتند و بقیادت یکی از قایدین ایشان

بهر یک از قربانیان ، فرزانه مرد صحنهٔ نبرد و شیرگوله زن حریم خانه، که یکی با تفنگ ودیگری با فرزند، ندای حق را لبیک گفته اند ، نماز جنازه ادا نمودند . و من خیره بدانها مینگریستم و کلا شاهد این صحنه‌ها بودم ، اینهمه صحنه‌ها ایست که از صبحگاه ورودم بداردنیا تا شامگاه توقف ام در آن بوقوع پیوسته بود ـ

گرسنگی و بی نوائی ام ازیک سو و موت نا بهنگام والدین گرامی ، قوت قلب و تکیه گاه امیدم از سوی دیگرگاهگاهی مرا تالبهٔ مرگ سوق می داد و آنقدر خود را میباختم که آهنگ « هک هک » ام بمرز خموشی تقرب میورزید آخر الامر بایأس کامل از کلیهٔ ساز و برگ دنیا، و فقط بایک امید که هنوز تنها نیستم و دوست عظیم و مهربانی کـ ـه گیتی نشینان همه از شکست او عاجزاند و خواهی نخواهی

تسلیم ارادهٔ اویند درظل رعایت خود پناهم میدهد، خودراقوت بخشیدم. این همان نداء بود که فرشتهٔ امید در قلبم القاء نمود ، ندای فطرت ، طنین روح بخش « بلی » ، کلمه ایکه بایک صدا من وهمگان ، حتی همینهائیکه سرنوشت محزونیت من حاصل شهکار آنهاست و اکنون از فهرست انسانها حذف شده اند ، بجواب استفهام تقریری پروردگار مستعان که فرمود : «الست بربکم ؟» « آیا پروردگار شما نیستم ؟» تقدیم نمودیم ـ

داستان را بطول میگذارم و می

در گلزمین شعر و ادب

خواهم بیشتر دماغ خوانندگان عزیز را خسته سازم ، مختصراً بیان میدارم که خداوند باران الطافش را بسر سرم بارانید و مرا که کوچکترین امید از زندگی نداشتم با رحمات بی پایانش نوازید ، مادران روستا بالنوبه همه مادران من شدند ورادمردان آنجا جناح کرم برمن گشودند و اینک که سه سال از عمرم میگذرد و زبان تکلم هم پیدا کرده ام و درعین اینکه جسم لاغر و کوچک من نیز از گزند روس‌ها بی داغ نمانده است و درحالیکه بینندگان شاهد چشم مجروح من هستند ، در دیار هجرت بسر میبرم و در مکتب جهاد تربیت میبابم، مصمم هستم که بمجرد توانائی حرکت درجبهه بسراغ روسها خواهم شتافت و تا آنندم که شراب شهادت ننوشم وبجا ویدگان نه پیوندم دست از قبضهٔ تفنگ بر نخواهم داشت

زیرا من اکنون معتقد شده ام که از قطار اطفال ناز پروردهٔ دنیا مجزا ام، نه آن طفل هستم که به اسباب بازی نیازمند باشم و بخورا که های لذیذ معتاد، وبه البسهٔ فاخره مودرن آشنا . بلکه طفل دامان کوهسارانم که نه تنها از فقدان مادر و پدر ودامان گرم آنها وازکمبود غذاها لباس‌های زیبا و قیمت بها مایوس نیستم بلکه مفتخرم تا در پرتو رحمت خدا از عرصهٔ امتحان الهی بر آمده بتوانم . من بدان میبالم که شریک یکی‌ازاوصاف پیشوای بزرگ خود، سالار انبیاء صلی‌الله علیه وسلم گردیدم که قبل از ولادت با سعادتش پدر و بعد از شش سالگی مادرش را از دست داد . ودرکورهٔ مشاکل ومتاعب خارق العاده پرورش یافت و موفقانه از حیطهٔ امتحانات بر آمد . ـ سلام بر روان قافله سالاران روند شهادت ـ

لنډ داستان

لنګیال

# هغه اوس هم کاریګر دی

باشی ګل علم به چې هر وارد دښمن له بمباریو وران کلی ته وکتل، نو دستی به یې د ذهن په پرده د څوکلو وړاندې د ښالنګ د لوی لارې د جوړیدلو جریان وځغلیده .

د لویو او دنګو غرونو د سوری کولو هره لحظه ، بلدوزر ، کرینګونه ، بارودی سورنګونه او داسې نورغټ او واړه ماشینونه او وسایل به یې له سلګونو کارګرانو او مزدورانو سره سترګو ته ودریدل ؛

د غره د غټو غټو ګټو ماتول اورغړیدل به یې یویوله نظره تیرشول، د هغه لس‌ګونو کارګرانو او مزدورانو څیره به یې یوه یوه مخې ته کیدله چې یا د بارودي سرنګونو د چاودنې پروخت، یا د غره له تیرولاندې او یا داسې نورو پیښو کې توټې توټې او ځب ځب شوي وو .

او داسې به ځان ورته په هغه زیړه جیمې دریشۍ کې وځلیده چې د غټ بلدوزر له پاسه په خولو کې ډوب ، او په ډوړو او لوګی کې ورک د تونل له خولې سترستر کمر او ډبرې رغړولې . له روسانو سره د دغه لارې جوړیدو د ګرانبیه او تاوانی تړون د کار جریان د افغانی کارګرانو او مزدورانو له وینو او خولو روسانو ته د ډالر په حساب د معاشاتو او نورولګښتونو بهیر به لکه ویړ دفتر د هغه سترګو ته وغوړیده .

خدای خبر چې د باشی ګل علم ذهن ته څه وړ دغه تصور زولنې اچولې وې چې همیشه به یې څوراوه .

باشی ګل علم تـه ځان ډیر پړ او ملامت ښکاریده ؛ هغه لارچې ده یې په جوړولو کې څوکاله خولې بیولې وې د لس‌ګونو کارګرانو او مزدورانوپه وینو جوړه شوې وه ، روسی ټانکونه او شوبلې د ده دولس ، او خلکو د وژلو ورانولو او له منځه وړلو لپاره رانوتلې وې .

د باشی ګل علم د اندیښنو یواځې دغه




یوه ځه نــه وه چې تړل شوی وی ، چې
ځان بهٔ‌یی لدغه سمندره راویوست نو بیا به
د نغلو د برېښنا د فابریکې د کار په جریان
کې ولوېـد ، د سلګونو روسی مشاورینو تر
نظر اونقشه لاندې د بند جوړیدل د فابریکې
ودانۍ ، توربینو نه لګول هوایی ستشن
جوړول او داسی ورته نور کارونه به دهغه
مخې تــه یو پــه بل پسې بوغ بوغ کیـدل
د لسوګلونو په اوږدوکې په ملیاردو افغانیو
لګښت د سلګونـو روسی مشاورینو معاش
د هغوی لپـاره مدرن او عصری کورونه ،
تخنیکی اسانتیاوې، د لامبو حوض ، پسرلنی
اوژمنی سینما ګان د والیبال پنګ پانګ او
داسی نــورو هوسی اماکنــو او لوبغالــو
ملاماتوونکی مصارف اختلاس او ... جریان
به په ځه‌کړ او داسی به د خپلی وظیفې په
لړکې هغه لحظې ته ورسید چې لکه مرغه
پــه لــوړو وسپنیـزه ستنو کاکټ نښتی ؤ او
پړپړ پړپړ وسپنیز مزی بهٔ‌یی غزول .

باشی ګل علم د سالنـګ لاری او نغلو
فابـریکې د جوړولـو پروخت لـه روسی
مشاوریـنو سـره د روسی ژبی محـاوره زده
کړی وه .

د هغـه وجـود بـه لمـبه لمـبه شو چې
د روسانو تر نظارت لاندې به خپلی منځۍ
اوستومانی ورپه زړه شوی د هغوی پرسیدلی
مخونـه . شنی سترګی پنډی او پړپړی بڼی
بهٔ‌یی د پولادی ټانکونو د پاسه نیغ سترګو
تـه ودریدی چې د هیـواد د زړو وړو او
ځوانانو په سینوکې د وحشت چړی ښخوی،
هیـواد یې ورانوی کلی او کورونـه ورتـه
سیځی . بالکل همغه ځېری .

هو ! باشی ګل علـم د فنی علمی تجربو
بتې داسی پوخ کړی ؤ چې سره وسپنه بهٔ‌یی
لاس ته ورغله نو بیا بهٔ‌یی یوځه تری جوړ
کړی ؤ ، مستری ؤ خراط ؤ بلدوزر کار ؤ
ولډینګ کار او داسی نـورو تخنیکی چـارو
کې یې روسی تخنیکران او انجنیران د چا خبره
صوارهم نه ؤ خوځه بهٔ‌یی کړی چې مسلط
اداری حاکمیت د پردیو منګولوته سپارلی
ؤ ځکه خو به چې هرځای کومه پروژه ،
فابریکه او مواصلاتی لار جوړیـده نو باشی
ګل علم بــه پکی حاضر ؤ د باشی ګل علم
وروستی وظیفه د بنای ساختمان ریاست کې
د ګرینـګ چلول ؤ چې د مکرویـانو د
بلاکونو بسته دیوالونه بـه یې دوهم دریم
او څلورم منزل ته رسول . دغه کار د هغه
په ذهن کې ترټولو زیات د هغه دمحکومیت
سنـدرې غږولـه او ډیـر ځوریده . د هغه
د خیـال په پردوکې دغه اندیښنې غبرګی
منګولی ښخې کړی وې چې هغه بلاکونه
چې د ده د تنـدې په خولوېی دیوالونــه
هسک شوی او جوړ شویدی ، د ده دولس
قاتلانـ د خلکو د وینو په شرابو ډډډډ
پراتــه دی . داسی ښکاریـده چې د روسانو
د تیری مسؤولیت بار ټـول هغه په خپله
غـاړه اخیستی وی ، د وران ویجاړ کلی او
خلکو په وړاندې بـه له دوکه نینـه نینـه
کیـده، پــه تـیره هغه وخت چې د دری
د بری غونـډی په لمن کې بـه‌یی د ستری
قووی د شهیدانو پرګڼو قبرونونظرومښت
نو داسی به پیکه شو لکه چې د ده همځه
لاس پکې وي داسی برېښیده چې د هغـه
مظالمو او ورانیو ته دکتلو مخ او سترګی
نلـری .

باشی ګل علم به چې د خپـل کین لاس
بټه ګوته له ډیره درده ترغاښ لاندې کړه
او د لاس دری شوتی ګوتی یې چې د خراطی
ماشین تری وړی وی پـه سترګو ولګیـدی
په څېر څېر بهٔ‌یی ورکتل، دکلی محمد دین
بهٔ‌یی د تصور په هنداره کی په کرس کرس
وخندل چې کین لاس یې د پروسږنی دجنګ
په دریمــه ورځ له مړونـده د ماشیندار له
مرمی سره بوټ الوتی ؤ ، هغه بـه داسی
ورنګیر له لکه چې محمد دیـن د ده په
شوتی لاس پوری خاندی. د باشی ګل علم
زړه به راڼک شو غاښونه بـه‌یی وچیچل او
د ارمان دغه لمبـه بهٔ‌یی د زړه پـه کوګل
کی راتـاو شوه چې دریغه د ده ګـوتی هـم
د جهاد په سنګر کی د دښمن سرمیو توږلی
وی لدغه تصور سـره بـهٔ‌یی پرتنـدی یخی
خولی را ماتی شوی ، شونـډو بـهٔ‌یی سپین
وچ پتوکی ونیو زړه بـهٔ‌یی د سینی په قفس
پـه سختی سره غورځېده او یوه نامعلـوم
درد بهٔ‌یی وجود سوځاوه .

باشی ګل علم به چې دغه اندیښنو اوسو
چونو د خپل تیر ژونـد د تیـاره سرنوشت
د توپان په خوله ورکـړ نو د ځرخی پله
د زنـدان شپږ میاشتنی میلمستیا شکنجو او
ربړونو په یاد بهٔ‌یی پـه دغه تیارو کی څـه
تنه غونډی رڼا و پړقوله . هغه پخپل خیال
کی دغه شپږ میاشتنی د خپلی ګناه کفاره ګڼله .

هغه یې د ۱۳۵۸ کال د حوت په میاشت
کی پــه مکرویـانو کی د روسی مشاورینـو
د استوګنی له بلاکونو سره د بم د چاودنې
په تـور د کرینګ له پاسه د زندان تـورو
تمبوته دننه کړی ؤ . او همدغه شپږمیاشتی
قید ؤ چې هغه یې لږ ډیر تکیه کړی ؤ . .

* * * *

نن د باشی ګل علم له ذهن او تصور نه
هغه ټولو وسوسو او اندیښنوکډه کړیده ،
نو له هغه د خپلی کړی ګنا ! د کفاری لاری
موندلی ده ، هغه د زندان د شپږو میاشتو
له یاد نه غوږه تکیه ترلاسه کړی وه ، هغه
اوس بالکل داده ؤ چې په رښتیایی د خپل

تیر ژونــد او پخوانی گنا له کفـاری غـاړه خلاصه کړیده .

هغه اوس پوره باوری دی ، خوښ دی په شونډویی نری موسکا خوره وی ، هغه زیـږه جیمی دریشی یی اوس هم اغوستی ، په مینه او شوق په کارلگیاوی، پخپل ځان، پخوانی تصور د سالنګ ، نغلو او بنایی پـه کار وخانـدی داسی لکه چی هغه باشی گل علم نه وی چی څه موده ترمخه پخیل تـیر ژوند اوکړو سوځیده او ویلی کیده .

هغه تـه اوس هـم گنی وسپنی پرتی دي رنجونه پلاس ، سوتیک او نورگڼ آلات او وسایـل یی ترمخ کوتـــه دي د مجاهـدینو د توپکـو ، ماشینگنو ، کلاشنکوفـونو د- هشکو او نورو حربی وسائلو مرمت تـه‌یی خپل ټول فن وقف کړی دی .

هغه چـی د یوی د هشکی د پایـو پـه نښلولو د یوه توپک د لستـ په اچولو او . . . کی د ټوکلو روحـی داد او قلبـی اطمینان موندلی دی .

هغه پخپل زړه کی هرڅـه جبیره کړیدی ، اوس یی لار ایستلی ده د انتقام لار ، هغه له خپـل هرټک او هر پیچکش تاوولو نـه داسی خوند اخلی لکه د یوه روسی په زړه کی چی سری گولی ښخوی ، هغه چی هرځل پلاس اورنغ را کاږی زړه تـه‌یی داسی‌لویږی چی د روسی یرغلگرو په ځیگر جوهر داره چاړه ښخوی .

* * *

عشرتی

## عرض نیاز بحضور حضرت سرور کائنات ﷺ

| | |
|---|---|
| ای وجـودت رحمـة للعلمیـن | قبلـۀ دلهـا شفیـع المذنبـین |
| مرکـز افـلاک و روح کائنـات | سر ذات لم یزل اندر صفات |
| معـدن اسرار حـی لا یـزال | بحر انوار خدای ذوالجلال |
| قاب و قـوسـین واوادنی منـزلت | انچه اسرار است انجا حاصلت |
| ای وجـودت مایۀ رمـز حیـات | روح و جان اندر وجودکائنات |
| سـرور و سلطـان ومیـر کاروان | آفتاب حسن و رشک خاوران |
| سیـد اولاد آدم در وجـود | ای طفیل در گهت بود و لبود |
| روشنی بزم سینا روی تست | ماه وانجم در طواف‌کوی تست |
| ابر رحمت سایبان اندر سرت | جلوه گاه ماه وانجم در گهت |
| عرش و کرسی پایۀ معراج تو | بر سریر ملک هستی تاج تو |
| در گه تو طور سینای کلیم | کعبۀ آمـال هستی آن حریم |
| ای چراغ هستی ظلمت سرشت | ملت آواره راتو سر نوشت |
| ای ظهـورت مطلع آئین ما | دین ما ، آئین ما ، تکوین ما |
| ای وجودت مایه لطف عمیم | ای ظهورت مظهر ذات قدیم |
| ای زمینت سجده گاه کهکشان | پا یبوس خاک کویت مهوشان |
| آسمان انجـم بپایـت ریـختند | خاک کویت را بعطر آ میختند، |
| تـو چـراغ زنـدگی افـرو ختـی | مذهب تثلیث و مزدک سو ختی |
| طرح نو آوردۀ با سوزو ساز | جز حقیقت نیست آنجا از مجاز |
| سرخ‌وسبز اینجا همه یک‌رنگ‌وبو | ما و من نبود همه چون جمله‌او |

جملگی همر از و همگام و قریب — جملگی روح وروان وبی رقیب
زنده شد از تو جهان مردهٔ — این جهان مردهٔ افسردهٔ
نخوت عدنانیان شد پا یمال — جز اخوت نیست اینجا درقبال
از هبل دیگر نوا نبود خموش — لات‌وعزی نیست دیگر درخروش
لات و عزی بر سریر نام نی — بت پرستان را نعیم و کام نی
طاق کسری پایمال خاک شد — صحنهٔ هستی زدونان پاک شد
آتش خسرو سراسر شد خموش — نخوت زر دشتیان خودفروش
نشئهٔ قیصر زخامی ها شکست — نیست دیگر قیصران خودپرست
«اسقف رضوان فروش» بد نهاد — کاهن ور هبان و پاپ از پافتاد
قبلهٔ آمال سلطان و امیر — مسند خاچان بدست تو اسیر
نقش هستی را دلیل از نام تو — « لا أحب الآفلین» پیغام تو

ای ترا هر لحظه فکر حال ما
دانش ما، جهل و فقر است مال‌ما

## عرض حال

عرض خود آورده ام اندر حضور — ضجه ها وناله‌ٔ اهل قبور
امتا نت ا ز وطن آواره‌ٔ — « خستهٔ وا ماندهٔ در ماندهٔ »

جملگی محکوم دست روسیان
پرچم و خلقی و مشت روسپیان

غافل از خود فتنه ها انگیختیم — با خود و همرزم خود آویختیم
«قبلهٔ ماگه کلیسا گاهی دیر» — عزو شان ما همه پامال غیر
«ما کلیسادوست‌وما مسجدفروش» — ما غلام و بندهٔ پیمانه نوش
«ما گدایان‌کوچه گرد وفاقه‌ٔست» — دیگران از خون ما ساغر بدست
شرق‌وغرب‌ازخون‌ماپیمانه ساخت — درحریم آن‌حرم بت خانه ساخت
جملگی در حیرت ولا یبصرون — بیخود و سرمست قوم مسرفون
بت پرستانیم و اما مومنین — آیهٔ حق دیده عنها معرضین
ما سلاح دشت خود بفروختیم — آتش بیگانگان افروختیم
ما خیانت پیشه اما متقی — خائن و دزد ودغل اما نقی
ما امانت را خیانت کرده ایم — باخودی‌ها خود جنایت‌کرده ایم
ما خیانت پیشه در بزم جهاد — ما همه وابستهٔ کبر و عناد
اتحادی نیست مارا از نفاق — کشتهٔ دست خودی ها از شقاق
اعتصام ما به پیمان دروغ — روشنی‌ٔ سینهٔ ما بی فروغ
وحدت ما پایمان کبر و ناز — شد حقیقت بستهٔ فکر مجاز

روسی و انگلیس وامریک وفرنگ / برسر ناموس ما در فکر جنگ
هر نفس با یک صنم همخانه ایم / روز مسجد بر در بتخانه ایم

سر نوشت خود ندانیم چون شود
چارهٔ باید که هم اکنون شود

## شبی در مزار ناهید

آن شبی کز های وهوی مردگان / شد گذر مارا میان کشتگان
درمیان مردگان بی کفن / کشتهٔ افتاده چون سرو چمن
پای تا سر زخمها اندوخته / آفتاب از چهره اش افروخته
باده از جام شهادت کرده نوش / مست ولا یعقل ز پیغام سروش
همچو سرو طور سینا پرز نور / نرد بان آسمانش از سرور
در طواف هر قد او کهکشان / ماه وانجم اختران آسمان
در نگاهش پهنهٔ معراج ها / راز های سینه اش مواج ها
درنگاه هش عالم هستی ، خراب / رخ میان پردهٔ خون در نقاب
در کف او شعلهٔ فانوسها / در نگاهش صحنهٔ ناموس ها
او چراغ بزم این ظلمت سرشت / یاد گار کشتگان اندر بهشت
پرچم و خلقی و روسی ساختند / بر سر ناموس مردم تاختند
روسیان بد سرشت نابکار / خرمن هستی مردم را شرار
باغ وراغ وگلشن.ودشت و دمن / بر سر آتش کشیدند بی سخن
قصر و باغ ما همه ویرانه شد / مسجد و محراب ما میخانه شد
عام کردند قتل و این غارتگری / آتش افروزی و رسم قیصری
عکس لینین را مدال آویختند / کفر و ظلمت را بهم آمیختند
قتل عام جملگی فرمان نهاد / آتش اندر قبلهٔ افغان نهاد
دیده بکشادم به اطراف وکمین / (صد هزاران کشته سرزد از زمین)
ما دری با طفلک ودل در کنار / آن یکی چسپیده بر لوح مزار
کودکان را جای پستان بردهان / (تا گلو رفته فرو نوک سنان)
شیخ و ملا پیر وبرنا و فقیر / بردل و جان خورده صدهازخم تیر
نو عرو سان با خط و با خالها / از هجوم زخم چون غربال ها
بسته برکف خون دل همچون حنا / رو کشیده در نقاب اندر فنا
این بود دهقان وآنهم کار گر / غرق خون است این تن بی پاوسر
بس هزاران را بدار آویختند / آتش آوردند و برآن ریختند
دست و پا در حلهٔ زنجیر ها / زین جنایت کی توان تعبیر ها
حلقه و دام است وزندان و ستم / از هزاران کشته آنجا نیست کم
دجلهٔ خون است و موج وتاب ها / ورطهٔ از خون شیخ و شاب ها

این بود صلح و صفا و زندگی قتل عام وکشته و فرخندگی
تـا گهان شد نالهٔ مرغ سحر
ناله ها جانسوز اما سر به سـر

دیده بکشادم دران دشت کهن در مـزار ستـان مردان وطن
خفتـه انـدر خواب ناز اهـل قبور
تا سر آید نفخهٔ یوم النشور .

بمناسبت قیام خونین ۲۴ حوت ۱۳۵۷ مردم مسلمان و قهرمان هرات و تقدیم بیست و پنجهزار شهید به پیشگاه پروردگار .

از عبدالاحد تارشی
حوت ۱۳٦٤

# خشم ایمان

ز جسم روزگاران روح سردیها برون می شد
ز تیغ سبزه تخت برف سر ما نگون می شد
طلایی لشکر خورشید چون گرم جنون می شد
ز خون نقره فام برف ، صحرا غرق خون می شد

سپاه نو بهاران پیش می آمد به دشت و در
نسیم هر دم خبر می داد از پیروزی دیگر
زمستان دمبدم می داد از کف جبهه و لشکر
نبودش غیرتش سنگر ز ایامش دگر سنگر

زمین خواب بهار سبز عطر آمیز را می دید
دو سه روز آنطرف یک فصل گوهر بیز را می دید
خرامان جانب خود موسمی گاریز را می دید
ز سیل سبزه ها امواج طوفان خیز را می دید

ولی پیش از قدوم سبزه دامانش بخون تر شد
به رویا های سبزش ناگهان تعبیر احمر شد
زمین و آسمان و دشت و در یکباره اخگر شد
بـه غـرش رعـد طـوفـان پـرور الله اکبر شد

هرات آن مهد عرفان ، شهر ایمان ، مسکن شیران
بخشم آمد چو یک بحری ز آتش سر بسر طوفان
ویا یک سیل کافر افگن از سر چشمهٔ قرآن
ویا فـواره یی ز آتـش فـشـان غـیـرت ایـمـان

زمین گفتا فلک را لشکر حق را تماشا کن .
نگاهی آسمانی سوی این توفنده دریا کن
بسان آفتابت صد هزاران دیده پیدا کن
سپس سوی هری آن دیده های خویش را وا کن

نگر آنجا صف مرصوص مردان مسلمان را
بخوان از چهره های پاک شان آیات قرآن را
ببین در نعرهٔ تکبیر شان سیمای ایمان را
بقلبت ثبت کن اسمای این تاریخ سازان را

به خورشیدت بگو گرپیح ظلمت سوختن خواهی
به تیر نور قلب تیرگی را دوختن خواهی
فروزان مشعلی تا روز حشر افروختن خواهی
برایت و صف «ظلمت سوز» را اندوختن خواهی

ز برق دیدهٔ این قهرمانان وام آتش کن
ز سوز سینهٔ این شیر مردان وام آتش کن
ز قهر شعله ریز این دلیران وام آتش کن
ز سوزان خشم کافر سوز ایشان وام آتش کن

نگر در جادهٔ سرخ شهادت ازدحام شان
تماشا کن به سوی حضرت مولا خرام شان
ببین «تاریخ غیرت» می شود از جان غلام شان
سزد گرخم کنی سر از برای احترام شان

شکوه عشق شان در سینهٔ دنیا نمی گنجد
بود این کاروان نور و در صحرا نمی گنجد
به قلب صد بهار این لالهٔ حمرا نمی گنجد
بغیر از ساحهٔ دیدار ، دیگر جا نمی گنجد

بیک جانب نگر صفهای مردان دلاور را
بیک سو خواهران خشمگین حمله آور را
ز سوئی طفلکان مومن در دست خنجر را
تماشائی است بنگر لرزه بر چشم ستمگر را

جنایت آفرینی های دیوسرخ را بنگر
شرر پاشی نماید از زمین و از هوا بنگر
بهر سو توپ و تانک وحشی چون اژدها بنگر
به بحر خون شناور قامت خلق خدا بنگر

چه عشق‌است این‌چه‌ایمان است وایثارست وسربازی
مردان خدا با مرگ می باشند در بازی
بخون افتادن و آندم نمودن با شرر بازی
جز از شیران حق ناید ز کس این پر خطر بازی

یکی آنسو بخون می غلطد آندیگر زجا خیزد
سری از تن جدا گردد و سرداری بپا خیزد
جوانی می فتد پیری چووی قامت رسا خیزد
زنی جان می دهد طفلی به آهنگ غزا خیزد

درین دریای خون هر مرد و زن شوق شنا دارد
همه قصد نجات کشتی دین خدا دارد
نه مادر فکر طفل شیر خوار خویش را دارد
نه فرزندی به مرگ والدینش اعتنا دارد

اگر شد خانه ها ویران و دلها چاک از صد جا
اگر اجساد طفلان شد به نوک نیزه‌ها بالا
ندارد باک اگر تن ها بخون افتد ولی تنها
شود پیروز باید دین ایزد بیرقش برپا

بخون آغشته شد ای آسمان دشت و دیار اینک
هوا پرگشته از طیارهٔ مردم شکار اینک
بجنگ مشت خالی تانک آمد بی شمار اینک
نگر خیل شهیدان گشته بیست و پنجهزار اینک

ملائک را بگو شد زینه های نور حق برپا
زروی خاک خونین هری تا اوج نا پیدا
فرود آئید با این نردبان نور از آن بالا
بپا دارید رسم پاک تدفین شهیدان را

نماز عاشقان خفته در خون را ادا سازید
زبال خویشتن تابوت این پروانه ها سازید
چراغ عشق ازین روغن فروزان هر کجا سازید
ازین خونین شفق مهتاب را غرق حنا سازید

پیام عشق ایشان منتشر سازید در افلاک
و گر خواهید بردن تحفهٔ نایاب ارزشناک
سوی افلاکیان نور خلقت ، از بساط خاک
برید این تحفه های سرخ را زین سینه‌های چاک

فلک گفتا زمین را سینهٔ أمناک خود بکشا
شهادت می رسد از در ، در آغوشت بگیر او را
گذر از فکر فصل نو بهار و لالهٔ حمرا
مرو از بهر استقبال باغ و سبزهٔ زیبا

بچین این قلب‌های خفته در خون را بد امانت
همین بس لاله زارت ،نوبهارت ، باغ و بستانت
نمای این هدیهٔ توحید را زیب گریبانت
که از آن سرخرو دایم شود فصل بهارانت

بگو بهزاد را از خواب چندین قرن بر خیزد
سه رنگ عشق و توحید و شهادت را بیامیزد
باین ویرانه ها صدلوحهٔ رسامی آویزد
سپس از خامهٔ استادیش بر آن هنر ریزد

کند این صحنه های قهرمانی سر بسر ترسیم
کند این قلب ها را خونچکان بین شرر ترسیم
کند صد تیر زهر آلوده را در هر جگر ترسیم
کند هر جسم را صدپاره در خون غوطه ور ترسیم

کشد تصویر مادر های زار کودکان در بر
بدل گشته میان شعلهٔ آتش به خاکستر
کشد تصویر صد ها نوجوان را تن جدا از سر
کشد تصویر مسجد های در خون غرقه تا منبر

کشد تصویر خشم آتشین اهل ایمان را
کشد تصویر عزم آهنین قهرمانان را
ثبات همچو کوه آهن اتباع قرآن را
قیامت منظر ایثار سر بازان رحمان را

بگوای جامی شیرین سخن از خاک سر بر کن
به سوگ این عزیزان گریه های تلخ را سر کن
زخون دیدهٔ خود سرخ صد دیوان و دفتر کن
رثای این کفن پوشان جانباز دلاور کن

نویس این را نه این سیلاب خون طوفان بیردارد
نمی خشکد اگز چندیکه صد خرمن شرر دارد
درخت این قیام هر دم قیامت زا ثمر دارد
هری هر لحظه کافر کش دلیران دگر دارد

نویس این جمله را ، چون « تارشی » این کار نتواند
به شعر ناقصش این قصه را اظهار نتواند
بیان عظمت آن روز وآن ایثار نتواند
کمی گر شرح کرد اما ازین بسیار نتواند

# غـم مخور

اثر محمد شریف پیغام

می شود آزاد دیار شیر مردان غم مخور
ملت افغان شود مسرور و شادان غم مخور
دیو ودد تا بود گردد حال انسان به شود
میرود خصم لعین رسوا وگریان غم مخور
رخت می بندد ز گلشن عاقبت زاغ وزغن
باز آید در چمن مرغ خوش الحان غم مخور
تومکن تشویش از غوغای کفر و مشرکین
رو به را نبود مجال رزم شیران غم مخور
سطوت ارباب استعمار و اسکتبار را
سرنگون سازد قیام حقپرستان غم مخور
بزم طاغوتان بـه حسرت می شود روزی بدل
در خطر افتاده گورباچوف و ریگان غم مخور
در حصار دین ندارد راه یا جوج های سرخ
سر بلند است رایت توحید و قرآن غم مخور
از نوا افتاده تار نغمهٔ لینینیان
در طنین است نعرهٔ تکبیر و ایمان غم مخور
پوچ مغزان هرزه تازان ظالمان حرفوی
ره ندارد در حریم پاکبازان غم مخور
هیچکس با ظاهر وپژواک و یوسف یارنسیت
جمله دا نند وضع این غربی مآبان غم مخور
هان مشونو مید ز رنج و غربت و آوارگی
مید مد صبح تمنای غریبان غم مخور
میرسد پیک بهاران در کویر درد و داغ
می شود سیر آب ایاغ تشنه‌کامان غم مخور
لشکر نور چیره گـرد د بر سپاه تیرگی
میر سد این شام غم افزا بـه پایان غم مخور

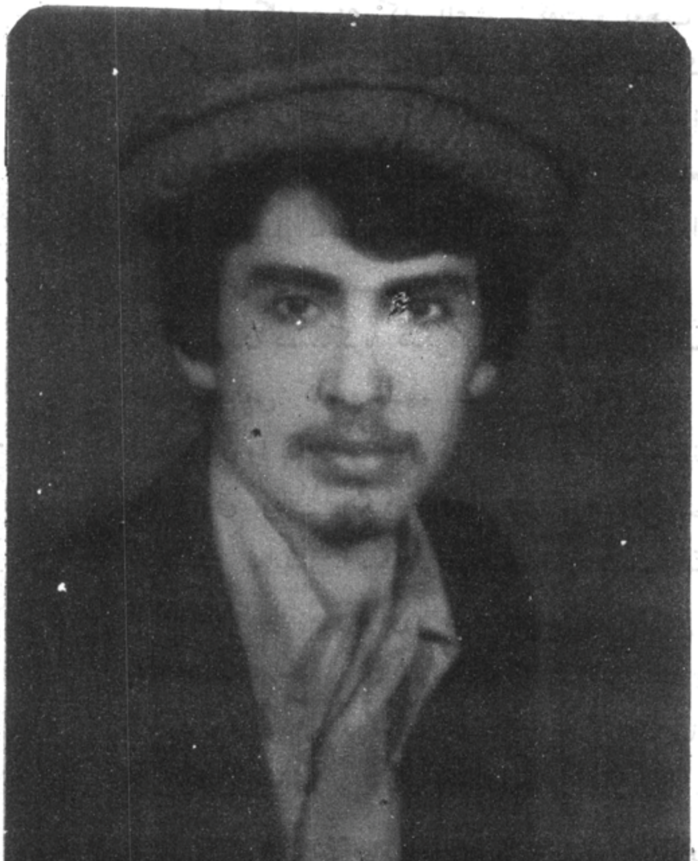
گرچه یاران در محبت نقض پیمان کرده اند
بار دیگر میکنند تجدید ایمان غم مخور
چون بکف داری عصای لا اله غمگین مشو
از فسون سامری فرعون دوران غم مخور
«دور گردون گردو روزی برمراد مانگشت»
عاقبت گردد بکام بینوایان غم مخور
زخم تا سور دل «پیغام» و ابنای وطن
میکند ایزد بفضل خویش در مان غم مخور

## آنهم میگریست

منزل دور بود ومن پیاده
در راه هموار مشکلم اندک ،
و اما در سر بالائی ذله شدم
از قولها به تندی
و از پشته ها به کندی میگذشتم
توشه ام برشانه ودلم پر غصه بود
آخرین گولایی را گذشتم
برفراز تپه رسیدم
مقابلم وادی فراخ و باغهای شاداب بود
خود را زیر درخت ها رسانیدم
تالحظهٔ بیاسایم
زیر درخت ، روی سبزه
آنجا که سالیان پار
دوستان می نشستند
و در روز های رنگین بهار ،
سرودشادمانی سر میدادند
از لاله های نورسته چمن
گلدسته میساختند
و نثار مزار شهید میکردند ،
شهید راه وطن
در فضای پر طراوت بهار
درمیان چهچه مرغکان رنگین
صحنه ها در نظرم نمودارند
صحنهٔ نبرد دیروزی
اصابت مرمی راکت برتنهٔ تانکها
راکت مجاهد
تانک روسها
شعله های آتش ، صدا های نامفهوم
این تصویرها از برابرچشمانم میگذشت
ناگهان دیدم ازتنهٔ درخت آب جا ریست
از شاخه‌های آن آب جا ریست
از تنهٔ شگفته
از شاخه های شکسته .
دیدم درخت میگریست
چره خورده بود ـ مرمی خورده بود .
مرمی دشمن ، چرهٔ اهر یمن
اهریمن روس
بادیدن این صحنه
چشمان من نیز باید مالامال اشک میشد
اما من چشمان خشک داشتم
آتش سو زندهٔ فراق وطن
و دوری از یاران وعزیزان
اشک چشمانم راسوخته بود .

وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَٰكِن لَّا تَشْعُرُونَ

# بخون خفتگان سنگر حق



سید نور جاوید قوماندان عمومی ولایت لغمان

## مختصر زندگی نامه "جاوید شهید"

مدت شش سال از تجاوز غول وحشی جهان کمونیزم و ابر قدرت خونخورا دنیای استعمار ، روسیهٔ روسیاه بر کشور قهرمان پرور ما می گذرد و مدت هشت سال «بشمول دو سال حکومت وحشت و بربریت تره‌کی و امین دو مزدور کثیف روسی» از قیام حیرت آفرین و جهاد شگفت آور و انقلاب اسلامی عظیم ماسپری میشود .

درین مدت خونین و طولانی که ملت مؤمن و جان برکف ما در بحر از خون شناور و در خرمنی از آتش می سوزد ، و انواع مصائب و اقسام رنجها و تکالیف از بخون خفتن نواجوانان با ایمان و اطفال بی گناه و پیر مردان قامت خمیده گرفته تا بخاک یکسان شدن شهر ها و قریه ها و آوارگی و بی خانمانی همه و همه دامنگیر این مردم مسلمان و قهرمان شده است ، آنچه مایه تعجب جهانیان گشته ، وحشیگری و خونخواری و انسان دشمنی روسهای جهانخوار نیست ، زیرا این ابر قدرت استعمار گر قبل ازین نیز نقاب فریبندهٔ صلح و آشتی و زندگی مسامت آمیز و طرفداری از ملت های ضعیف را از چهره پلید استعماری خود برداشته وبا اشغال چکوسلواکیا و هنگری و در روزگاران دور تر اشغال سرزمین های اسلامی در آسیای میانه و سرکوب ددمنشانه قیام های آزادی خواهی و بخون کشیدن ملیون ها مسلمان ، ماهیت کثیف توسعه طلبانه خود را بمردم دنیا آشکار ساخته است .

مردم جهان ازین بشگفت نشدند که چگونه یک قدرت بزرگ نظامی که از صلح می لافد و دم از حسن

همجواری می زند ، بخود اجازه می دهد که بیک کشور کوچک ولی آزاد حمله ورشود و همه مقررات و قوانین بین المللی را زیر پا بگذارد و به لعنت و نفرین جهانیان گوش فراندهد و بالجاجت خاص استعماری به کشت و کشتار قتل و غارت ادامه دهد ، زیرا جهانیان می دانند که استعمار و مخصوصا استعمار سرخ از حیاء بهره‌یی ندارد و به منطقی جز منطق زور و مکر و جنایت و دیده درایی عقیده مند نیست .

آری همهٔ این چیز ها و نظائرش در رابطه با قضیهٔ افغانستان ، جهان و جهانیان را حیرت زده نساخت . .

ولی یگانه چیزی که باعث شگفت و تعجب مردم دنیا گردید ، این بود وهست که چگونه یک ملت کوچک با دست خالی و شکم گرسنه و پای برهنه و هزار ها محرومیت دیگر در برابر یک امپراطوری بزرگ استعماری که بیش از نصف دنیا را در قبضه دارد و ارتش خونخوارش تادندان مسلح است و اسلحهٔ خطرناکش برای از بین بردن ده هاکره دیگر نظیر کرهٔ زمین کافیست ، مقاومت می کند و آنهم شش سال متوالی و ارتش اشغالگرش را بخاک و خون می نشاند و توپ و تانک و طیاره های رعب انگیزش را با مشت فولادینش خرد و خمیر می نماید و با جهاد قهرمانانه اش طلسم شکست نا پذیری کمونیزم واسطوره همیشه فاتح بودن ارتش سرخ رادرهم می شکند . . . ؟ چگونه زنان این ملت بیشتر از مردان و مردان این ملت بیشتر از زنان ریکارد مقاومت و دلیری را قائم می نمایند و صفحات زرینی از تاریخ شجاعت ، پایمردی و قهرمانی را بخود اختصاص می دهند . . . ؟

چگونه اطفال این ملت بجای بازی طفلانه با مرمی و تفنگ بازی می کنند و تانک و طیاره را بازیچه می پندارند . . . ؟ چگونه جوانان این ملت از جوانان دنیا، فرق زیادی دارند و بعوض رفتن در پی آرزو های جوانی بسوی سنگر و آغوش شهادت می شتابند و بهمان اندازه که دیگران به زندگی علاقه دارند ، ایشان به مرگ‌خونین در راه خدا مشتاق اند و آنرا به قیمت جانهای عزیز خود می خرند . . ؟ و چگونه . . وچگونه . . بلی ! این شگفتی ها مردم دنیا را شگفت زده ساخت و غرق بحر تفکر و حیرت آمیخته با تحسین شان نمود . .

اما اگر جهانیان در اوایل به راز این مقاومت پی نبرده بودند و اسرار این قیام را نمی دانستند . اکنون بخوبی درک کرده اند که چه رازی در ورای این جهاد عظیم و انقلاب بزرگ نهفته است . . .

ایشان در یافته اند که مرد وزن ملت مومن افغان سرشار از عقیده و ایمان و روحیهٔ فدا کاری در راه اسلام عزیز اند . .

ایشان دانسته اندکه اطفال این خاک در آغوش عقیده تربیت میشوند و در دامن ایمان بزرگ می گردند . . .

ایشان فهمیده اند که جوانان این کوهسار مزارع دلهای خود را از چشمه سار زلال توحید آبیاری کرده اند و نهال عشق بخدا و درخت آرزوی شهادت و اقامهٔ حکومت اسلامی در آن بارور شده و تنها دلها که سرتاسر وجود شان رافراگرفته ، و جایی برای رویش آرزو های دیگر وهوسهای جوانی در افکار و اندیشه ها و دلها و دماغهای شان نگذاشته است .

از ینجاست که این جوانان گل نچیده از بهار جوانی به آرزوی گل چیدن از لاله زار شهادت میشوند و راه جهاد وسنگر را که راهیست بسوی جنتهای الهی وديدار خداوندی ، در پیش می گیرند . .

. . و شهید جوان و مجاهد قهرمان و قوماندان دلیر ما سید نور (جاوید) از همین جوانان پاکباز بود .

وی در سال ١٣٤١ ه ش در قریهٔ ترنگ ولسوالی علیشنگ ولایت لغمان در یک خانوادهٔ روحانی و متدین و شیفتهٔ اسلام بدنیا آمد . .

خانواده یی که میتوان مبارزه در راه حق را از علائم ممیزهٔ آن بشمار آورد و قربانی در جهت اعلای کلمهٔ

الله و اقامهٔ حکومت اسلامی را از مشخصات عمده اش محسوب کرد ، تا آنجا که در ظرف هشت سال از عمر انقلاب اسلامی ، گلهای حیات یا زده تن از افراد این فامیل بشمول رجال و نسوان پرپرشد تابوستان جهاد خوشبوتر گردد و گلزار .شهادت رنگین تر و باغ انقلاب اسلامی عطر آگین تر شود .

والـد گرامی اش مـولـوی عبدالله مشهور به گل آخندزاده شخص متدین و مبارز و از علمای برجستهٔ کشور بود که همگی بوی آشنایی کامل دارند .

جاوید در سال ۱۳٤۸ هـ ش شامل مکتب ابتدائی اسلام آباد ولایت لغمان شد و با حصول درجات ممتاز شش سال ابتدائی را در ۱۳۵۳ هـ ش بپایان رسانید ، و از آنجا که عطش علمی بارث برده از والد ماجدش فرونشست لذا راه کابل را پیش گرفت و در سال ۱۳۵٤ شامل مکتب متوسطه کارته سه شد و بعد از بسر رسانیدن موفقانه دوره متوسطه ، دورهٔ لیسه را نیز در سال ۱۳۵۹ در لیسهٔ حبیبیه بپایان رسانید .

این دو دورهٔ تعلیمی برای جاوید ایام درگیری با - دست پروردگان بی ایمان روسی و مزدوران کثیف و وطن فروش ماسکو وسائر ملحدین نیز بود ، وی مکتب را بیش ازینکه یک کانون علمی بداند ، یک میدان مبارزه قلمداد می کرد . و با منطق رسا و دانش وبینش اسلامی آموخته از پدر دانشمندش کمونست های بی وطن و خدا نشناسان مزدبگیر مکتب الحاد را در میدان مباحثه ومناظره شکست فاحش میداد .

در سال ۱۳۵۷ هنگامیکه جواسیس تربیهٔ شده ماسکو با یاری مشاوران و طیاره های روسی دست بکودتا زدند، و روسها با سرنگون کردن داود خان ، مزدوران فرمانبردار تری را بکرسی وی شاندند ، -در سرلوحهٔ پروگرامهای الحادی و برنامه هـای استعماری شان ، از بین بردن علماء و دانشوران و چیز فهمان کشور قرار داشت ، و باز در درجهٔ اول همان علما و دانشمندانی که سالها با - پلان های شوم ماسکو در جهت اشغال تدریجی میهن عزیز ما بمبارزه برخاسته بودند و جرائم و جنایات روسها را در ابعاد مختلفش برای مردم خود تشریح می دادند ، و مولوی عبدالله پدر دانشمند واجد بهمین جرم درنخستین روزگاران سیاه کودتا یعنی در ماه اسد ۱۳۵۷ گرفتار و بعد از شکنجه و تعذیب وحشیانه توسط دژخیمان روسی در ماه دلو همان سال جام شهادت را بسان هزاران عالم و دانشمند و جوان، بسر کشید . این اولین تاج افتخار بود که برسر این فامیل مجاهد با دست شهادت گذاشته میشد و بر قاطعیت و عزم متین ایشان برای مبارزه علیه الحاد سرخ و استعمار پلید کمونزم می افزود .

وتاج افتخار دیگری از یا قوت سرخ شهادت برتارک این خاندان فدا کار در سال ۱۳۵۹ هنگامی گذاشته شد که محمد افضل «جاهد» برادر جاوید شهید در ولسوالی قرغئی جام شهادت رانوشید و در جمع پروانگان جانباز مشعل حق و حقیقت پیوست .

اینک جاوید قهرمان یازد همین شهید این فـامیل مبارز و مظلوم و یازدهمین تاج افتخار برتارک آن است ، که با خون گرم خویش نهال پربار انقلاب اسلامی را آبیاری می کند و راه نجات و پیروزی و قهرمانی را به همسنگرانش و باز ماندگانش ترسیم می نماید . .

جاوید شهید در سالهای ۵۸ و ۵۹ به فعالیت های در رابطه با جهاد افزود و در روشنی مشعل پرسوزی که شهادت پدر و برادرش و شهدای ایثارگر انقلاب اسلامی را برافروخته بود ، منزل مقصود را نزد یک‌تر دید و قدم را رساتر و مصمم تر برداشت . . وی بعد از فراغت از از لیسه ، امتحان کانکور را طی کرد و شامل پوهنځی طب ننگرهار گردید ، ولی قبل از آنکه بدرس آغاز کند ، احساس کرد که فعالیت های سری اش کشف شده و حکومت ملحد و مزدور در نظر دارد ، وی را دستگیر نماید : لذا چاره یی جز این ندید که راه هجرت در پیش گیرد و از راه دیگری وارد معرکهٔ خونین حق و باطل گردد . .

زمانیکه به پاکستان رسید در ارتباط به جهاد ولایت

لغمان و نظم و نسق امور جهاد به کار ادامه داد ، و در پهلوی آن کوشید با مطالعهٔ پیگیر و کوشش خستگی ناپذیر سطح معلومات اسلامی خود را بالا ببرد ولسان انگلیسی را نیز فراگیرد تابتواند مسائل و مشکلات جهاد و قربانی ها و عملیات دلیرانه مجاهدین و وحشیگری های ارتش سرخ اشغالگر را به خبر نگاران خارجی تشریح کند و آواز ملت مسلمان و مظلوم خود را بگوش جهانیان برساند .

و از آنجا که استعداد عالی داشت در خلال یکسال تا آن حد به لسان انگلیسی تسلط یافت که می توانست با روانی و سلاست حرف بزند و بنویسد . .

اگرچه جاوید خدمات قابل قدری به جهاد در ایام هجرت نمود ، ولی آتشی که از عشق سنگر و جهاد مسلحانه در دل داشت ، وی را هرلحظه می سوخت و به بیقراری اش می افزود . باری مکتوبی به برادر بزرگ خود قاضی محمد اسماعیل «طارق» امیر جهاد لغمان فرستاد و از وی خواست که تسهیلات رفتن وی به جبهه را فراهم سازد ، و باینکار موافقت نماید ، و در مکاتیب بعدی از شوق قلبی و آرزوی جانی خویش بیشتر پرده برداشت و به اصرار خود افزود . اما برادرش «طارق» بعلت خوردی سن بوی اجازهٔ رفتن به جهاد را نمیداد .

جاوید در آتش اشتیاق جهاد می سوخت و می ساخت و آرزو داشت ، هر چه زود تر خداوند روزی را بیاورد که وی خود را در جبهه ببیند و سلاح بدوش . . بالاخره در برابر خواست دل مقاومت نتوانست و در ماه ثور سال ۱۳٦۲ بدون اجازه فامیلش با برادر خود احمد خالد که دو سال از وی کوچکتر است ، روانه ولایت لغمان شد تا در سنگر های خونین و فخر آفرین جهاد برعلیه تجاوز گران کافر روسی بجنگد و از خون شیاطین سرخ دشت و دمن را رنگین نماید .

این هر دو برادر بمجرد رسیدن به لغمان دوش بدوش سائر برادران مجاهد خویش به جهاد مسلحانه آغاز کردند ؛ در عملیات متعددی شرکت نمودند و حملات زیادی بر پوسته های روسها و مزدوران فرومایهٔ شان انجام دادند.

جاوید جوانی بود زیرک و مصمم . مجاهدی بود صبور و دلیر فرماندهی بود باتدبیر و دارای اراده قوی و عزم متین و . . .

وی نمونهٔ اخلاق عالی والگوی تقوی و طهارت و مثال ایمان و اخلاص و متعهد به اسلام وحکومت اسلامی بود و . . . او مردی بود و عقیده داشت که در شرایط کنونی انقلاب آنچه ارزش دارد عمل است و قربانی و ایثار عملی .

جاوید باوجود سن کم از اندیشه و روحیه عالی در مورد تنظیم امور جهاد و طرح پلانهای حربی برخوردار بود که مجموعه این صفات نیکووی راشخصیتی محبوب و قابل احترام در بین مجاهدین گردانیده بود . و همین امر نیز باعث آن شد که بعد از یکسال از اشتراک وی درجهاد ، مجاهدین وی را بصفت قومندان عمومی جبهات جهاد ولایت لغمان برگزینند . برادر شهید ما بمجرد انتخابش به سمت قوماندانی کلی جبهات لغمان یک سلسله اصلاحات واروی دست گرفت که برای جهاد بی اندازه مفید و برای دشمن وحشی خیلی خطرناک بحساب می آمد . . . وی بعد از برگزیده شدن به صفت قوماندان عمومی جبهات لغمان ، از اصلاحاتی که در جبهات آورده بود ، درضمن مکتوبی به نمایندگی لغمان در مرکز جمعیت یاد آوری نموده می نویسد :

«در شرائط کنونی یک سلسله کارهای تنظیمی و تصفیه های درونی در داخل صفوف جبههٔ شما جریان دارد . . . و در جای دیگری از همین مکتوب به نمایندگی ولایت لغمان پیشنهاد می نماید که :

«قبل از ختم ماه مبارک رمضان باید تدارکات همه چیز گرفته شود ، لازم است با مقامات بالای مشوره نموده سه تن از هیات نظامی همراه سه تن از هیات اداری و مالی جهت ارز یابی و بررسی امور نظامی و مالی به جبهه اعزام نمائید ، تا همهٔ مشکلات نظامی و مالی

جبهه را از نظر گذشتانده ضروریات جبهه را درجه بندی نموده در جهت افع آن خود را آگاه و با مقامات بالا در تماس گردید ، تامشکلات رفع گردد»

اصلاحات یاد شده را میتوان چنین شماره‌گذاری کرد:

۱ - در ظرف یکسال و چند ماه از فرماندهی اش سیستم جهادی «نظامی و اداری» قرارگاه ها را تغییر داد ، بدین شرح که قرارگاههای مذکور را از شکل دو صد نفری وسه‌صد نفری به گروپهای بست و پنج نفری و دوازده نفری تبدیل کرد . تا در حملهٔ چریکی تلفات مجاهدین اندک و خسارهٔ روسها زیاد باشد .

۲ - نمبر شخصات همهٔ اسلحهٔ مربوط جمعیت را چه غنیمتی وچه غیرغنیمتی در دفتر نظامی اش ثبت نمود ، با این عمل انضباط شدید خود را در مورد حفاظت از اموال جهاد و مخصوصا اسلحه که از ضروریات اولیهٔ آن است ثابت کرد .

۳ - گروپهای متحرک جهاد را منظم تر ساخته ، عملیات چریکی علیه مواضع دشمن ملحد را تشدید نمود وبا هوشیاری و درایت کامل ابتکار حمله به اشغالگران و و مزدورانشان را بخود اختصاص داد و حفظ کرد .

۴ - جریمه کردن مردم راکه از طرف بعضی از مجاهد نما ها و گماشتگان جاسوس دشمن مکار اعمال می گردید ، ازبین برد و بدینگونه برجراحات مردم مسلمان و رنجیده اش مرهم گذاشت .

۵ - از آمدن گروپهای متعدد و متفرق به مرکز جمعیت جهت اخذ سلاح و مهمات جلوگیری کرد ، وصرف گروپهای انتقالی تعیین نمود ، تا از یکطرف از سرگردانی مجاهدین و از جانب دیگر از بی نظمی در مرکز جمعیت کاسته باشد .

دشمن بی دین وقتی قدرت خارق العادهٔ این فرماندهٔ جوان مصمم را در ایجاد نظم و نسق بهتر مشاهده کرد و حملات پی درپی وی را نیش جان نمود ، در صدد آن شد تابا توطئه و غداری و توسط عمال و جواسیس خویش که با تاسف تعدادی از آنها در صفوف جهاد رخنه کرده اند ، او را از پا در اندازد تا نفسی براحت بکشد و مدتی از ضربات کوبندهٔ سربازان حق در امان باشد ، غافل ازینکه باشهادت جاوید همسنگران دلیرش ضربات کشندهٔ خود را بر پیکر در حالت سقوط دشمن تیز تر خواهند کرد و انتقام خون او را صد چندان خواهند گرفت .

باری . . . طوریکه گفتیم دشمن زبون در فکر دسیسه بود و برادر قهرمان ماغافل از نیرنگهای ابلیسانهٔ شیطان سرخ طرح و نقشهٔ دیگری را جهت هرچه بیشتر منظم کردن امور جهاد ترسیم نموده و عملی میکرد ، و آن اینکه بردران مجاهد و همسنگران دلیرش راکه در قرارگاه مرکزی حضور داشتند جهت تأمین امنیت راههای انتقال سلاح و مهمات به صوب «چگدلک و شهیدا»فرستاد و خود با چندتن محدود از برادرانی که درقرارگاه باقیمانده بودند ، بطرح پلان جهاد مشغول شد .

دشمن حیله گرکه در معرکه رویا روی با سربازان حق شکست خورده و جز ذلت شرمساری و سرافگندگی نصیبش نشده است و همیشه کوشیده است که سنگر داران مؤمن مارا باطرح دسیسه های مختلف و توسط جواسیس خویش از پای در اندازد ، فرصت را غنیمت می شمارد و چند تن از گماشتگان خود راکه لباس جهاد ببرداشتند ، جهت انجام ماموریت شوم و مکارانه یی که مدتها نقشهٔ آنرا می کشید ، گیسل می دارد . . .

این چند مزدور که قبلا توسط باداران خویش از تنهایی جاوید و خالی بودن قرارگاه از سربازان حق باخبر شده بودند ، ترتیبات لازم را می گیرند و در هر قسمت مهم افرادی از همکاسه های جیره خوار خود را جابجا می کنند و خود داخل قرارگاه شده از جاوید که بی خبر از نقشهٔ شیطان به پلانهای جهادی خویش مشغول است ، درخواست چند لحظه صحبت پیرامون مسائل مهمی‌را می‌نمایندوقوماندان جوان موافقه‌می‌کند وبا جواسیس‌نقاب پوش روسی به صحبت می نشیند ، بعد از لحظاتی که جواسیس دشمن از خالی بودن قرارگاه مطمئن شده بودند، سرگروپ شیطان صفت ایشان یکی از افرادش اشاره می کند ، ووی

باسلاح دست داشته اش قوماندان جوان و فداکار لغمان را شهید می سازد (انالله و انا الیه راجعون) . . .
دو تن از محافظین جاوید که غافلگیر شده بودند ، بادیدن این وضع برآشفته شده آمر و قاتل هر دو را مردار می کنند ، درینوقت دو تن دیگر از جواسیس می خواهند دو محافظ مجاهد را شهید بسازند ، ولی محافظان فداکار با چالاکی کامل دو نفر مذکور را نیز به جهنم می فرستند، و جواسیس دیگر که در بیرون کشیک می دادند ، وقتی وضع را دیدند ، فرار را برقرار ترجیح دادند و متواری شدند . اما همنگران جاوید و برادران همرزمش سوگند یادکرده اند که راهش را ادامه خواهند داد و با تشدید ضربات کشنده بر پیکر دجالان غدار روسی و مزدوران فرومایه و جواسیس کثیف شان ، روح آن شهید نامراد را خشنود خواهند ساخت و همهٔ عاملین این توطئهٔ ناپاک و جنایت مکارانه را بجزای اعمال شان خواهند رسانید .



**شهید فضل احمد :**

شهید فضل احمد ولد شمس الدین در سال ۱۳۳۸ در قریه درمن ولسوالی چهار دره کندز بدنیا آمده تحصیلات خویش را بصورت خصوصی نزد مولوی محمد جمعه مامای پدری اش فرا گرفت . در سال ۱۳۶۱ از پوهنتون حربی جمعیت اسلامی فارغ التحصیل گردید و گروپ سیار بوجود آورده و برای هر چه بیشتر ضربه وارد ساختن بر دشمنان دین و وطن داخل اقدامات جدی گردید و بالاخره مومی الیه در قریهٔ گورتپه در محاصرهٔ دشمن قرار گرفته و پس از یک جنگ خونین چند ساعته بتاریخ ۳ - ۱ - ۱۳۶۳ با عده ای از همسنگرانش به شهادت رسید .



**شهید غلام محی الدین:**

مرحوم غلام محی الدین ، در سال ۱۳۴۲ در قریه درمن ولسوالی چهار دره ولایت کندز تولد یافته ، پس از فراگرفتن تحصیلات خصوصی دینی ، شامل لیسهٔ جمعیت چهار دره گردیده و مکتب را تا صنف دهم ادامه داد . و در سال ۱۳۶۲ کورس صحی را تعقیب نمود تا بصورت مقدماتی هم که شده درتداوی و معالجهٔ مجروحین جهاد بپردازد که موصوف وظیفهٔ تداوی و معالجهٔ مجاهدین گروپ سیار را بعهده داشت . مومی الیه بتاریخ ۱۳۶۳-۱-۳ در قریهٔ گورتپه به شهادت رسید روحش شاد باد !



**شهید جمشید :**

مرحوم جمشید ولد حاجی امام نیاز در سال ۱۳۳۴ بتاریخ ۱۵ جوزا در قریه القه‌کول ولسوالی حضرت امام مربوط ولایت کندز و در آغوش پر - مهروعطوفت پدر و مادر متدینی دیده بجهان کشود .

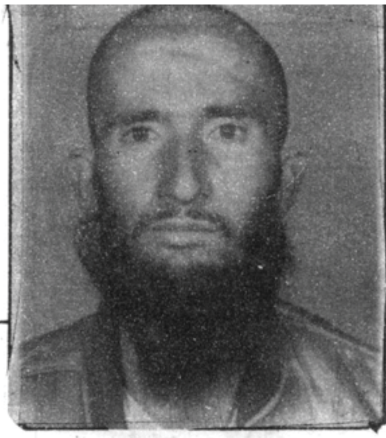
در سال ۱۳۴۲ شامل مکتب شد و در سال ۱۳۵۰ مکتب را رها نموده بکارهای زراعتی اشتغال ورزید. در سال ۱۳۵۷ به عسکری اعزام شد وبعد از مدتی در خلال وظیفه اش از مزاربه شیر خان بندر تبدیلا اعزام گردید . و در سال ۱۳۵۹ در یک برخورد رویا روی با دشمن جان عزیز خود را از دست داد و شهید شد .



**شهید محمد نجم :**

مرحوم محمد نجم ولد عبدالغنی در قریهٔ درمن مربوط ولسوالی چهار درهٔ ولایت کندز در سال ۱۳۳۲ تولد یافت. تعلیمات ابتدائی دینی اش را نزد یکتن از علمای آنجا فرا گرفت.

با بوجود آمدن حکومت کارملی بجهاد مسلحانه اقدام نمود و در سال ۱۳۶۳ بتاریخ سوم حمل در گورتپه به درجهٔ رفیعهٔ شهادت نائل آمد روحش شاد باد



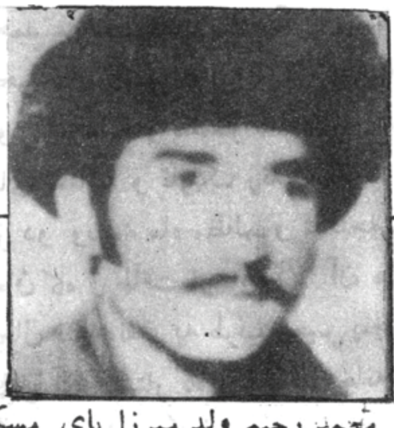
**شهید خلیفه سید حسن :**

مرحوم خلیفه سید حسن ولد ملاخوجه مسکونه بندر ولسوالی پشتونکوت ولایت فاریاب مجاهدی بود دلیر و ایثارگر که در جریان جهاد و عملیاتش بربالای دشمنان از خود حماسه های جاودانی آفریده است. موصی الیه درسال ۱۳۶۳ جام شهادت نوشیده بجوار رحمت ایزدی پیوست روحش شاد باد! یادش گرامی!



**خلیفه نذیر شهید :**

مرحوم خلیفه نذیر ولد عوض مراد مسکونهٔ ناحیهٔ هشت مرکز فاریاب در سال ۱۳۳۷ در قریه تورپاختو در یک خانوادهٔ مومن و متدین متولد گردید و در سال ۱۳۵۹ به سنگر خونین شتافت و همرکاب شهید سید نور محمد آغا گردید و بالاخره درسال ۱۳۶۴ بتاریخ ۱۳ عقرب در یک برخورد خونین با دشمن به شهادت رسید روحش شاد باد!



محمد رحیم ولد میرزا بای مسکونه گرزیوان قشلاق مربوط ولسوالی شیرین تگاب ولایت فاریاب مجاهای بودنستوه و ایثارگر ـ حماسه های جاویدانی در سنگر از خود بیاد گار گذاشته است.

موصوف بتاریخ ۲۲-۱۰-۱۳۶۴ طی یک نبرد خونین بادشمنان اسلام جام شهادت برسر کشیده وبه رحمت ایزدی پیوست. یادش گرامی باد!



**شهید عبدالرؤف :**

مرحوم عبدالرؤف ولد عبدالرزاق مسکونهٔ تکزار ولسوالی سنگچارک ولایت جوز جان بتاریخ ۴-۱۲-۶۴ در یک نبرد رویا روی با قوای اشغالگر و متجاوز روسی به شهادت رسید. روحش شاد باد!



**شهید عبدالقیوم :**

مرحوم عبدالقیوم ولد عبدالغفار مسکونه تکزار ولسوالی سنگچارک

ولایت جوز جان بتاریخ ۴-۱۲-۱۳۶۴ به درجهٔ رفیعه شهادت نائل آمد و به جاودانگی پیوست.

انا لله و انا الیه راجعون



شهید محمد ابراهیم :

مرحوم محمد ابراهیم ولد عاشور علی در سال ۱۳۲۰ هجری شمسی درقریه چهاری مربوط علاقه داری علی اباد ولایت کند زدیده بهان هستی کشود در آغوش پر مهر و عطوفت والدینش درس ادب و شجاعت آموخت. دارای سجایای اخلاقی پسندیده وهمت عالی انسانی بود. در جهاد مسلحانه علیه کفار روسی و مزدوران زبون داخلی آنها از هیچگونه ایثار و قربانی دریغ نور زید. در امور تنظیم وبسیج مجاهدین نقش عمده وفعالی را دارا بود در برابر مصائب و مشکلات شکیباو صبور بود و از ین رهگذر هیچ نوع اضطراب و تشویشی را بخود راه نمیداد در مدت پنج سالیکه به جهاد اشتغال داشت باکمال ثبات و بردانگی درین راه گام برداشت و حماسه های فخر آفرینی از خود تبارز داد. او در جریان تمام حملات و عملیات مجاهدین علیه دشمن نقش فعال و کو بنده و قاطع وارزنده داشت سرانجام در خلال یک جنگ رویاروی بتاریخ ۱۰-۱۰-۱۳۶۲ جام شهادت برسر کشید وبجوار رحمت ایزد متعال پیوست، روحش شاد و یادش گرامی باد ؟



زنده جاوید، شهید قهرمان، ستاره فروزان تاریخ پر افتخار اسلامی میهن عزیز ما افغانستان نام گرامیش الحاج عبدالغفور ولد الحاج ملا محمد متخلص به (دولت یاري) درسال۱۳۱۶ در دهکده معروف به ده مردهٔ دولت یار مرکز چغچران ولایت غور غرور آفرین در یکخا نواد متدین وخدا پرست چشم بجهان کشود.

ازینکه پدرش علاقه سرشاری بعلم ومعرفت داشت فرزندش راجهت فراگیری علوم دینی و تعلیمات اختصاصي در مدرسه همان روستا شامل وپس ازگذشت چند سال دوره تعلیم در عنفوان جوانی مسؤلیت ریاست شرکت از طرف حکومت وقت بدوشش گذاشته شد با وصف اشتغال به این وظیفه دقیقه ای از خدمت برای اسلام و مسلمین دریغ نکرده عمر گرانبهایش را وقف خدمت جامعه و وحدت مسلمین نمود تا آنکه کودتای ننگین هفت ثور ۱۳۵۷ صفحات سیاه را در تاریخ افغانستان ببار آورد این شخصیت مبارز و رزمنده و راد مرد دلیر که سالها نور ایمان و اسلام درقلب پا کش شعله ور بود برای تحقق بخشیدن آرمان والای اسلام و درک رسالت تاریخی شان به مبارزه اسلامی اش آغاز و قیام حق طلبانه خود را با رسوخ عقیده علیه ملحدین بی وقفه رو براه انداخته بدون هراس از مرگ در طرح و پی ریزی هدف اصیل اسلامی خویش کدام ترس و بیم نداشته برای رسیدن بمطلب آزادی اسلام قدم بمتانت برمیداشت و تنها مرد شمیر و سخن نود بلکه مرد تدبیر و قلم نیز بود او آغاز گر جهاد مقدس درین خطه میهن بود تا آنکه بتاریخ ۲ قوس ۵۷ دسته از خود فروختگان خون آشام به شکل ناگهانی دست تظلم و غارتگری را بسوی این علمبردار اسلام و همراهان هدفمند شان مانند میرزا کمال الدین (کمالی) و میرزا گل آقا و حاجی عبدالغفور قریه صوفک و خلیفه نور احمد و حاجی عبدالمومن و محمد عارف محصل با دیگر پیشتازان تحریک اسلامی دراز کرده با نهایت روش ظالمانه و ستمکارانه رهسپار سلول های نمناک و تاریک زندان نموده بعد از دو ویاسه ماه مظالم و شکنجه های جان کاه و طاقت فرساهمگی آن ها را بحال نیمه نفس به طرف محبس پلچرخی کابل آن کشتار گاه و قصاب خانه آدم کشی بردند دیگران همه به هدف عالی که داشتند به رفیق اعلی پیوستند.

انا لله وانا الیه راجعون.

تنها این برادر به قدرت آفریده گار توانا از وضع ضعف و ناتوانی که به اثرلت و کوب، داغ و ناخن کشی و دیگر بمظالم وحشیانه درو جودش جائی سالم نمانده و درسیمایش آثار و امید زندگی دیده نمی شد از نظر پلید آنها

برکنار مانده بعد از سپری شدن چهارده ماه اسارت در پلچرخی. بعد از تحول شش جدی بتاریخ ۱۶-۱۰-۵۹ از حبس رها گردیده بعد بدست آوردن اجساد شهدا مانند برادرش عبدالغفار و خواهر زاده اش شاه وزیر و آنهائیکه قبلا ذریعه ملحدین بدرجه والای شهادت نائل آمده بودند با دست آوردن اموال به غارت برده شده خود بروی یک پلان مرموز مبارزوی بعد از سپری نمودن مدت کمی در مرکز چغچران همراه با تعداد (۱۱۰) یکصد وده میل سلاح ثقیل و خفیف با مقدار مهمات و مرمی از جوار دشمنان برآمده با برادران مبارزیکجا شده در سنگر مبارزه علیه ملحدین و نوکران حلقه بگوش شان مردانه وار بجهاد مقدس عملی شان ادامه بخشیده شب و روز در تلاش استحکام صفوف و وحدت مجاهدین بوده بسا شهامت و دلیریهای چشم گیرو خدمات شایسته و قابل قدری را از خود بجا گذارده یگانه چشم امید برای پیروزیهای سرنوشت ساز برای مسلمانها و برنده ترین شمشیری برای شگافتن سینه پرفساد دشمن سفاک بود سر انجام بروی طرح پلان شوم از طرف دشمن بد بختانه بوسیله یکعده خائنین خود خواه در چهل و ششمین بهار عمرش در سال ۱۳۶۲ توسط یک حمله وحشیانه و نا جوان مردانه و بکار برد یک سلسله دسایس پروپاگند ظالمانه بدرجه عالیه شهادت نائل آمدند که آن روز شادی برای ملحدین و روز اندوه و غم برای مسلمین بود روحش شاد و یاد آن گرامی باد...



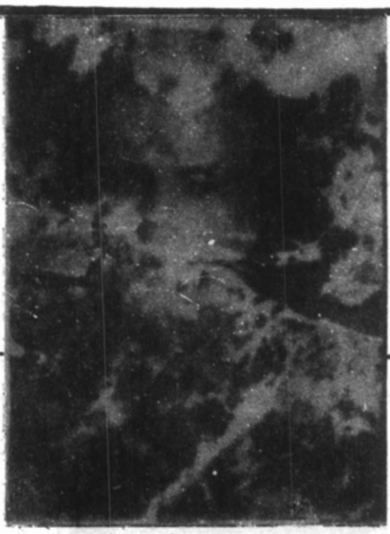
**شاه مردان قلی شهید:**

شاه مزدان قل ولد حاجی محمد صالح در سال ۱۳۳۸ در قریهٔ اسلام قلعه مربوطه ولسوالی شیرین تگاب ولایت فاریاب متولد و در سال ۱۳۴۵ شامل لیسهٔ ظهیرالدین گردید. وی دوران تحصیلاتش را در لیسهٔ متذکره با موفقیت بپایان رسانید. در سال ۱۳۵۸ به صفوف مجاهدین پیوست و درمقابل کمونست ها و مزدورانشان موفقانه رزمید و بالاخره بتاریخ ۱-۱۲-۱۳۶۲ به شهادت رسید. روحش شاد باد!



**اسد الله شهید:**

اسد الله ولد حضرت قل در سال ۱۳۳۷ در قریه تاش قلعه مربوط ولسوالی شیرین تگاب ولایت فاریاب متولد و دوره تحصیلاتش را در لیسه ظهیر الدین موفقانه بپاین رسانیده و پس از کود تای ننگین هفت ثور موصوف باعشق و علاقه زاید الوصفی به سنگر شتافت وبالاخره بتاریخ ۱۲-۴-۱۳۶۰ با ۲۵ تن از هرزمانش در قریه اسلام قلعه به شهادت رسید روحشان شاد و یادشان گرامی!



**عبدالعزیز شهید:**

مرحوم عبدالعزیز ولد جان گل مسکونه قریه پشتالی ولسوالی تیوره ولایت غورات که در سال ۱۳۲۴ در دامان خانوادهٔ متدینی دیده بجهان کشود. مجاهد دلیر و پرشوری بود. قهرمانی ها و حماسه های بزرگ و فخر آفرینش در دل تاریخ باقی خواهدماند. مومی الیه بتاریخ اول دلو ۱۳۶۳

هجری شمسی به شهادت رسید.

روحش شاد باد!







**شهید محمد اعظم :**

شهید محمد اعظم ولد ملا محمد یعقوب ، در سال ۱۳٤۱ در قریه پای حصار ولسوالی تیوره ولایت غورات تولد گردیده و در آغوش پدر و مادر مهربان خویش درس ادب و اخلاق و شجاعت آموخت . جوان نیکوسیر و مبارزی بود . بتاریخ ۱۰-۷-۱۳٦٤ در یک نبرد خونین رویا روی باکفار به شهادت رسید . روحش شاد باد !

**محمد اکبر شهید**

محمد اکبر ولد حضرت قل مسکونهٔ قریه اسلام قلعه مربوط ولسوالی شیرین تگاب ولایت فاریاب ، در سال ۱۳۵۸ به سنگر جهاد شتافته وبتاریخ ۲٤-۱۰-۱۳٦۲ طی یک برخورد خونینٔ با عساکر حکومت کارملی به لقاء الله پیوست .

روحش شاد باد !

آغا رحیم ولد محمد رحیم در سال ۱۳۳۷ در قریه اسلام قلعه مربوط ولسوالی شیرین تگاب ولایت فاریاب پابجهان هستی گذاشت و بعد از بمیان آمدن حکومت تره کی ملحد به جهاد مسلحانه آغاز و منحیث قوماندان یک گروپ مجاهدین ایفای وظیفه مینمود. موصوف بتاریخ ۱۰-۲-۱۳٦۱ بدرجه رفیعه شهادت نائل آمد .







**خیر محمد شهید:**

خیر محمد ولدکنجه در سال ۱۳۱۵ در قریه کوه صیاد مربوط ولسوالی شیرین تگاب ولایت فاریاب متولد و بتاریخ ۷-۱۲-۱۳۵۹ به شهادت رسید .

**محمد مراد شهید**

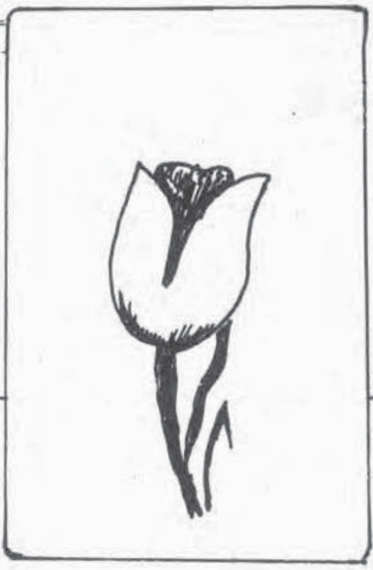
محمد مراد ولدخالمراد مسکونهقریهٔ اسلامقلعه مربوط ولسوالی شیرین تگاب ولایت فاریاب بتاریخ ٤-۲-۱۳٦۱ به شهادت رسید ، یادش گرامی باد !

**غلام سخی شهید :**

مرحوم غلام سخی ولد ملا محمد نبی مسکونه قریهٔ تکزار ولسوالی سنگچارک جوز جان بتاریخ دهم حوت ۱۳٦٤ دراثنای انداخت راکت بطرف تانک های زرهی دشمن به شهادت رسید یادش تا ابد گرامی باد !







**شهید گل دین :**

شهید گل دین ولد اسلام‌الدین در سال ۱۳۴۰ در قریه درس ولسوالی چهار دره کندز تولد یافت و تعلیمات دینی اش را نزد ماما ی خود موسوم به مولوی محمد جمعه فراگرفت. تحصیلاتش تا صنف نهم لیسهٔ جمعیت چهار دره میرسدو در جریان تحصیل دچار مریضی شده از پیش برد درس و تعلیم عاجز می ماند. در زمان قدرت تره‌کی، در غندکوهی اسمار بحیث عسکر ایفای وظیفه مینمود و در همانجا بزندان افگنده شد، موصوف از زندان فرار و به پاکستان عزیمت نمود. و بعد از مدتی واپس به وطن عزیز عودت نموده، به جهاد مسلحانه علیه دشمنان دین و وطن یعنی کمونست ها ادامه داد. و بالاخره بتاریخ ۲۷ رمضان‌المبارک دریک جنگ رویا روی با روس‌ها به شهادت رسید.

روحش شاد باد!

**شهید امیر محمد صدیقی**

اینک چهره مرد مسلمان و متدین را که در اثر بمباردمان قوای هوائی روس های سفاک این دشمنان خدا و عالم بشریت در قریهٔ نو شهر چرخ لوگر با اصابت ۱۸ پارچه بم در خانه اش حین تلاوت قرآن عظیم الشان و در خواست استمداد بمجاهدین و سر بکفان اسلام از خداوند بزرگ جام شهادت نوشیده است معرفی میگردد: این شهید گران قدر و خدا پرست امیر محمد صدیق ولد نور محمد مرد صوفی مشرب و خدا پرست بود، که همیشه در راه ذکر خداوند مشغول و در راه نابودی دشمنان اسلام و روسهای جنایت کار با چشمان گریان بدرگاه آن ذات توانا و قادر دست بدعا بوده و استمداد و کمک برای مجاهدین افغانستان نیاز می نمود روحش شاد و یادش گرامی باد.

انا لله و انا الیه راجعون

شهید نیاز محمد

شهید نیاز محمد فرزند حاجی محمد غنی یکتن از مجاهدان پاکباز و مخلص که در قریهٔ قویز مربوط یفتل ولایت بدخشان چشم بدنیا کشود و در طول عمرش باداشتن اخلاق فاضله و راستی و تقوی مورد احترام و توجه مردم قرار داشت با سرکار آمدن مزدوران روس در افغانستان در اولین روز های قیام جهاد مردم مسلمان نفتل ها یکجا با سایر برادران مسلمان و مجاهدش در سنگر جهاد مسلحانه برضد مزدوران کافر روسی قرار گرفت و در تمام عملیات بارشادت و اخلاص رزمید و ضربات دندان شکن و کاری بردشمنان دین و مردم وارد نمود و بالاخره در یک عملیات خونین در دشت لای آبه در سال ۱۳۵۹ توسط مرمی گرم و آتش دشمن بآرزوی والایش که شهادت در راه خدا بود رسید.

انالله و انا الیه راجعون





**ضابط باز محمد خان شهید :**

مرحوم باز محمد خان ولد خال بازار در سال ۱۳۴۲ در قریه در من ولسوالی چهار دره ولایت کندز تولدگر دیده و تاصنف یازدهم لیسه‌جمعیت چهار دره به‌تحصیلات‌خود ادامه داده و بعد از روی کارآمدن حکومت ننگین ترهکی مکتب‌را رها و وظیفه‌تبلیغاتی را به نفع جهاد و مجاهدین بدوش گرفت . درسال ۱۳۶۱ از پوهنتون حربی جمعیت اسلامی افغانستان فارغ التحصیل و

در دامان یک خانوادهٔ متدین بدنیا آمد . دورهٔ ابتدائیه را در مکتب‌محله اش تکمیل و بعدا شامل مدرسهٔ ابو مسلم ولایت فاریاب گردید و باکمال جدوجهد این دور تحصیلاتش را نیز بپایهٔ اکمال رسانید. چون‌غلامان حلقه بگوش روس از فعالیت های اسلامی این برادر آگاه شدند ، موصوف را در سال ۱۳۶۰ به شهادت رسانیدند . یادش گرامی باد !

**شهید مولانا غلام سخی :**

مرحوم غلام سخی ولد حاجی محمد قل در سال ۱۳۳۷ در قریهٔ عاشور - بای ولسوالی پشتونکوت ولایت‌فاریاب در جبهه سیار منحیث یک مجاهد ورزیده و پیشتاز قرار داشت . در سال ۱۳۶۲ بتاریخ ۲۷ رمضان المبارک حین یک برخورد رویا روی و خونین با روس ها بعد از یک جنگ هشت ساعته به شهادت رسید روحش شاد و یادش گرامی باد !



شهید قوت علی :

قوت علی ولد حاجی حضرت قل در قریه قزاق مرکز تخار تولد یافت . تحصیلات ابتدائی اش را در قریه نهر چمن به پایه اکمال رسانید و پس از فراغت از صنف نهم شامل‌لیسه مرکز گردید و در سال ۱۳۵۶ از صنف ۱۲ این لیسه فارغ و منتظر امتحان کانکور پوهنتون بود که با روی کار آمدن کمونست های لعنتی از تحصیلات عالی صرف نظر کرد و به جهاد علیه کفار دست یازید و بالاخره درین راه در حالیکه ۲۶ سال از بهار عمرش سپری نشده بود که به شهادت رسید روحش شاد .

**شهید خیر الله :**

مرحوم خیر الله ولد داد الله در قریه نهرچمن ولایت تخار متولدگردیده و به سن هفت سالگی شامل مکتب ابتدائیه قریه نهر چمن شد و پس از فراغت از صنف نهم میخواست شامل لیسه مرکز تخار گردد که کودتای ننگین هفت‌ثور مانع ورودش به مکتب گردید موصوف بجای رفتن به مکتب ، ترجیح داد تا به سنگر گاه های گرم و داغ جهاد بشتابد که شتافت و حماسه هائی از خود بیاد گار گذاشت وبالاخره در سال ۱۳۶٤ به شهادت رسید .







**انجنیر غلام ربانی شهید :**

سفاکان گرگ منش که هنری جز خونریزی ندارند ، روزی نیست که مرتکب جنایتی نشوند ، و داغی جانکاه برقلب عزیزان نگذارند. . . یکی از فرزندان دلیر و با شهامت مکتب اسلام که قهرمانی هایش ورد زبان مردم شده بود ، برادر شهید : انجینیر غلام ربانی ولد میر افغان به قافله گلگون قبایان پیوست و یاران و همسنگرانش را غرق ماتم ساخت.

برادر شهید ما در سال ۱۳٤۰ در دهکده ای بنام : «قره پرچو» مرکز ولایت تخار ، دیده به جهان کشود . در ۱۳٤۷ پا بعرصه گاه دبستان گذاشت و میرفت تا با روحیه «اخلاق» و «نیک کرداری» بشکار مردم فائق آید و همه را شیفته خود سازد . . .

در سال (۱۳۵۷) همزمان با اوجگیری انقلاب شکوهمند اسلامی جهت اشتراک در مدرسه انقلاب و مبارزه مسلحانه ، مکتب «علم اندوزی» راپشت سرمیگذارد ، میرزمد ، میکشد ، به پیش می تازد . . . وبه منظور کسب آگاهی بیشتر بفنون و لوازم جنگی ، دوره سوم کورس ح - پ را تعقیب مینماید .

پس از هفت ماه یعنی اکمال دوره سوم تحصیل ح - پ - دوباره وارد سنگر خونین میشود پلانهای او برای درهم کوبیدن قوای پلید روسی زبانزد خاص و عام میگردد . در او جنای پیش تازی آن معرکه گاه خونین ، شیفتگان او فزونی می یابند وهمه منتظر آنند که قوای شیطانی برای مقابله در رسد ، تا انجینیر شهید دود از دماغ روسان برآرد و لرزه مرگ بر جان ملحدان بر افگند . . .

برادر غلام ربانی بعد از فداکاریهای زیاد ، وبجهنم فرستادن ده ها روس و غلامان حلقه بگوش ، در یکی از ستیزگاه های گرم حق علیه باطل ، بکاروان گلگون کفنان می پیوندد و داغی جانکاه برسینه برادران و احباب خود می گذارد . «انا لله وانا الیه راجعون»

---

**قوماندان شهید نجیب الله :**

مرحوم نجیب الله فرزند ارباب محمد یوسف ، در سال ۱۳۳۰ هجری شمسی در قریه پای حصار ولسوالی تیوره ولایت غور دیده به جهان هستی کشود . جوانی مؤدب و با وقاری بود . پس از به قدرت رسیدن کمونست ها در افغانستان ، این برادر همانند ملیونها هموطن مجاهدش سلاح بردوش کشید و به جهاد مسلحانه در راه خدا اقدام نود ، وی مسؤلیت فرماندهی و یا قوماندهٔ گروپی از مجاهدین را بعهده داشت . موصی الیه بتاریخ ۱۰ میزان ۱۳٦٤ به سن ۳۰ سالگی در یک جنگ رویا روی با دشمن در ولسوالی شهرک به شهادت رسید و بجوار رحمت ایزدمتعال پیوست روحش شاد و یادش گرامی باد !

و همچنین حاجی احمد جان ولد ملا دین محمد مسکونه پسابند غور و پسرانش هر یک حاجی عبد الله و مولوی محمد - و نیز شهید محمدسرور ولد خلیفه عبدالباقی متولد سال ۱۳۳۳ هجری شمسی مسکونه قریه سری وعبدالعزیز ولد محمد اسماعیل متولد ۱۳۳۳ هجری شمسی مسکونه قریهٔ پایحصار و قوماندان عبدالعزیز. والد محمد عالم متولد سال ۱۳۳۱ هجری شمسی مسکونه قریه ملنج ولسوالی شهرک از جمله شهدای راه حق می باشندکه با ایثار و فداکاری در راه حق رزمیدند و جام شهادت نوشیدند که ما بنا بر عدم دسترسی به تصاویر شان به ذکر اجمالی سوانح ایشان اکتفا نمودیم و هر گاه تصاویر ایشان بدسترس ادارهٔ مجله قرار گرفت ، به طبع و نشر سوانح مفصل ایشان اقدام خواهد شد .





**شهید سید عبدالبصیر :**

سید عبدالبصیر ولد مولوی سید شهاب الدین در سال ١٣٤١ بتاریخ ٢٧ رمضان المبارک در قریهٔ قزل قلعه ولسوالی پشتونکوت ولایت فاریاب پابعرصهٔ هستی گذاشت . تحصیلات خصوصی اش را نزد پدر بزرگوارش طی نموده و دورهٔ ابتدائیه مکتب را در مدرسهٔ ابتدائیه قزل قلعه بپایان رسانید . با روی کار آمدن کمونست ها ، به جهاد عملی دست زد . در سال ١٣٦١ تعلیمات نظامی اش را در پوهنتون حربی جمعیت اسلامی افغانستان بپایان رسانیده در سال ١٣٦٣ در یک برخورد خونین با کفار بشهادت رسید . یادش گرامی باد !

**شهید الحاج عبدالغفور خان :**

مرحوم حاجی عبدالغفور خان فرزند ملا خسرو ساکن قریه سیاه چوب ولسوالی تیوره ولایت غورات مرد دلیر و ایثار گری بود که در جریان جهاد چندین ساله اش لحظه ای آرام نگرفت و از تلاش و سعی در راه حق باز نایستاد . بالاخره پس از تلاشهای مستمرو مجاهدتهای شبا روزی بتاریخ اول عید فطر سال ١٣٦٣ به عمر ٥٢ سالگی به شهادت رسید . پس از شهادت این فرزند انقلابی و دلسوز به اسلام ، پسرش بنام عبدالعزیز مسؤلیت ادارهٔ جبهه را بدوش گرفته و راه پدر را ادامه داد . روحش شاد و خاطره اش جاوید باد !

بقیه از صفحهٔ ٩٣

## مصاحبه

فشار های بین المللی افغانستان را ترک خواهند گفت و یا فشار کمرشکن نظامی و مالی و جانی ؟

ج - به نظر من یگانه راه خروج روسها از طریق فشار کمر شکن نظامی است که مجاهدین واردمی کنند اگر فشار های بین المللی تاثیری می داشت در هفت سال گذشته اثرش ظاهر میشد .

س - از دیدگاه شما صفات یک مجاهد واقعی چی می باشد؟

ج - یک مجاهد باید طبق ارشادات خداوندی و رسول ﷺ عمل نموده و همانند جهادی که اصحاب ﷺ براه انداختند جهاد کنند .

س - روسها به منظور کمونست ساختن نسل های آینده ، اطفال و جوانان ما را به تعداد زیاد به روسیه و کشور های اقمار آن می فرستند مجاهدین قهرمان جوز جان در مقابله با این پلان شیطانی روسها چه اقداماتی روی دست گرفته اند ؟

ج - آنچه در قدرت و توان ماست همین بود که چند باب مکتب و مدرسه و موسسه های تربیتی را در داخل سنگر ها بمنظور تربیت اطفال و کودکان تاسیس نموده و در جهت تعلیم و تربیه آنها تا جائی که ممکن باشد سعی داریم و توجه مسؤلین را نیز در رابطه خواهانیم .

س - چه پیامی به مجاهدین ومهاجرین و مسلمانان دنیا دارید ؟

من به همه مجاهدین و مسؤلین جهاد همین یک نکته را من حیث یک برادر کوچک شان عرضه میدارم که بایست آنها درهمه ساحات همفکر و هم آهنگ باشند و همه افعال وکردار طبق هدایات قرآن و سنت بوده باشد و از برادران مهاجر خود که بروی مشکلات خانه و کاشانهٔ شان را ترک گفته اند خواهشمندم که سنگر و سنگر داران را فراموش نکنند همچنان از مسلمانان تمام دنیا که جهاد بر آنها نیز فرض گردیده خواهانم تا فریضه شان را اداء نمایند .

و از اینکه برای من فرصتی را میسر ساختید تا با شما و خوانندگان عرض حال کنم خیلی ها ممنونم. و السلام .



# در سنگرهای جهاد چه میگذرد

**فارياب :**

راپور های واصله از ولایت فاریاب حاکی است که :

**۱- ولسوالی قیصار :**

بتاریخ ۱۳٦٤/۱۲/٦ محمد عاکف و محمد طارق ناسان مسکونین قریهٔ آرزلیق قیصار با ۳۸ نفر ملیشهٔ حکومت کارملی به مجاهدین پیوستند و پنجاه میل اسلحه دست داشتهٔ خود را نیز به مجاهدین تسلیم دادند .

بتاریخ ۱۳٦٤/۱۲/۸ پنجاه نفر ملیشه همراه سلاح و مهمات جنگی بصفوف مجاهدین پیوستند .

بتاریخ ۱۳٦٤/۱۲/۱۰ به تعداد ۲۰ تن ملیشه های دولتی با سلاح و مهمات شان به صفوف مجاهدین پیوستند .

از تاریخ اول الی ۱۳٦٤/۱۲/۱۳ بصورت پراکنده جمعا ۳۰ تن از عساکر حکومت کارمل تسلیم مجاهدین گردیده و در صف جهاد آمادگی خود را برای نبرد با روس ها اعلام داشتند.

**۲- ولسوالی دولت آباد**

بتاریخ ٦٤/۱۲/۲ یک پوستهٔ دولتی از طرف مجاهدین دولت آباد درهم کوبیده شده یک نفر اجیر کشته و ۱۳ تن دیگر اسیر گردیدند .

بتاریخ ۱۳٦٤/۱۲/٤ طی بر خورد شدید بین مجاهدین و عساکر روس و کارملی ۳۰ نفر عسکر کشته شده یک نفر اسیر و ۱۵ نفر دیگر زخمی گردیدند . درین جریان ۳ نفر مجاهدین به شهادت رسیدند .

بتاریخ ۱۳٦٤/۱۲/٦ یک دستگاه تانک زرهی دشمن به اثر اصابت بامین تخریب و ۸ تن از روس ها به هلاکت رسیدند.

**مرکز میمنه**

بتاریخ ۲-۱۲-۱۳٦٤ مجاهدین راه حق در میمنه ۳ پوسته دولتی را در شرکت پخته و کوهیخانه توریاختو بدست آوردند و سلاح های مختلف النوعی طور غنیمت بدست مجاهدین افتاد. راپور واصلهٔ دیگری از ولایت فاریاب میرساند که بتاریخ ۲۸-۱۱-۱۳٦٤ قوای ملحد روس و کارملی از زمین و هوا بالای حوزهٔ مرکزی به حملات وحشیانه ای دست زدند که این جنگ تا ۱۲ روز ادامه یافت. درنتیجه دوفروند هلیکوپتر سقوط و ٤ دستگاه تانک تخریب گردید . راپور از کشته شدن بیش از صد نفر عساکر روسی و کارملی گذارش داده و تعداد مجروحین دشمن را ۸۰ تن گذارش داده است .

تعداد شهدای مجاهدین درین جریان ٤ نفر و تعداد مجروحین ٦ نفر وانمود شده و راپور علاوه میدارد که ۲۰ تن از اهالی بیدفاع قراء و قصبات همجوار میدان نبرد به شهادت رسیده اند .

راپور در اخیر گذارش میدهد که بتاریخ ۹-۱۲-٦٤ یک پوستهٔ دولتی توسط مجاهدین حوزهٔ مرکزی فتح گردیده و از جملهٔ مفسدین اسیره شده، ٤ نفر ضابط و ۳ نفر ملیشه اعدام انقلابی گردیدند.

**هرات**

راپور ها و گذارش های واصله از سنگرگاه های خونین هرات قهرمان حاکی است که :

بتاریخ ۱۱-۱۲-۱۳٦٤ یک تن از مزدوران استعمار بنام تورن غلام رسول بی ایمان - توسط برادران هدفمند هر یک سید احمد سلطانی و مجاهدین مربوطه اش اعدام انقلابی گردیده و از لوث وجود کثیف این جنایتکار مردم بیدفاع منطقه را آسوده ساختند .

و همچنان ۹۱ پوسته ایکه توسط تورن غلام رسول این مزدور جانی و سفاک در قراء گاشنجه - خواجه عالم - گنجه - قلبه گز - قلعه شاه - تنقار جان - زنگان - رباط مرزا - چهارکبوتر خان - قلعه جبار خان و ده تپه - جابجا گردیده بود توسط مجاهدین راه خدا در هم کوبیده و از بین برده شدند و غنائم زیادی بدست مجاهدین افتاد :

۲۷۵ میل کلاشینکوف، ۱۱ میل دهشکه - ۳ میل هاوان ، ۲۰ میل ماشیندار

گرینوف ۳۰ میل ماشیندار صد تکه (دی تی) یک ملیون مرمی و مهمات دیگر نیز.

در جریان این عملیات پیروز مندانه دو صد نفر از مزدوران رژیم ملحد اسیر گردیده و ۲۰ تن از مجاهدین دلیر مجروح و ۳ تن بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نائل گردیدند.

راپور دیگری که از ولایت هرات واصل گردیده حاکی است که: بتاریخ ۲۲-۱۲-۱۳٦٤ و ۲۷-۱۲-۱۳٦٤، مناطق بکر آباد ـ حوض کرباس ـ محله بابا جی و قسمت‌های دیگری در نواحی غربی شهر هرات تحت محاصرهٔ شدید قوای روسی و کارملی قرار گرفت که در اثر مقاومت و ضربات کوبندهٔ مجاهدین زنجیر شکن هرات مربوط فرقهٔ حضرت حمزه سید الشهداء به تعداد ۲۰ تن از عمال دولت ملحد کشته و ۷۰ تن دیگر شان زخمی گردیدند. درین جریان تعدادی زیادی از وسائط نقلیهٔ دشمن منهدم و ۷۱ میل کلاشینکوف به غنیمت مجاهدین درآمد و نیز پنج تن از مجاهدین جان باز بشمول عبدالستار قوماندان بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نائل آمدند و هفت تن دیگر مجروح گردیدند.

راپور از سقوط یک فروند هلیکوپتر توپ دار روسی به اثر اصابت موشک سام ۷ توسط مجاهدین گذارش داده است که بدنهٔ این هلیکوپتر طعمهٔ حریق گردید.

گزارشهای تازهٔ که اخیراً از جبههٔ پرصلابت سنگر داران هرات رسیده همه و همه حکایت از پیروزی اسلام و شکست کفر دارد.

بنا به همین گزارشها، اخیراً مجاهدین جان بر کف جبهه نیرومند شهید افضلی به فرماندهی برادر مجاهد و متوکل مان صفی الله «فضلی» عملیات جسورانه و دلیرانه زیر را در پایان سال گذشته به موفقیت انجام دادند.

الف: بتاریخ ۱۳-۱۲-۱۳٦٤ دولت کابل که بعد از کشته شدن دگروال جمعه اڅک قوماندان فرقه ۱۷ تصمیم گرفت تا یک هیئت با صلاحیت نظامی را بخاطر بهبود امور فرقه ۱۷ و تنظیم قوای ملیشه به‌هرات بفرستد. خوشبختانه برید جنرال عبدالحق رئیس کمیته عدل و دفاع و جنرال ضیاء عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان در یک راه بندی مجاهدین جبههٔ شهید افضلی در قسمت هوتل هرات کشته و بهجز ای اعمال شان رسیدند. همچنان درین عملیات برادر مجاهد، فرمانده دلیر معلم داؤد وحدت مجروح گردید.

ب: از تاریخ ۲۱-۱۲-۱۳٦٤ الی ۲٤ حوت ۱۳٦٤ نیروهای اشغالگر روسی و ملحدین گوش بفرمان کرملین که قصد محاصره درب ملک، براسان، خواجه کلـه (مربوط ناحیه ۵ شهری هرات) دیوانچه، حوض کرباس، کارته (مربوط ولسوالی انجیل) را داشتند به مقاومت شدید مجاهدین جبهات شهید افضلی و سایر نیروهای جهادی حق علیه باطل مواجه گردیدهٔ که در نتیجه هفت دستگاه تانک با تمام سرنشینان آن از بین رفته و در حدود یکصد و ده تن از نیروهای شوروی خلق و پرچم به جهنم ابدی فرستاده شدند، و دو نفر از مجاهدین جان بر کف این جبهه به اسامی امیر جان و صوفی حلیم جام شهادت نوشیدند. روح شان شاد و راه شان مستدام باد و همچنین به تعداد یازده نفر از مجاهدین این جبهه مجروح شدند.

از ختم این عملیات پیروزمندانه غنایم ذیل بدست مجاهدین افتاد:

۱- کلاشینکوف ۱۷ میل، ۲- تفنگچه ماکاروف ۲ میل، ۳- دو پایه مخابره، ٤- یک میل ماشیندار، و ۱۳ نفر از اعضای حزب پرچم با اسناد دست داشته اسیر مجاهدین گردیدند.

**تخار:**

قرار راپور واصله قوماندانی جبهه‌الفتح ولسوالی ینگی قلعه ولایت تخار، عملیات ذیل بالای قطار نظامی روس و مزدوران داخلی اش بوقوع پیوسته است:

مورخهٔ ۲۰-۱۱-٦٤ قطار نظامی ایکه از ولسوالی چاه آب بصوب ینگی قلعه در حال حرکت بوده سربازان اسلام در منطقه جلگه ولسوالی ینگی قلعه آنها را زیر آتش قرار داده یک موتر حامل نفر شان را ازبین برده و یکنفر پرچمی مزدور را به جهنم سپرده و سه نفر را شدیداً مجروح و بیست و شش نفر مزدوران کارملی را معه یکنفر تاجکستانی دستگیر و به تعداد بیست میل کلاشینکوف و یک میل صد تکه و نه میل ۳۰۳ بر معه یکمقدار مهمات مختلف النوع به غنیمت گرفته و متباقی به اثر آتش باری مجاهدین راه فرار را اختیار نمودند و فقط به اثر آتش توپ و تانک دشمن به چندین خانه خساراتی وارد آمده است و بفضل خداوند کدام آسیبی بمجاهدین نرسیده است.

مورخهٔ ۱۵-۱۲-۶۴ مجاهدین جان بر کف اسلامی طی برخوردی با ملیشه های کارملی در قریـه خواجـه حافظ ولسوالی ینگی قلعـه پنج میل سلاح به غنیمت گرفتـه و دو نفر شان را زخمی ساختند

مورخهٔ ۲۲-۱۲-۶۴ ملیشـه های کارملی می خواستند که جهت تلاشی داخل قریه جرباشی ولسوالی ینگی قلعه شوند که مجاهدین جبههٔ الفتح به اثر زدو خورد هفت میل سلاح شان را به غنیمت گرفته و دو نفر شـان را شدیداً مجروح ساختند . و نیز مجاهـدین جبهه مذ کور درقریه ایشان آباد طی برخوردی با دشمنـان اسلام چهار میـل سلاح به غنیمت گرفته و یکنفر شان را زخمی و در مقابل یک سرگروپ بنام فیض الرحمن و یکنفر مجاهد بنام عبدالاحد بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نائل آمدند .

راپور تاریخی ۱۳-۱۲-۶۴ جبهٔ برادر مجاهد گل نظر شهید و برادر قوماندان قاضی محمد ایـوب واصل و شرح ذیل ر حا کیست :

قطار بزرگ از روسها که قطارا کمالاتی بود از قندوز عازم تخار الی فرخار می شد ، مجاهدیـن دلیر جمعیت اسلامی افغانستان در منطقـه مجنون در سرای اکبر خان سنگر گیری نمودنـد که در نتیجهٔ درگیری وزد و خورد شدید بین قوای روسی و مجاهدیـن اسلام یک تانک محاربوی ، دو عراده تانکر نفت کش و دو عراده موتر خرچ پیادهٔ دشمن به آتش کشیده شد به همین تاریخ سیزده نفر از عساکر فرقـهٔ بیست را با سلاح دست داشتهٔ شان مجاهدیـن غیور اسیر گرفتنـد ، که از جملهٔ پنج میل سلاح کلاشینکوف روسی لب چاک را مجاهدین جبهه برادر شهید گل نظر به غنیمت گرفته اند .

بتاریخ ۷-۱۲-۶۴ نیز جنگ شدیدی در گرفت که دشمن تلفات بیش ازحد را متحمل شده .

بتاریخ ۳-۱۲-۶۴ بعد ازینکه خلقیها و پرچمی ها دانستنـد که قطار توسط مجاهدین همین جبهه شکست خورده است عساکر اسیر شده و مهماتیکه به غنیمت گرفته شده در جبههٔ موجود است بخاطر انتقام جوی طیارات شان قریه بود لـه را بمبارد نمودند اما به فضل و احسان خداوندی(ج) جزئی ترین خسارهٔ بمردم نرسیده است .

## کندز

گـذارشات و راپورهای واصله از جـریان برخورد های مجاهدین با قوای اشغالگر روس ـ از ولایت کندز حاکی ست که :

قوای اشغالگر ومتجاوز روس بهمراهی مزدوران کثیف داخلی اش ـ بتاریخ ۳-۱۲-۱۳۶۴ داخل منطقهٔ چهار دره گردیدند. این قوا تقریباً متشکل از یکصد دستگاه تانک زرهی و وسـائط حربی دیگر بود .

قوماندانان دلیر جمعیت اسلامی همراه با مجاهدین تحت فرمانـدهی شان ، در برابر این نیروی عظیم مقاومت نمودند و طی یک برخورد هفت سـاعته دشمن با دادن تلفات جانی و مالی زیادی مجبور به عقب نشینی گردید .

گـذارش دیگری از سنگرهای داغ و خونین این ولایت حاکی است که بتاریخ ۱۵-۱۲-۱۳۶۴ یک ستون بزرگ قوای دشمن بغرض با سارت در آوردن قراء و قصبات و شهرهائی در بین کندز و تخار وارد خان آباد گردیدند , مجاهدین دلیر و ایثار گر این منطقه با روحیهٔ عالی و همکاری مشترک ضربات کوبنـده ای را بر پیکرهٔ کثیف دشمنان خدا وارد ساختند . در جریان برخورد های خونین سهمگینی که بین مجاهـدین و کفار از تاریخ ۱۵-۱۲-۶۴ الی تاریخ ۲۷-۱۲-۶۴ ادامه یافت جمعاً ۲۵ دستگاه تانک زرهی دشمن و ۴۸ عـراده موتر حامل سهمات نظامی طعمه حریق گردید و در حدود دو صد تن از مزدوران خود فروخته بقتل رسانیده شده و هفتاد نفر از روسها نیز درین جنگ به هلاکت رسیده اند .

راپور از هلاک وکشته شدن دگروال عصمت الله از جرم بدخشان قوماندان فرقه (۲۰) نهرین آمر سیاسی فرقـهٔ نهرین ـ رئیس ارکان فرقـه نهریـن و مدیر تـرافیک ولایت کندز نیز گذارش داده است .

راپور در بخشی از اخبار خویش یـاد آور میشود که از قوای داخلی فرقـهٔ خان آباد در حـدود ۴۴ نفر به قتل رسیده است . مجاهدین درین جنگ از BM 12 استفاده نموده و ضربات کوبنده ای بر دشمن وارد آورده اند .

راپور در اخیر علاوه میـدارد که : از مجاهدین جبهه الفاروق بهکسی صدمه نرسیده و فقط سه تن از مجاهدین همکار به شهادت رسیده اند .

ازاهالی بیدفاع مناطق خان آباد وحصص مرکزی کندز بیش از یکصد نفر بشمول اطفال و زنان به شهادت رسیده اند .

**جوزجان**

راپورها و گذارشات از سنگرگاه های خونین ولایت جوزجان حاکی است که:
بتاریخ ۲۵-۱۱-۱۳۶۴ چهار تن از جاسوسان دولت جانی و مزدور روس بنام های الله مراد ولد نور گیلدی - محمد رجب ولد چهاری - طاغن بردی ولد صفر و دولت‌گیلدی ولد صفر توسط مجاهدین راه خدا(ج) دستگیر گردیدند. این مجرمین و جنایت کاران در جریان تحقیقات به فساد پیشگی خود ها اعتراف نمودند. دوسیهٔ نسبتی شان بعد از بررسی قرائن و شواهد لازم و کافی ، تکمیل و مجازات انقلابی بالای شان تطبیق گردید .

راپور دیگری از جبهه شیرم ولسوالی سرپل حاکی است که بتاریخ ۲۴ دلو سال ۱۳۵۴ مجاهدین دلیر این منطقه با ضربات کوبنده وقاطع خویش محل استقرار سه پوستهٔ دولتی را درهم کوبیده و شش تن از جواسیس روسی را هلاک و یکعراده جیپ روسی همراه چهار میل کلاشینکوف طور غنیمت بدست مجاهدین راه حق افتید .

و هکذا طی راپور دیگری از ولسوالی سانچارک گذارش شده است که بتاریخ ۲۹-۱۱-۱۳۶۴ ستون بزرگی از قوای روسی و کارملی بغرض حمله و تجاوز بالای مرکز مجاهدین این ولسوالی بحرکت درآمده به حملات خود علیه مواضع مجاهدین آغاز نمودند که به عون و یاری پروردگار در جریان این جنگ ده روزه دشمن نتوانست به مقاصد شوم و پلیدش نائل آید .

راپوری از علاقه داری خم آب گذارش میدهد که در حملهٔ تاریخی ۲۶-۱۱-۱۳۶٤ روس ها و کارملی ها بالای مواضع مجاهدین این علاقه داری ، روس ها تلفات و خسارات سنگینی دیده و مجبور به عقب نشینی گردیدند ، در جریان این برخورد های خونین تلفات دشمن بسیار سنگین بوده در حالیکه از مجاهدین چهار نفر مجروح و یکتن شهید گردیده است .

**غورات :**

فرار گذارشی که از ولسوالی تولک ولایت غور واصل گردیده ست بتاریخ ۲۶-۱۱-٦٤ قوای متجاوز و اشغالگر روس و مزدوران داخلی اش بالای جبهه محمد طاهر سروری حمله ور گردیدند . مجاهدین دلیر و کفر ستیز با کمال استقامت و ایثار با این قوا بمقابله پرداختند جنگ مدت هشت ساعت ادامه یافت در نتیجه یکدستگاه تانک زرهی با هفت تن از سرنشینان آن از بین رفته و تعداد ده تن از عساکر کارملی بمجاهدین تسلیم گردیدند . در جریان این برخورد خونین چهار تن از فرزندان رشید اسلام بنام های «محمد خان سروری» دوست محمد خان، محمد ابراهیم داکتر و حاجی عبدالله» به شهادت رسیدند .
روس ها بصورت مفتضحانه شکست خوردند و برای تلافی این شکست مناطق همجوار را بمبارد نمودند که در اثر آن ۲۲ تن از اهالی بیدفاع به شهادت رسیده و به تعداد چهل خانه تخریب گردید .

**کنر**

راپور های واصله از قوماندانی غند ابو عبیده جراح(رض) گذارش میدهد که از شب ۸/۹ حمل ۱۳۶۵ عساکر روسی و کارملی در منطقه کریر حمله نموده و تعداد از کوماندوهای روسی‌را بمنظور سرکوب مجاهدین پیاده نمود اما مجاهدین باکمال ثبات و پایمردی به جواب متقابله پرداخته با واردکردن ضربات‌کوبنده دشمن را به عقب راندند. درین بر خورد شدید به تعداد ۳۸ تن از عساکر روسی و کارملی به هلاکت رسیده و به تعداد ۱۳ تن مجاهدین مجروح و شش تن شهید و هفت نفر دیگر مجاهدین مفقود الاثر گذارش شده است.
در جریان این حملات مهاجرین کمپ باجور بمجاهدین راه حق ملحق گردیده و برای درهم کوبیدن هر چه بیشتر روس های کثیف وارد معرکه شده اند.
از سرنوشت محتوم و قطعی این درگیری‌ها و زد و خورد ها گذارشی هنوز مواصلت نورزیده است .



سید محمود شکوه

# بهار بی وجد

چه کنم؟ من این بهاری که بمن نه چون بهارست
که به شاخهٔ امیدم نه گلست و برگ و بارست
همه سو سرود ماتم، همه جا ترنم غم ! !
همه نسترن کفن پوش همه لاله داغدارست
به روان خستهٔ ما نه بود سرور و جدی
بدل فسردهٔ ما نه تسلی و قرارست
به فضای ما چه دود و چه سحاب رخت گستر
به حریم کلبهٔ ما همه شعله و شرارست
چه تحول شگرف است به درو دیار میهن
همه بیرق شهیدست همه مشعل مزارست
به نقاب صخره بینی که زخون فتاده نقشی،
ز طبیعت شهیدان چه عجیب شاهکارست
بنگر به مردم ما ز جفای روس پیهم
چه گره در جبین است چه سرشک در عذارست
به کلام و سبک و انشا تو مپیچ "شکوه" زیرا
بود این حکایت غم نه که شعر آبدارست

